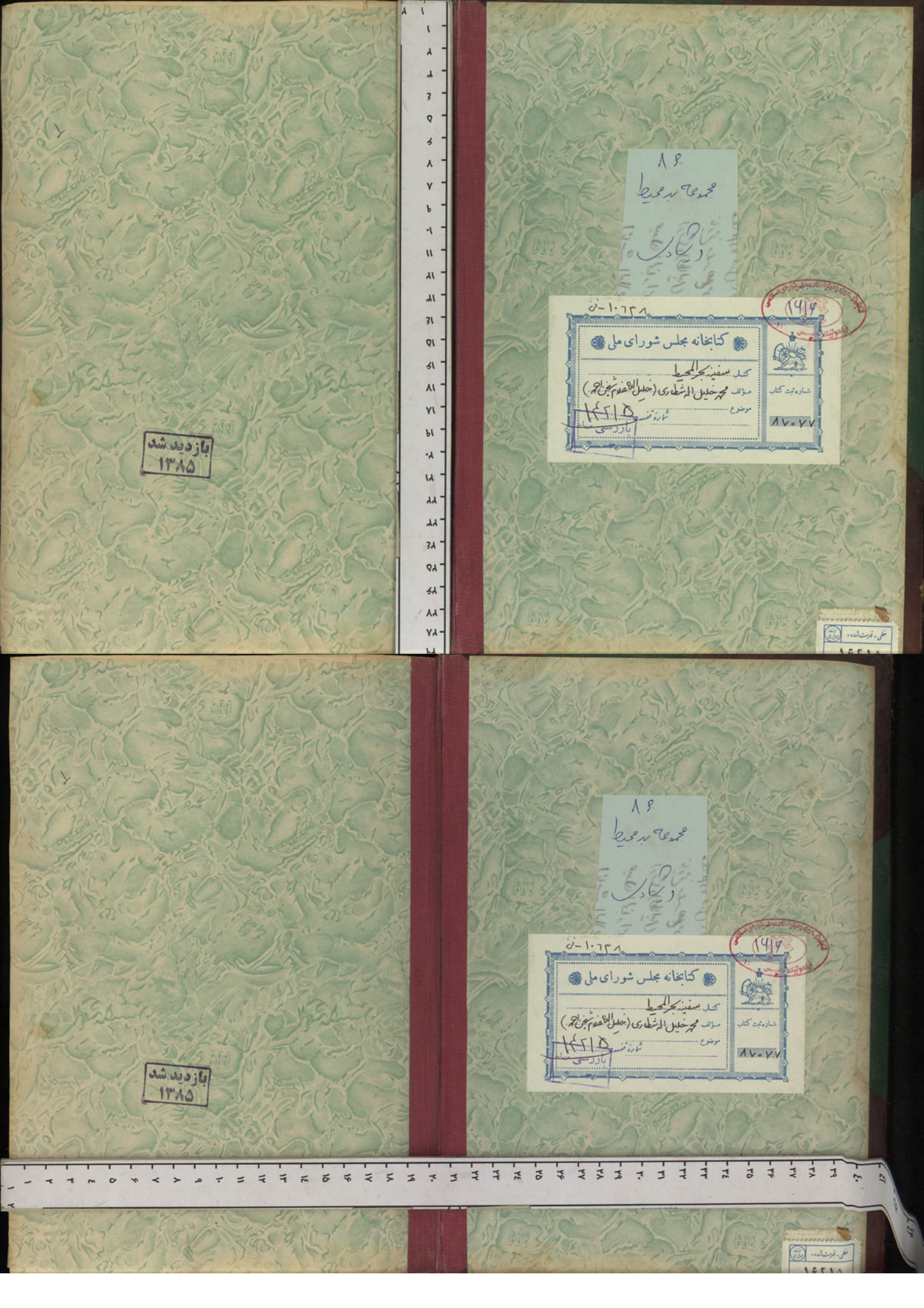
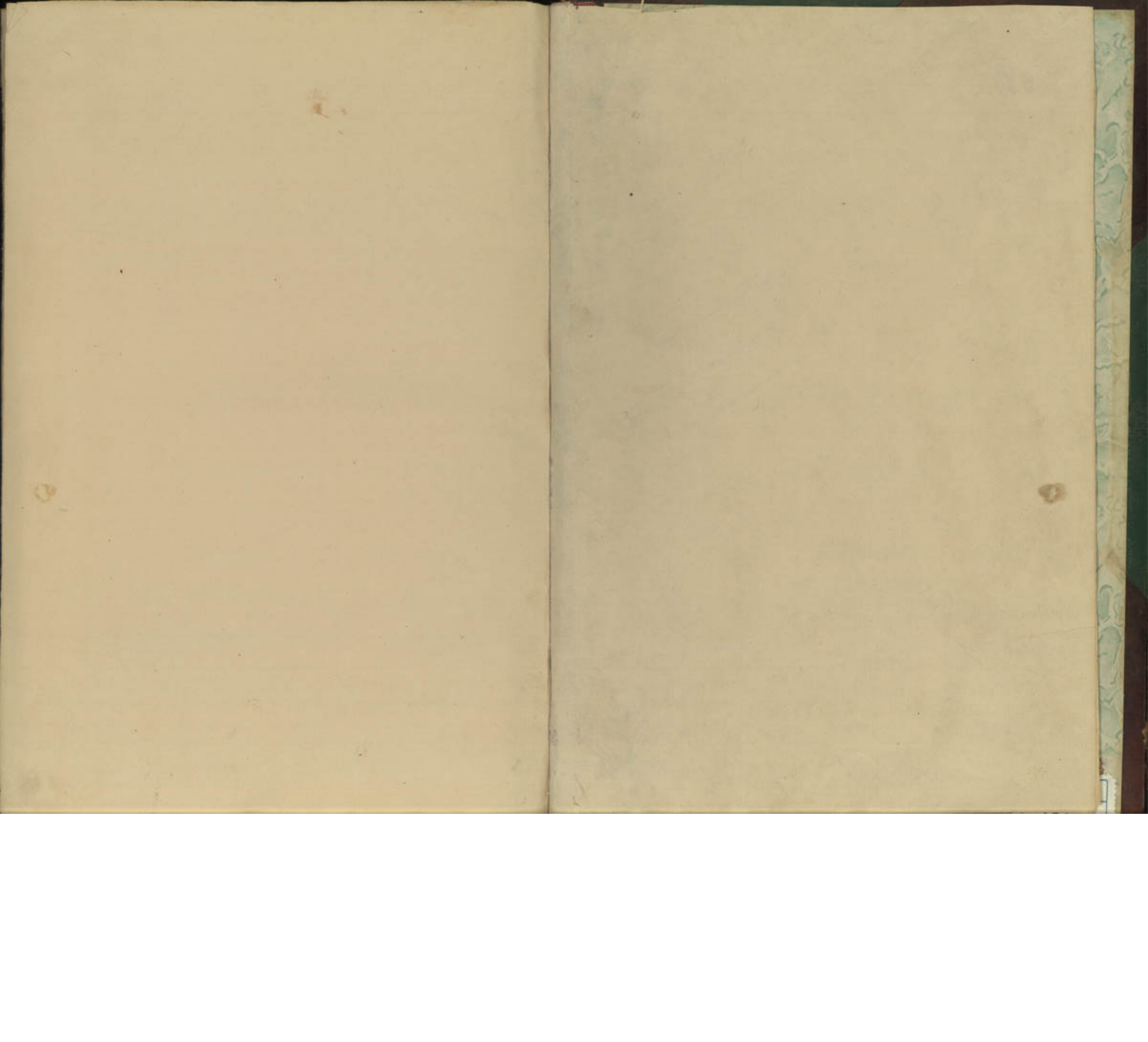
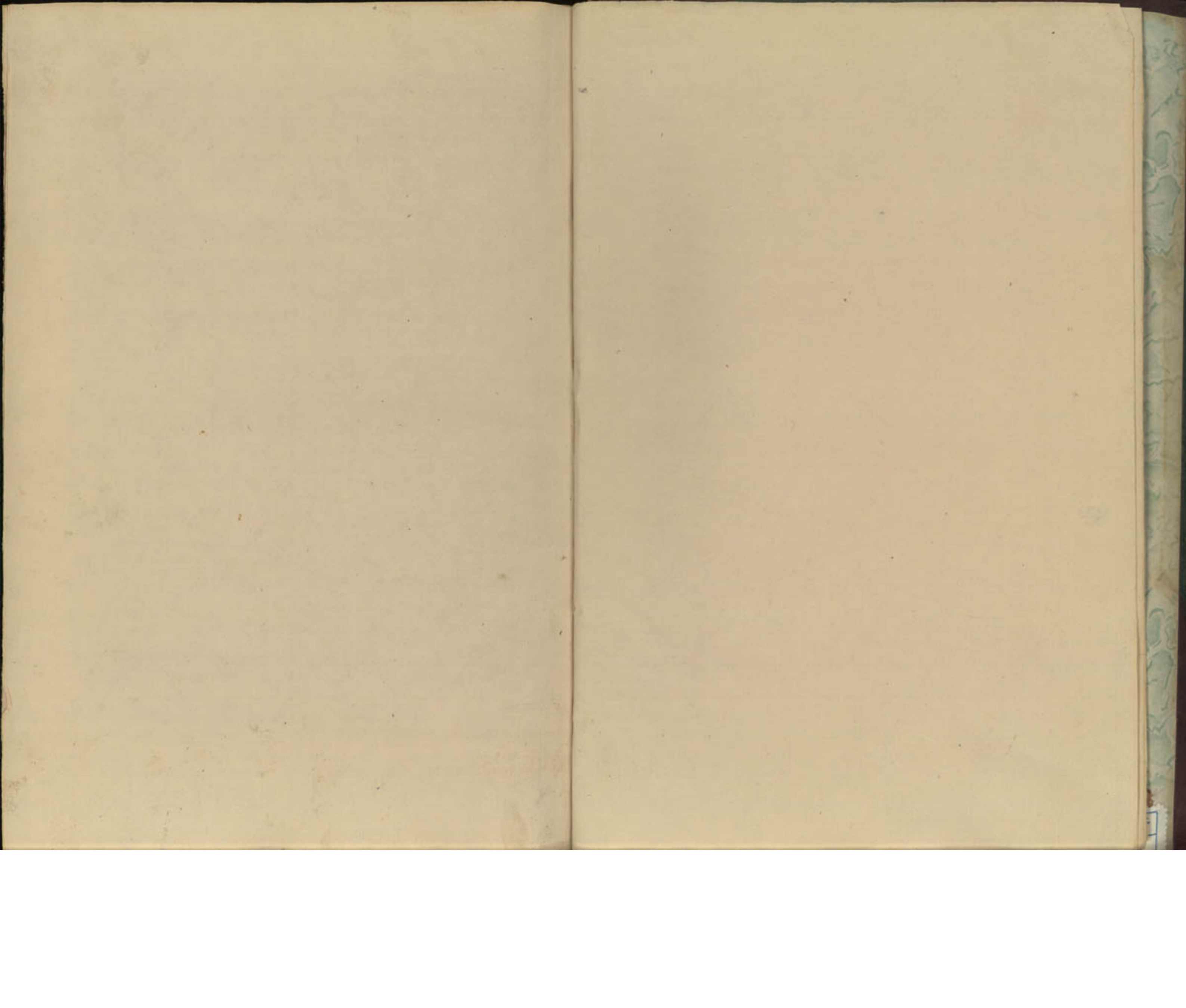
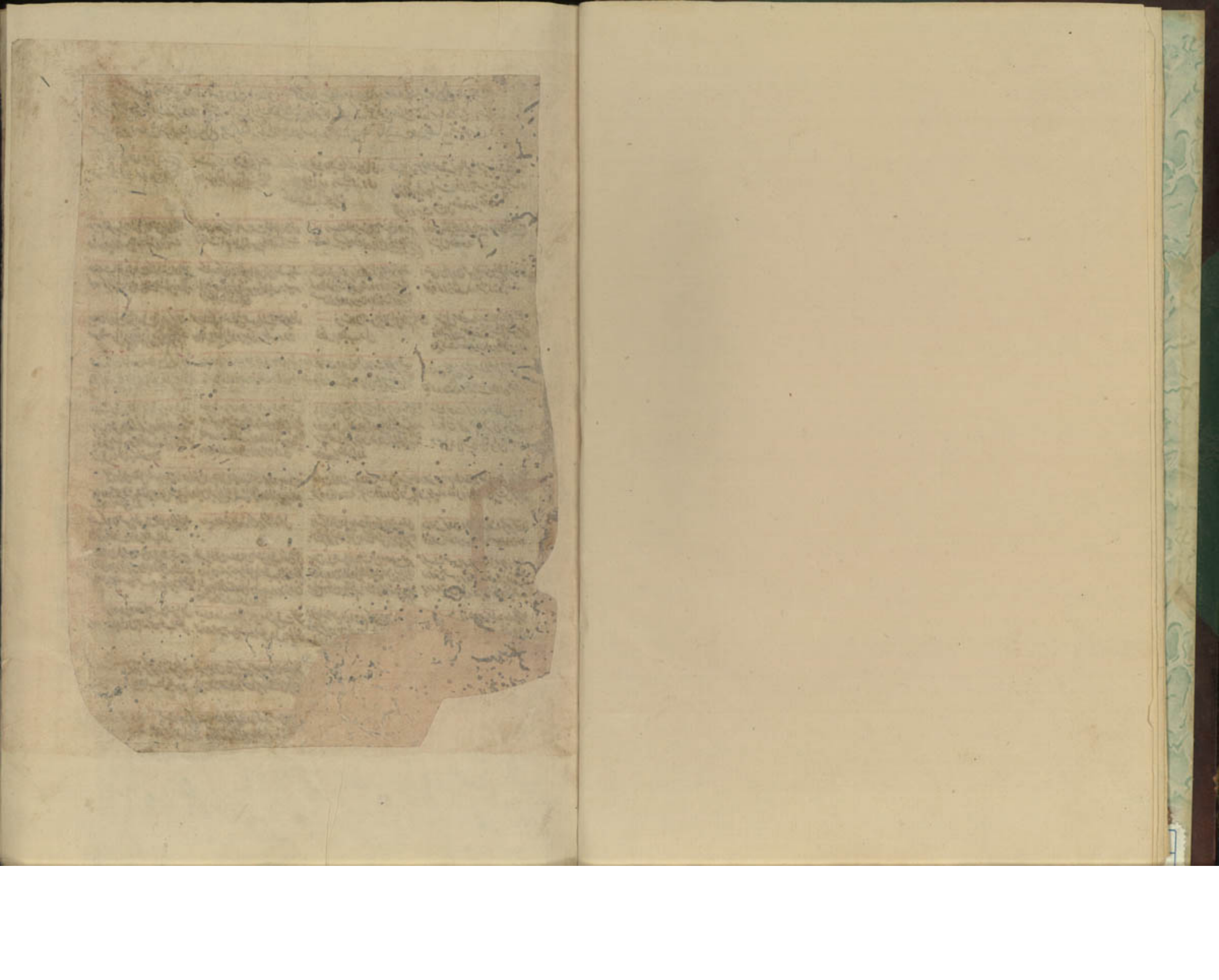


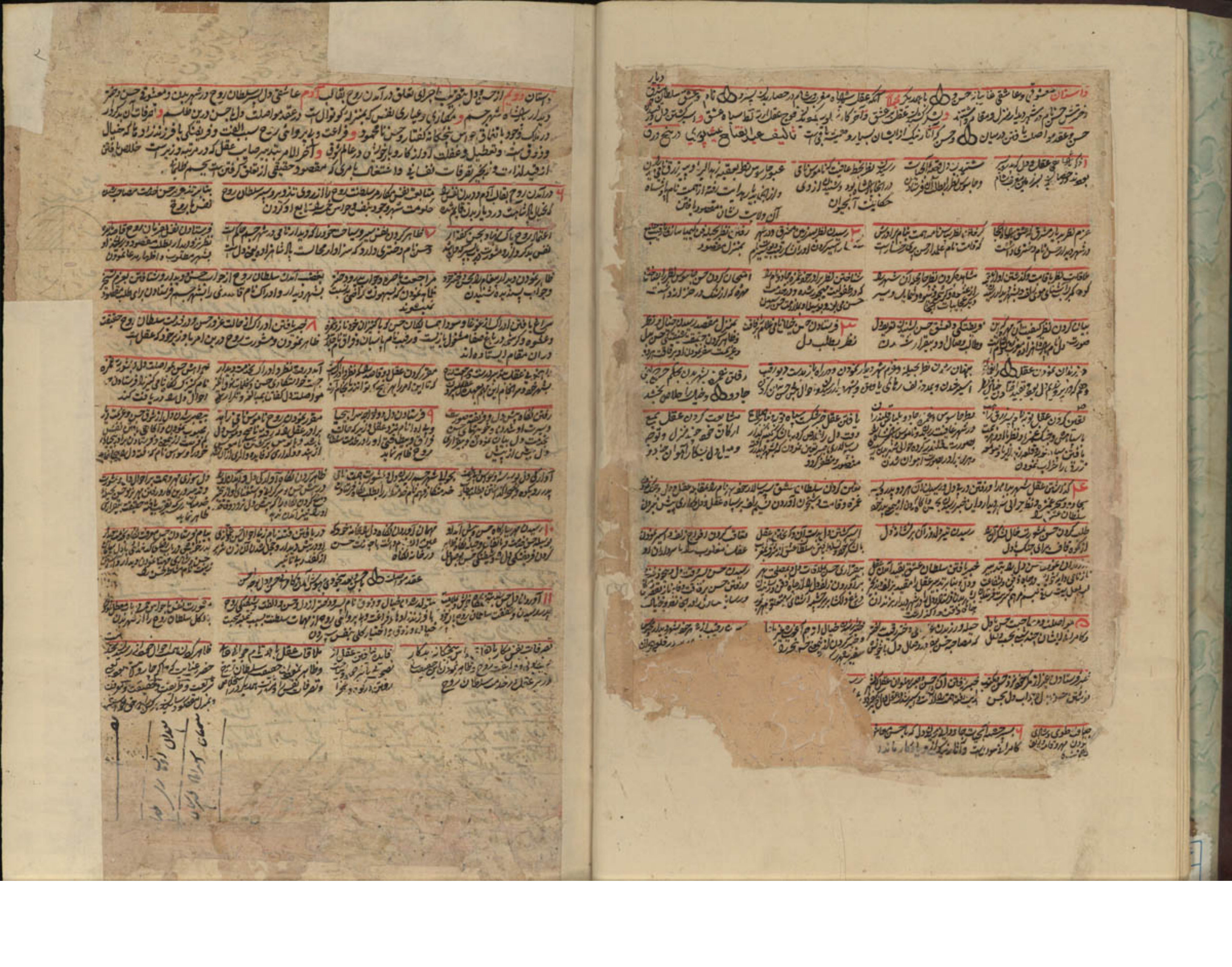


کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب سفینة البحر المحیط
مؤلف
موضوع
شماره قفسه ۱۴۲۱۵
شماره ثبت کتاب ۸۷۰۷۷
بازرسی
بازدید شد
۱۳۸۵









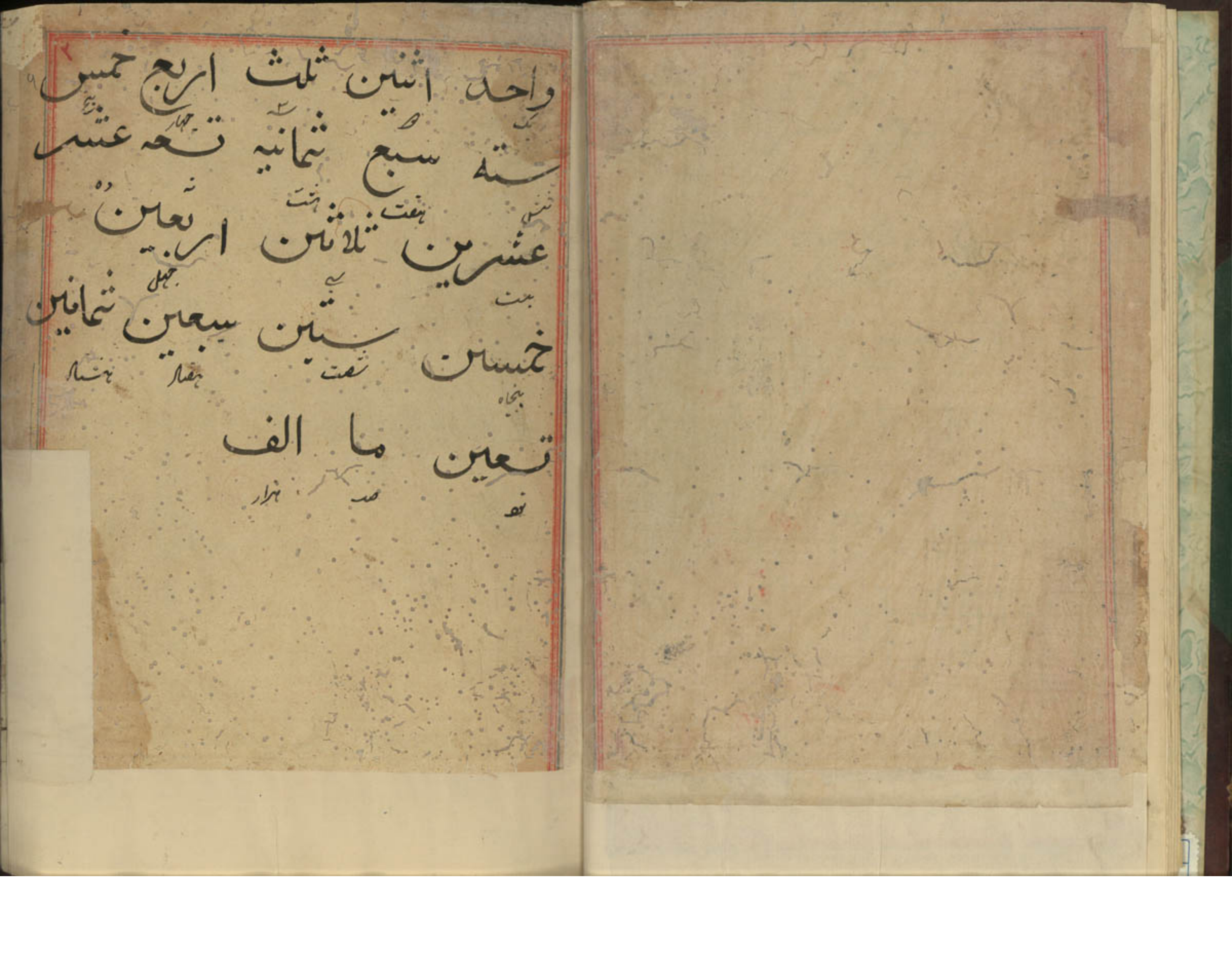


بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

اقلیم اول	اقلیم دوم	اقلیم سوم	اقلیم چهارم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]


واحد اثنین اربع خمس
سبع ثمانیه تسعه عشر عشرین
ثلاثین



واحد اثنين ثلث اربع خمس

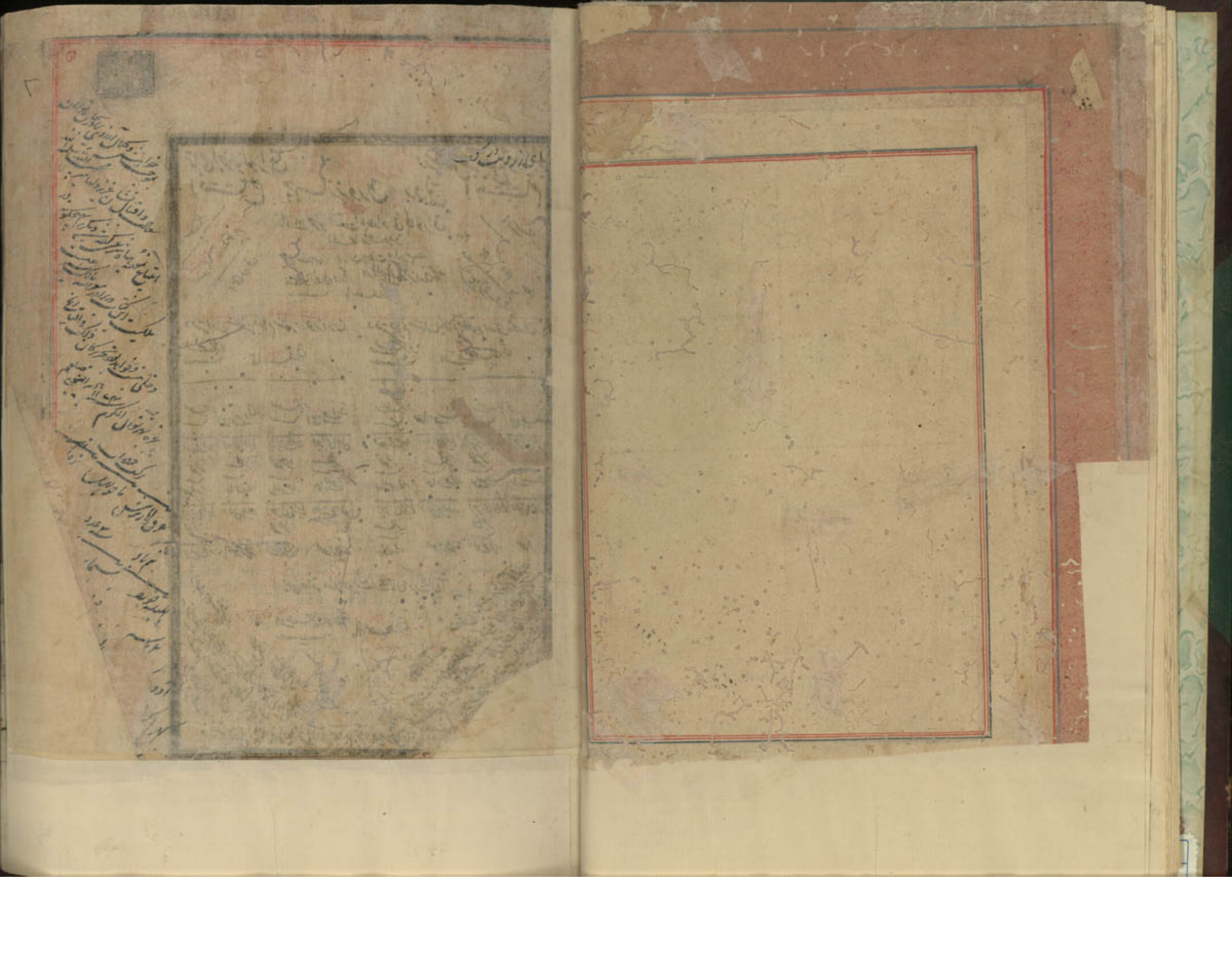
سته سبع ثمانيه تسعه عشر

عشرين ثلاثين اربعين

خمسين ستين سبعين ثمانين

تسعين ما الف







ملک‌ها در جهان عطای خداست · چند روزی به عاریت از ماست

تمامی اجزا و اوراق سفینهٔ بحر المحیط

افتتاح و چهار زورق پر رونق و اختتام

جزو مختلف الاعداد فی الاوراق

افتتاح

یعنی مقدمه در آن هفت خلیج است

دفتر اول مشتمل بکلام منثور در دو زورق

دفتر دوم مشتمل بکلام منظوم در دو زورق

زورق اول

زورق دویم

زورق سیوم

زورق چهارم

اختتام

یعنی خاتمه در آن دو ساحل است

شمار اجزا و اوراق زورق دویم از دفتر اول که مشتمل بکلام منثور است

فهرست	اجزای اصلی	اجزای وصلی	دفتی و جلد

دیباچهٔ سفینه با اوراق سفید

فهرست آنچه درین زورق دویم تحریر یافته

یک جزو هشت ورقی

یک جزو ده ورقی



بسم الله الرحمن الرحیم

رب یسر ولا تعسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

تمهید عنوان سفینهٔ بحر المحیط

ای نام تو بر دفتر اطفال دبستان | یاد تو بیاموخت شمع شبستان

ای یاد تو ناگشته زبان کام عجب | هر چند بلند کلام عربستان

با یاد تو جان در بند سالک و عارف | شاهنشه آرام نمر بر طاربستان

بر راه کو رفتیم بسر کوی تو بیوست | مطلوب وجود تو و هستی طلبستان

در یافته دریا که دریا جز این | سودی حق دید و کشتی ادبستان

الحمد لولیه والصلوة لنبیه والآل تقیه والصحب نقیه مرفوع ضمیر خورشید تنویر ...

این سفینهٔ مونس دیرینه جامع اوراق است که بحسب اتفاق از عنفوان هنگام جوانی ...

زندگانی است گاه اوقات در شوریدگی احوال و احیاناً بتفکر مآل بجمع آن پرداخته ...



دگاه و بیگاه آنچه خواهش و خوش آیند هر ایام باشد کتابت می‌نمود و احیاناً استکتاب نیز می‌نمود
و چند سفاین متفرقه بخط ولایت و غیره که بتقریبات بهم رسید بعضی اوراق و اجزای آن را بجای اصالی
وصل این سفینه بی مثل گردانید با آنکه از ابتدا تفریق منثور و منظوم در میان نبود اما باعتبار حجم همیشه
می‌افزود و بهمین منوال چند مرتبه جلد شکست و پیوند گشت و چون وفور اوراق و اجزا بسیار شد پس بعد از
یکی دوران که دو و شش سال باشد آن را بدو دفتر نثر و نظم تقسیم داد و ترتیب افتتاح یعنی مقدم او
نیز محتوی بهفت خلیج اتفاق افتاد که در هر باب نکته و از اکثر کتاب لطیفه دارد و فواید کثیره
از قواعد پارسی و فن انشای نثر و علم فرض الشعر و اصطلاحات صوفیه بیاد آرد بالجمله تا آنکه
بسبب تصاریف لیل و نهار و استعمال مطالعه ابنای قرة للابصار اصلح الله احوالهم و یسر آمالهم
کاغذ اصل آن بحاضر بی بدل که برنج سپیدکی رسیده بود و رنگ افسردگی ظاهر نمود و لهذا در
سال ۱۱۵۴ پنجاه و چهار بعد یکصد و هزار تقطیعش افزوده حواشی آن را باقسام کاغذ ثانی وصالی
نمود و بانواع جداول پیراست و آن دو دفتر را در چهار زورق که عبارت از چهار جلد است
آراست دو زورق نخستین دفتر اولی آبدار نثر و انشا بنگارش پیرایه از رسایل خطب و تمایل شامل
دو دفتر ثانی دو زورق جواهر تابدار شعر و نظم بگذارش اکثری از احوال قافیه سنجان و شعرای زمان
ماتقدم و حال حامل و بعد از آن در منوال باختتام آن پرداخت یعنی خاتمه اش نیز جلد جداگانه مرتب
ساخته که برای خود سفینه ایست نادر و کمیاب منقسم بدو باب اول مرآت الوصال که مشعر است
باشعار مکتوبی من الکاتب الی من الیه المکتوب و دوم مرآت الجمال مشتمل بابیات در وصف سراپای
ارج نعم بجوهر محبوب مرغوب القلوب و ما احسن من قال [illegible]
[illegible] الکرام التماس در محافظت این سفینه بی قرینه
آنکه طالب کتاب چند قسم و آفتش نیز بانواع باشد جمعی هر گاه مجموعه به بینند خام طمعی ورزند
از هر حیله و توبیی که توانند بتملک در آورده خود متصرف شوند و بعضی دیگر بیاض اکتب عاریت
گرفته در آن خواهش افتند که بدفعه و لطایف متنوعه توسل جسته باز ندهند و برخی سفینه دوان همت

سفینه را عاریتاً بگیرند و چند ورق که طبع حسیش‌شان تقاضا نماید جزوی را از آن بر آورند
و انبوهی از آن گروه اند که لاابالی وضع کتاب را جهت مطالعه واکنند و بی آنکه بگردانند همچنان
کشاده بگذارند و خود متوجه کار دیگر و یا بلهو و لعب مشغول گردند و از بی پروایی و قدر نشناسی
و فراغتی که در مزاج کمثل الاطفال باشد چیز عاریت و امانت را شرط احتیاط بجا نیارند
و از بکس و غیر ذلک بر روی نوشته نشستن و در هوای نمناک و یا هنگام جلوس متصل برکه و نهر
همانجا گذاشتن و غبار و خاشاک بر روی کاغذ رسیدن یا در وقت استعمال آب قطرات
بر آن افتادن و در مطالعه شب از رشاشه روغن چراغ چرب و تیره شدن باک ندارند
و هرگز قباحت آن نفهمند که چه بی وجه شد و نه پندارند که پیدا شدن بعضی کتاب هم جا
و همه وقت نادر و کمیاب است هر چند کتاب را نسخه دیگر و مکرر احتمال است که موجود شود
لیکن مجموعه و سفینه علی الخصوص چنین به صاحب دیرینه میسر آمدن بسیار محال و دشوار
گنجایش و مقدار که مطلق مفقود بود بر تقدیر این حالت نظر بمحافظت و احتیاط بخل بجا
بهمت حاتم برابر است والا بدیهیست که بخل صفتی است نهایت مذموم و بد خاص در فیض عام
کتاب که ذمیمه این بحدیست مقصود از کتاب آنست که همه کس فایده از و بر دارند نه آنکه بهر
حصه کرم و بهر کهنگی در صندوق بخل و خفا بگذارند پس هر که قابلیت اردو اعلی کار را و
سهل است و مخفی داشتن از و کار نا اهل قطع نظر از مشاق و مشقی که در بیاض کاغذ سواد مداد
نه پنهان بلکه پیدا است و از سیاق کتابت و ترتیب آن نمودار و هویداست از این هر فرزانه ای
و نفس درازی بغرض خودستایی و آرزوی تحسین یا سخن آرایی نیست بلکه از معامله ناشی
و حوصله کوتاهی خلاصه التماس آنکه بنابر الملک و الملک لله المالک العزیز الحکیم از آشنا
و بیگانه هر که مصاحب و ناظر این سفینه بی قرینه باشد بقدر مقدور بمحافظت و نگاهداشت
آن بکوشد و از وصول نظر ستم ظریف بوالفضول بپوشد که نخست بی منت فراوان سال و ماه
در طرفة العین ابتر و آواره نشود و گنج باد آورد مفت که برنج تمامی ایام فراهم من بیکس نفس بر باد رود

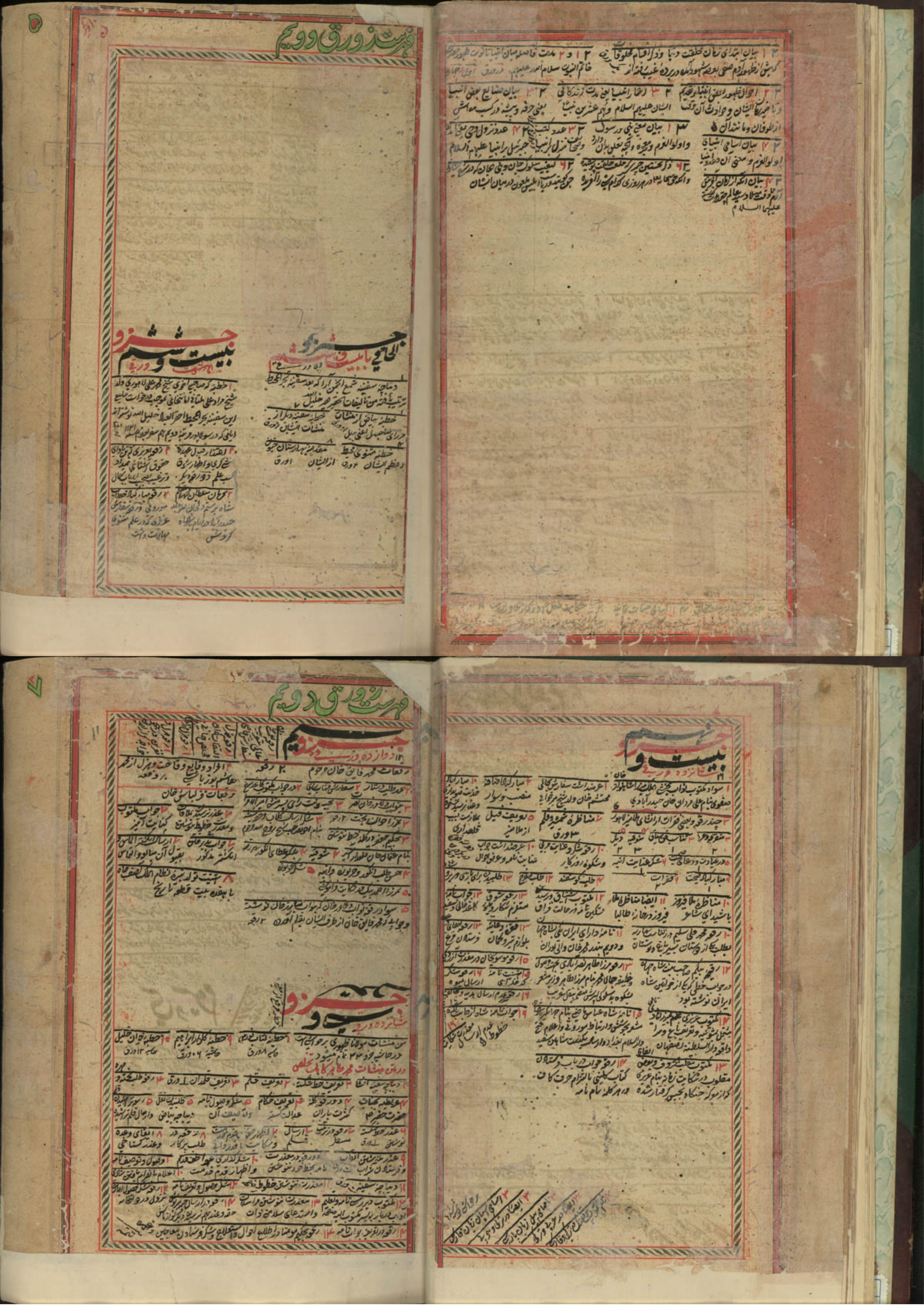


ہر اد ما نصیحت بود گفتیم والله در من قال باشد ... حوالت با خدا کردیم ... بکفتیم ... در دراکت ... حیات جنبی داری ... عالی ... دیگر ... علم و کتابت ... والتوفیق من الله مسئول والمفید عند الناس مقبول امید واثق از عنایات بی نهایت قادر بر حق آنست که مجموع ... جلد این کاغذ پارها که دو دفتر بس در چهار زر ورق ... با دو جلد افتتاح و اختتام از جمیع آفات ... همیشه در همه جا در امن و امان خویش نگاه دارد و نیز آنرا که محافظ و مصاحب او باشد هم از ریب المنون و گردش روزگار بوقلمون بر کنار و مصون داشته در حفظ و حمایت خود محفوظ و مامون دارد انه علی کل شیٔ قدیر و بالاجابت جدیر بمنه و اکرام بکماله و بحرمت النبی و آله و صلی الله علیه و علیهم والسلام علی من لدیهم و قبل از شروع در سواد متفرقه این بیاض کالریاض که از هر خرمنی خوشه و از اکثر ماین توشه ایست اهم و لازم چنان یافت که برای سهولت دریافت سیاق ما فی هذه الاوراق تحریر فهرست آن پردازد و بلا قید باب و فصل واضح و مفصل سازد

والله المستعان و علیه التکلان

فهرست ... دو ورق اول ...

۱	۱ شجره طیبه یعنی نسب نامه جناب حضرت خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله الی آدم صفی علیه السلام با حواشی از کتب معتبره یک ورق
۱	۲ اسامی اولاد النبی علیه السلام و الصلوة
۳	فصل در ذکر بنین و بنات آن حضرت و تاریخ تولد و وفات ایشان
۱	۳ اسامی اعمام و ازواج مطهرات و خدمه و کتاب وحی
۱	۳ اسامی ازواج النبی
۱	۲ اسامی عشره مبشره
۱	۲ عدد صحابه بقول امامیه
۱	۳ اعداد اصحاب ... و طریقه معاش ایشان
۱	۶ بیان احوال حیات و ممات چهارده معصوم علیهم السلام و تفصیل اسما و کنیت و ایام تولد و عمر و سبب شهادت و بعید مولد و مقابر و تواریخ و تعداد اولاد و ازواج و غیره ۳۰ ورق
۱	۶ تاریخ وفات و مدت خلافت حضرات خلفای اربعه راشدین و ائمه اربعه و بعض مجتهدین رضوان الله علیهم اجمعین
۱	۱۳ چند فقرات در وفات و مرثیه سید المرسلین ص
۱	۱۰ حلیه مبارک آنحضرت صلعم و حلیه خلفای راشدین ...
۲	۱۶ کیفیت وفات حضرت عایشه صدیقه ...
۲	۴ ذکر اطلاق لفظ آل عبا بر اهل بیت یعنی بر پنج تن پاک در تفسیر آیه انما یرید الله
۱	۳ وقایع مجمله ...
۱۲	۱۰ احوال اولاد حضرت عبد المطلب
۱	۱۴ انساب نامه حضرت غوث الاعظم سید عبد القادر شیخ محی الدین جیلانی رضی الله عنه
۲	۱۶ سبب تخفیف و منشا عداوت بنی امیه با بنی هاشم
۱	۲ اسامی قبایل قریش ... و معنی لقب قریش
۱	۱۳ سال تولد و غیبت حضرت صاحب الزمان علیه التحیة و الرضوان و بیان اختلاف فرقتین در آن
۱۴	۱۱ تفصیل کیفیت و احوال مملکت چین



۵

فهرست ورق دویم

۱ بیان ابتدای زمان خلقت دنیا و ذکر اقسام مخلوقات که پیش از ظهور آدم صفی بعرصهٔ شهود آمده در پردهٔ غیب رفته اند

۲ مدت فاصله میان انبیا تا نوبت ظهور حضرت خاتم النبوت سلام الله علیهم

۲ احوال ظهور بعض انبیا و تقدیم و تاخیر ایشان و حوادث آن وقت از طوفان و مانند آن

۳ اعمار انبیا یعنی مدت زندگانی ایشان علیهم السلام و هم عشرین نبیا

۳ بیان صنایع بعض انبیا یعنی حرفه و پیشه در کسب معاش

۴ بیان اسامی انبیای اولو العزم و معنی آن

۱ بیان معنی نبی و رسول و اولو العزم و معجزه و آنچه تعلق بدان دارد

۳ عدد کتب و صحایف منزل بر انبیا

۴ عدد نزول وحی یعنی آمدن جبرئیل بر انبیا علیهم السلام

۴ بیان آنکه از زمان آدم تا وقت میلاد سید عالم چند سال گذشته علیهما السلام

۶ در نخستین چیزی که خلعت خلقت پوشیده

۶ کیفیت سلوک جان و بنی جان که در میان ایشان

جزو الحادی و بیست و ششم

دیباچه سفینه شمع انجمن آرا که بعد سفینهٔ بحر المحیط ترتیب یافته من تالیفات محمد خلیل

خطبه بیاض از منشآت میرزای صاحب

خطبه سفینه دیگر از منشآت ایشان

خطبه مثنوی محیط و نظم ایشان

مقدمه بهارستان

جزو بیست و ششم

۱ خطبه که صاحب اخوی شیخ محمد علی لاهوری ولد شیخ مراد علی ملتانی ... بموجب درخواست ... این سفینه بحر المحیط احقر العباد خلیل الله نوشته اند

۲ اعتذار قبول عهده

۲ رقعه بعزیزی

۳ کرمان سلطان

۳ رقعه بیار

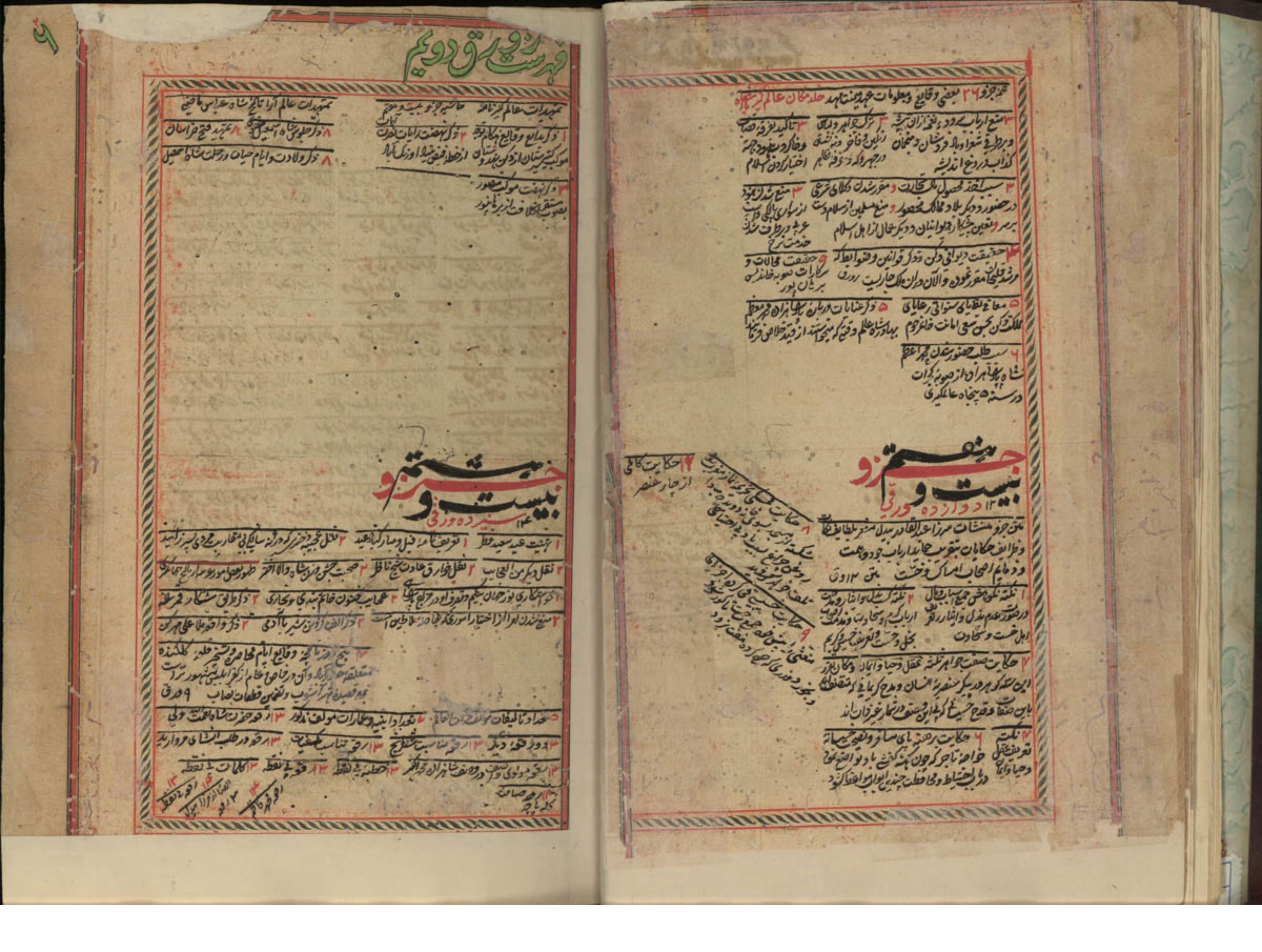
فهرست ورق دویم

جزو بیست و سیم

جزو بیست و ...

جزو بیست و ...

۷



فهرست ورق دویم

جزو بیست و هشتم
سیزده ورق

جزو بیست و هفتم
دوازده ورق



جزو بیست و دوم

جزو بیست و سوم

جزو سی و چهارم

جزو سی و پنجم

جزو سی و ششم





جزو چهل و یکم

دوازده ورق

جزو چهل و دویم

دوازده ورق

جزو چهل و سیوم

دوازده ورق

جزو چهل و چهارم

ده ورق

فهرست ورق دویم

تتمه جزو چهل و یکم ۴۱

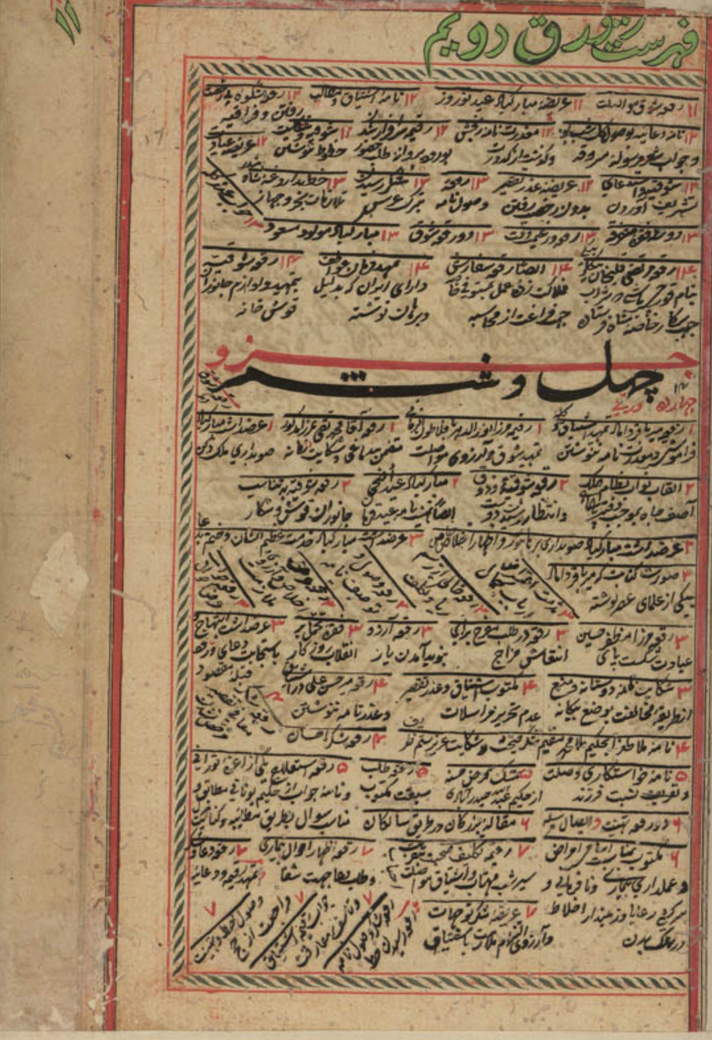
بر حواشی نوشته شده

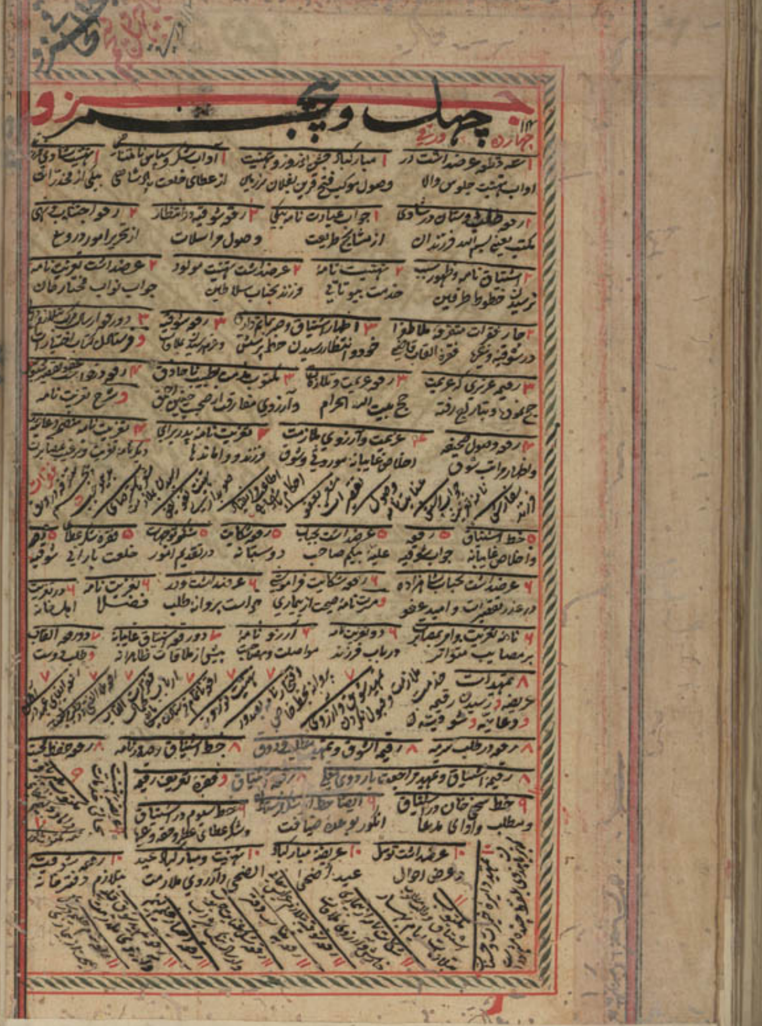
تتمه جزو چهل و دویم ۴۲

بر حواشی نوشته شده

تتمه جزو چهل و سیوم ۴۳

تتمه جزو چهل و چهارم ۴۴







فهرست رزق دویم

چهل و هفتم جزو

چهل و هشتم جزو

جزو پنجاه یکم

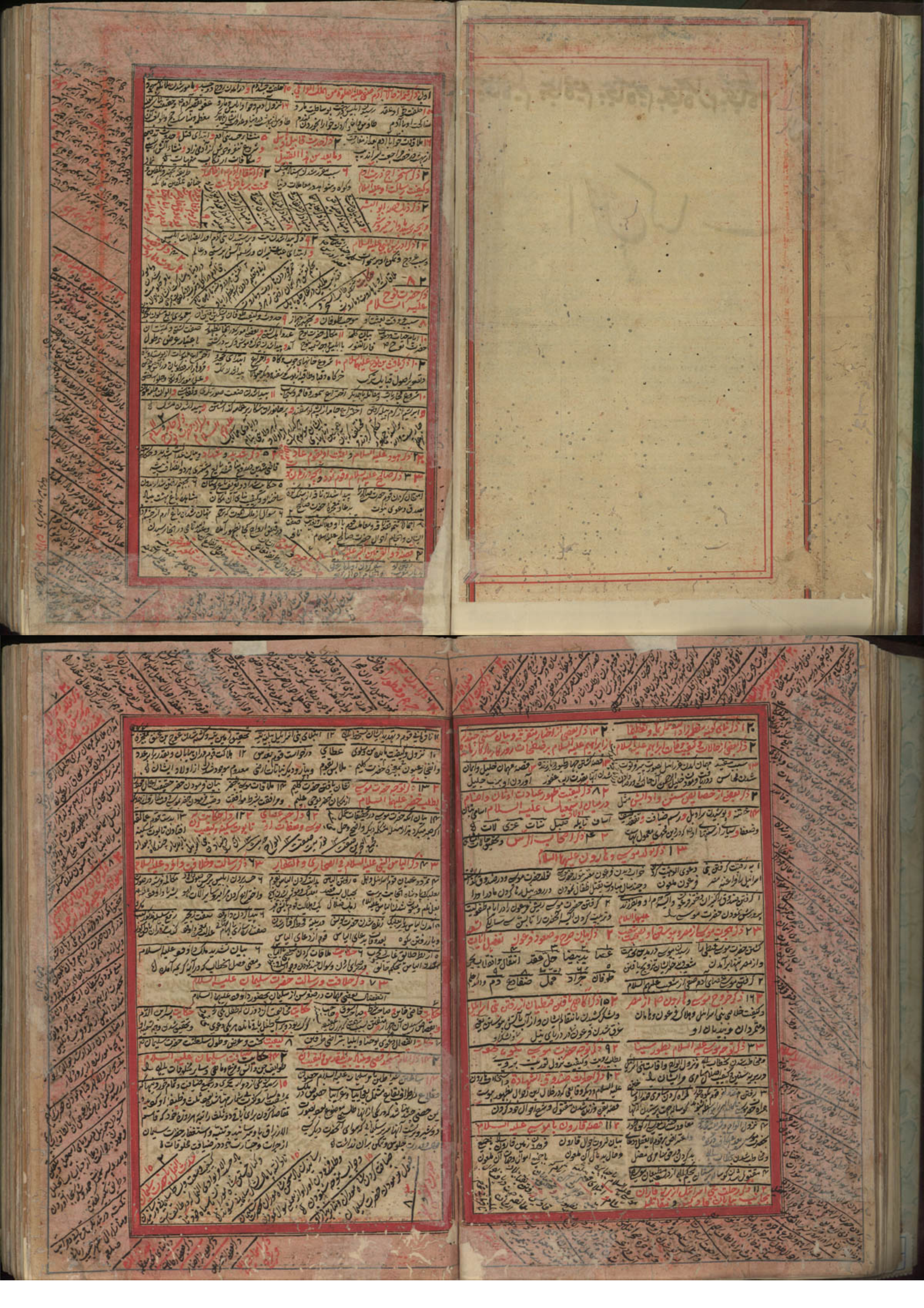
جزو پنجاه دویم

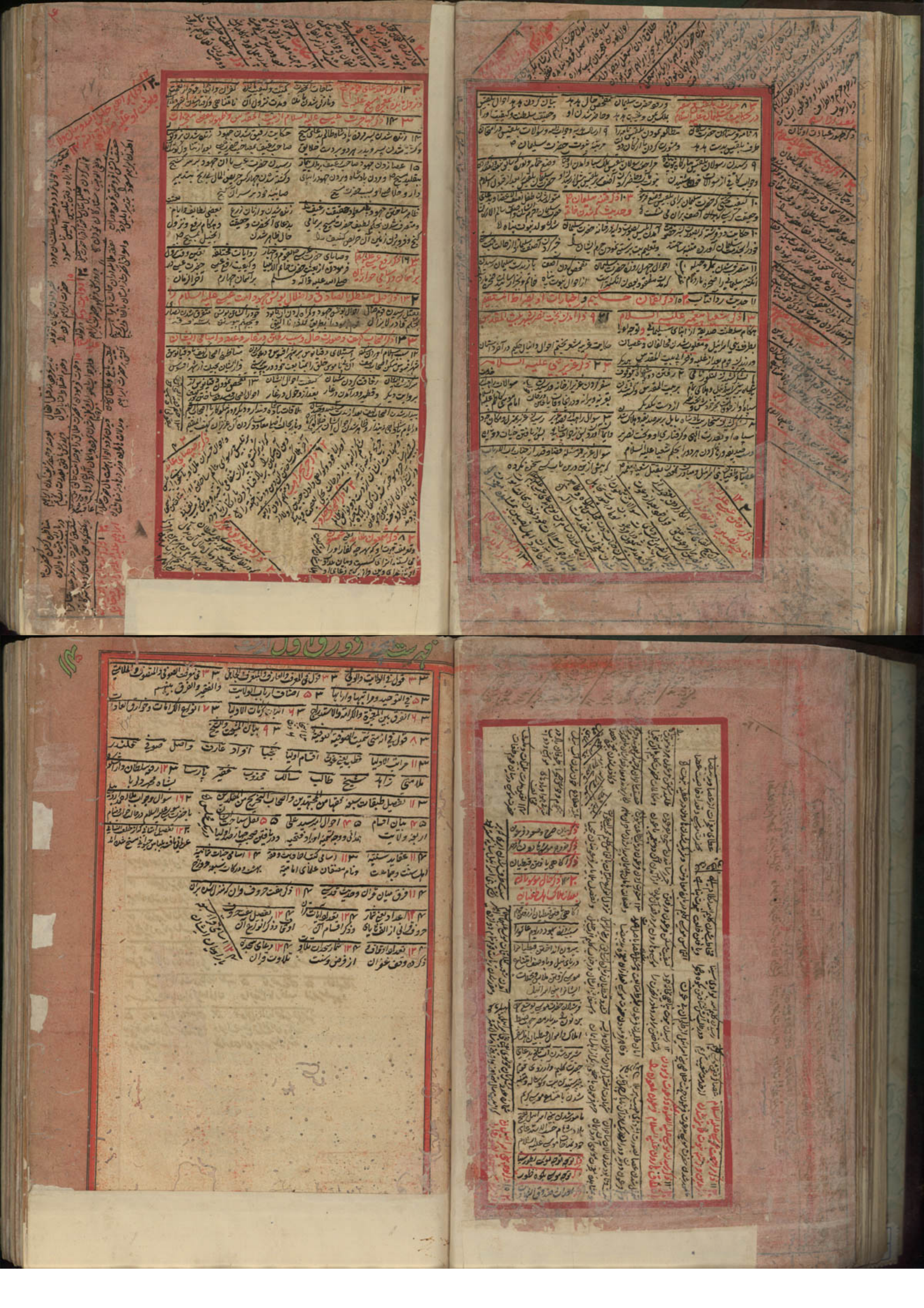
جزو پنجاه سیوم

جزو پنجاه چهارم

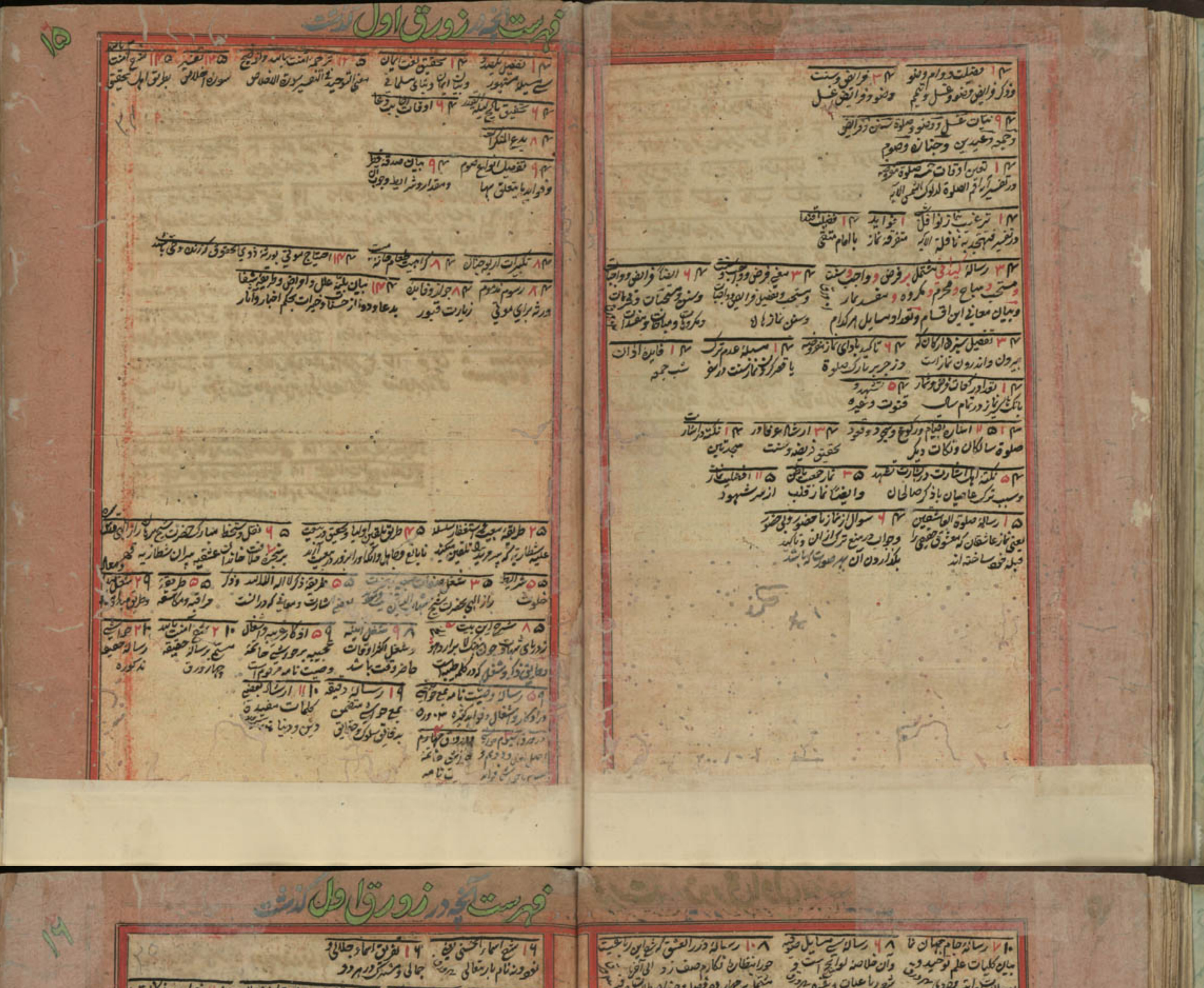
جزو پنجاه پنجم

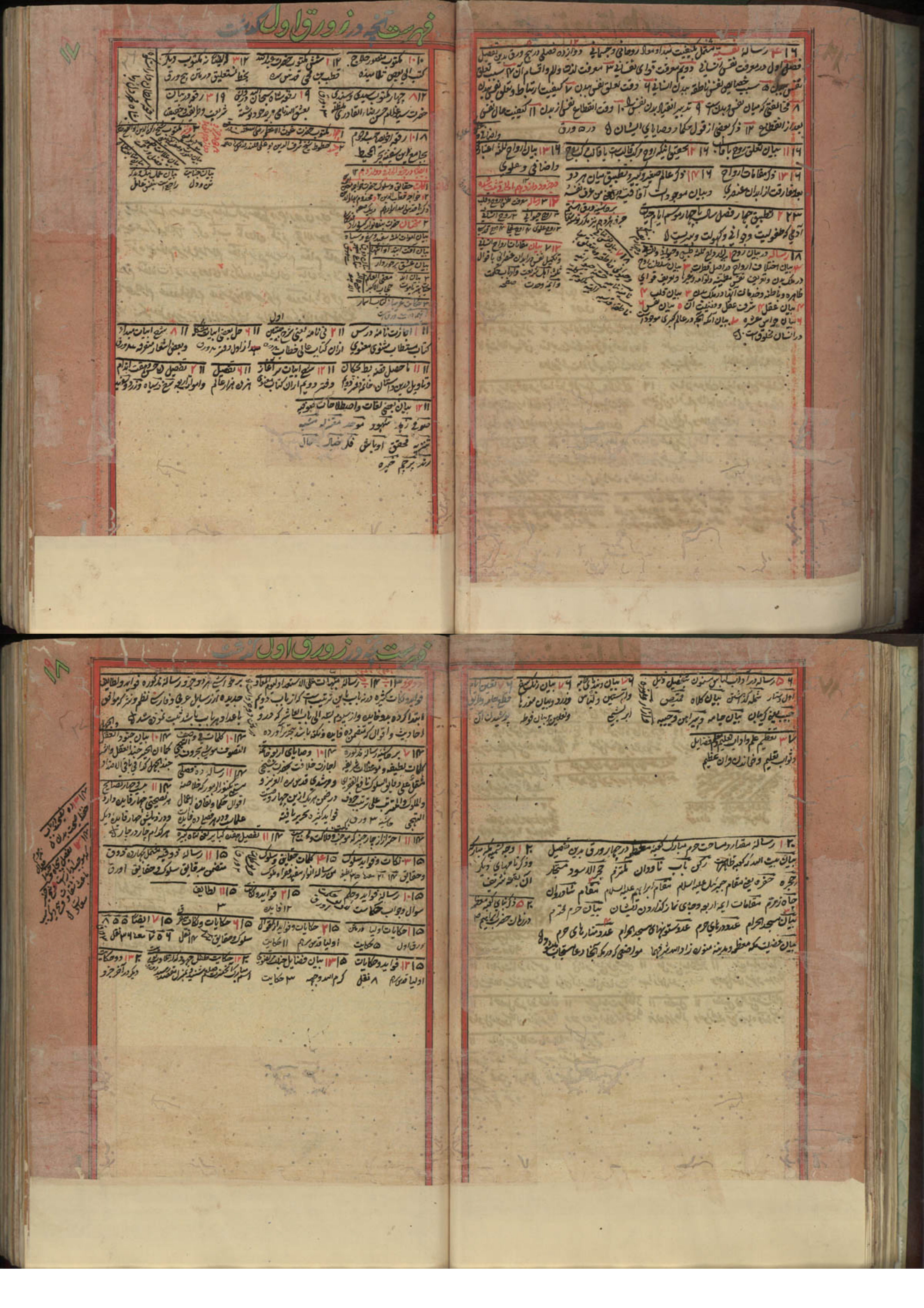
اس کتاب

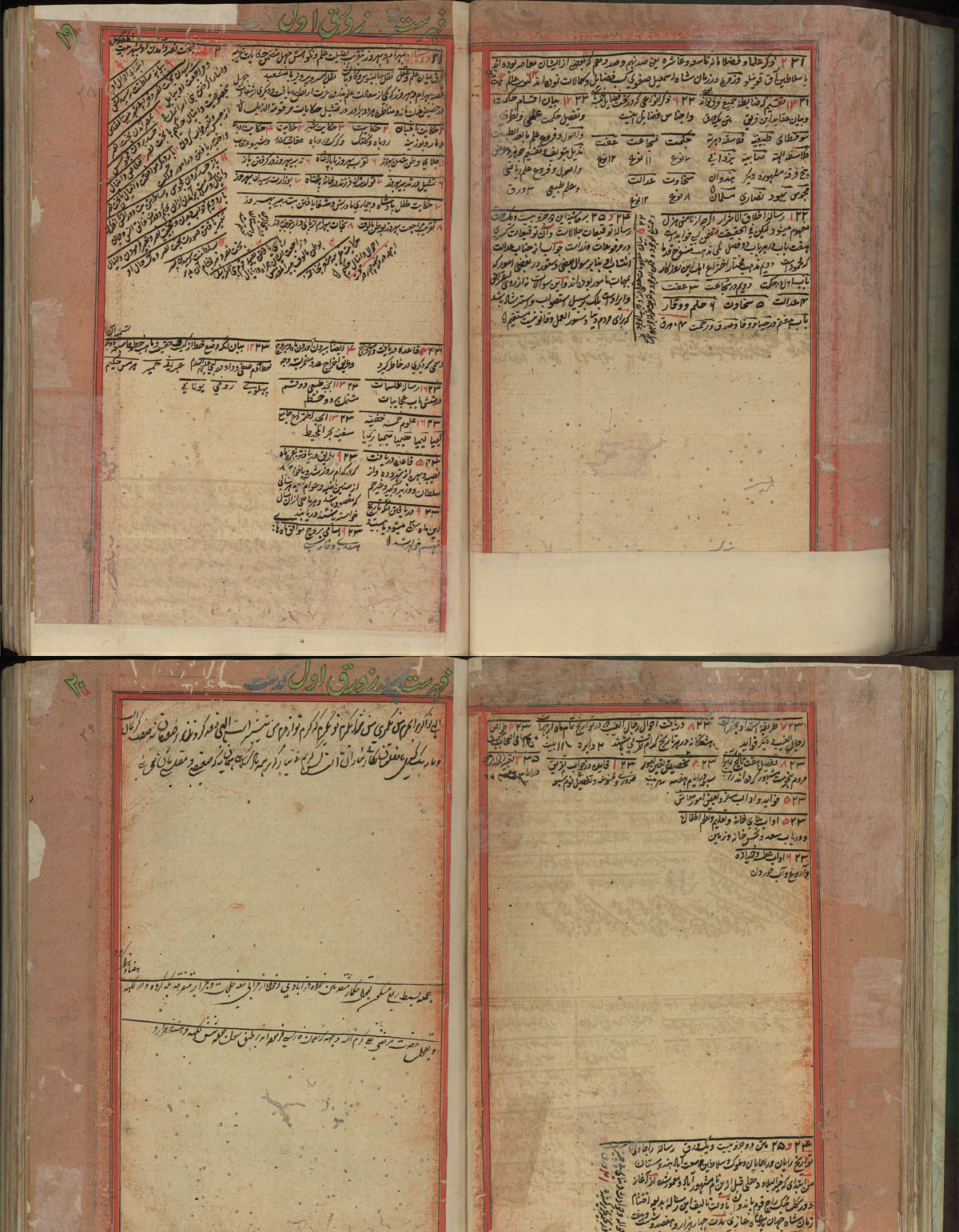




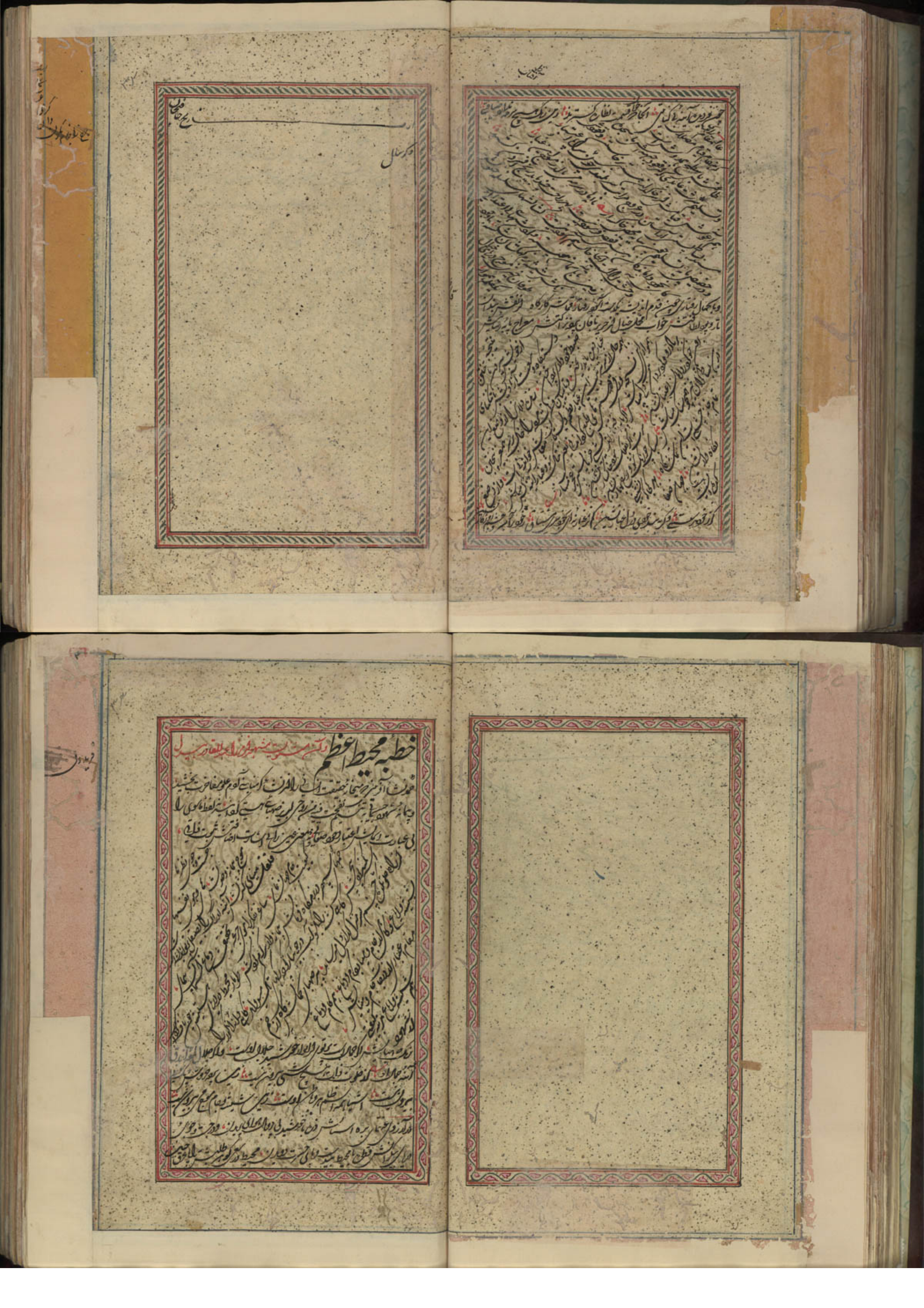
فهرست زورق اول







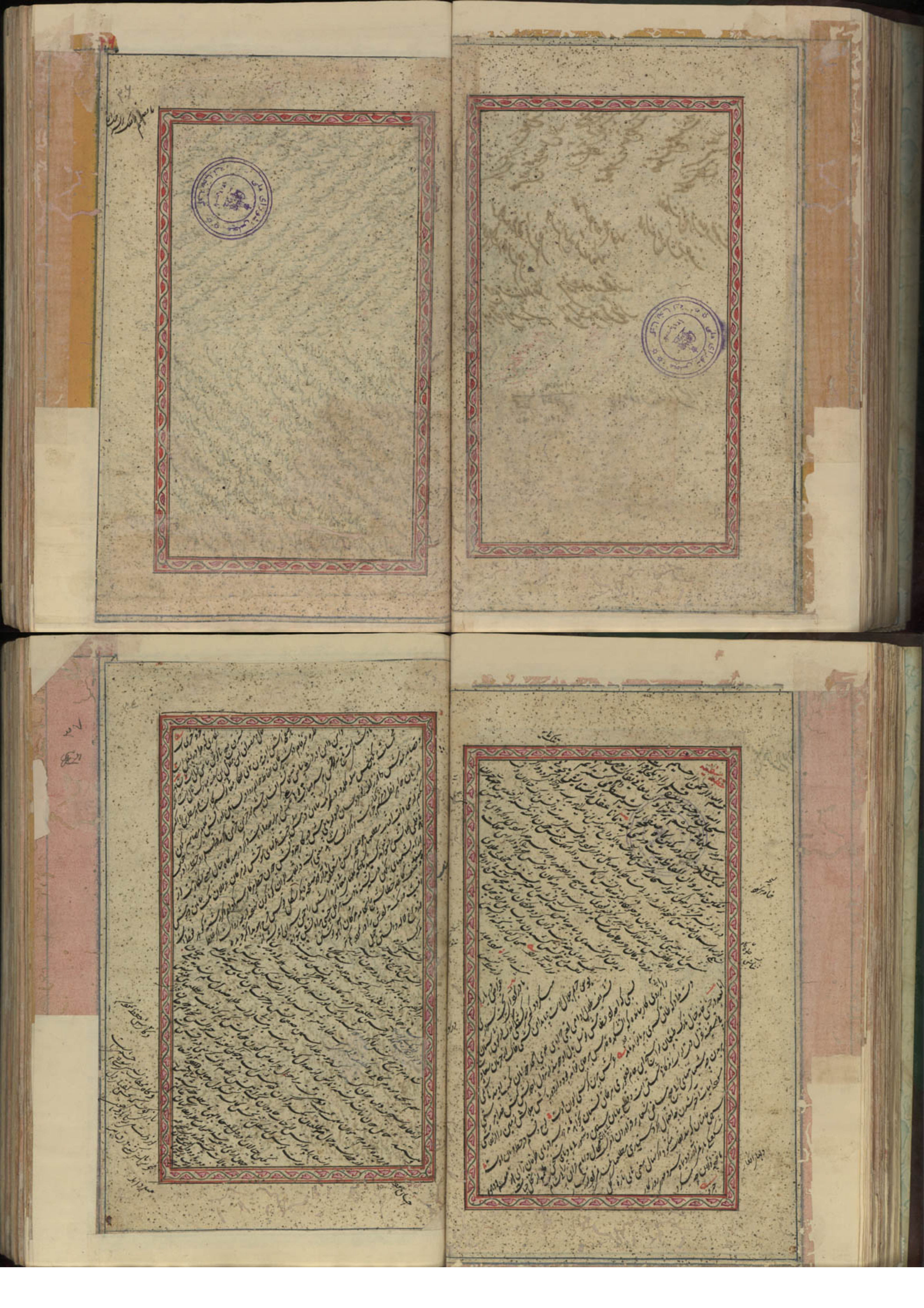

بسم الله الرحمن الرحیم



خطبهٔ محیط اعظم

و آن از مثنویات مشهور میرزا عبدالقادر بیدل







خطبه که صاحبی اخوی شیخ محمد علی لاهوری سلمه الله ولد شیخ واد علی ملتانی امانتخانیه
بموجب درخواست جامع این سفینه بحر المحیط احقر العباد خلیل الله نوشته اند سنه ۱۱۲۱



معظم وقایع و معلومات از تاریخ لب لباب خوافی خان در احوال خلد آرامگاه عالمگیر بادشاه

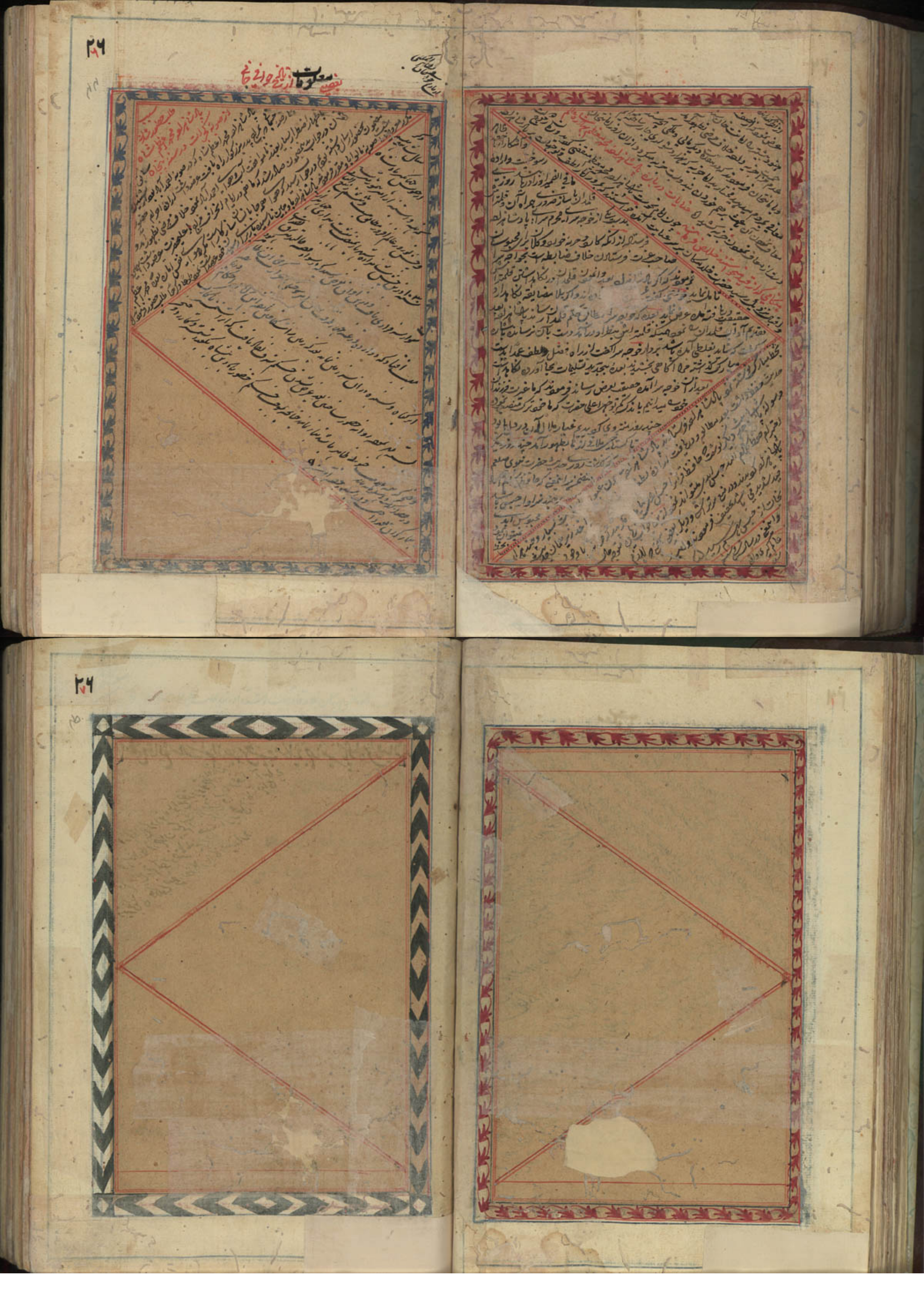
...بهادر کراه خطاب سورو ... سفارش عزیزی که در علم منطق مهارت داشت



وقایع و معلومات

بعض معلومات از تاریخ خوافی خان

کیفیت محالات و سرکارات متعلقه صوبه خاندیس





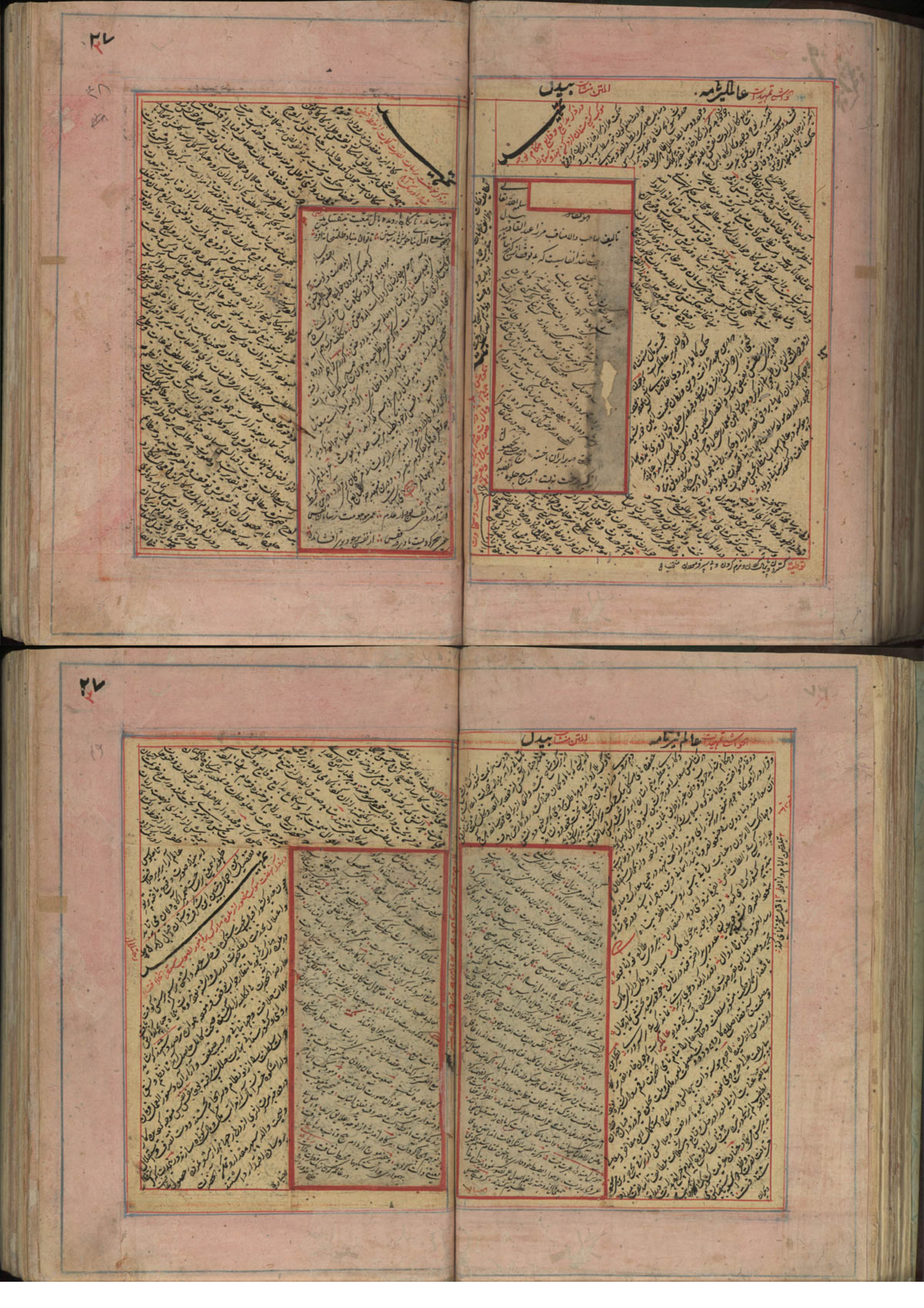
رقعه که حسب الفرمایش میرزان غلام قادر بیک نوشته داده شد بجانب نالکیو بخدمت میر علی روانه کردند

میر صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلمه الله تعالی بعد از اشتیاق ملاقات بهجت آیات مشهود ضمیر [illegible]
که الحمد لله والمنه خبر صحت و سلامتی مزاج گرامی و بخیریت رسیدن نالکیو را زبانی [illegible] استماع مخلص رسیده
دل سلسر و روودیده را نور بخشید امید که ایزد جل شانه همه مقاصد دینی و دنیوی بحصول انجامد و این مخلص [illegible]
و هر شب از یاد سامی غافل نیست و خدا شاهد حال که هر لمحه در تصورات مسرت ساعات مشغول [illegible]
نیست مشکل که بیاوت گذرانم همه عمر مشکل است که هرگز کنی یاد مرا و آنجانب در انواع مکروهات
روزگار ناهنجار و افکار بسیار از تعبیه بازی فلک دوار در عجب صعوبت گونا گون گرفتار [illegible]
مدعا [illegible] با وجود دوری [illegible] شمه تحریر و تقریر این [illegible] که شرف الدیجان یکبار امیدوار روزگار نموده
ما المواز نام برادر خود قیاس الدیجان بدستعار نوشته بدست این کنه کار داد چنانچه مخلص حسب الاقرار آن
دروغ گفتار زیور و غیره گرو نهاده خریدی دو اسپ خوش رفتار که جوان [illegible] روزگار و دیگر اسباب
سفر تیار کرده از بزرگان رخصت شدیم و از بلده حیدرآباد [illegible] قطع مسافت نموده
داخل لشکر فیروزی اثر گردیده و بملاقات آن سردار صاحب اقتدار شرف [illegible]
او بستر اقامت گستردیم و هر روز از صبح تا شام در خدمت حاضر و سرگرم بودن [illegible]
انگاشته اختیار کردیم [illegible]
خارج بود که بیان [illegible]
[illegible] معامله خود منعکس دیده چاره [illegible] روزگار

بعضی وقایع سال ششم از جلوس جنت مکانی جهانگیر بادشاه [illegible]

[illegible]

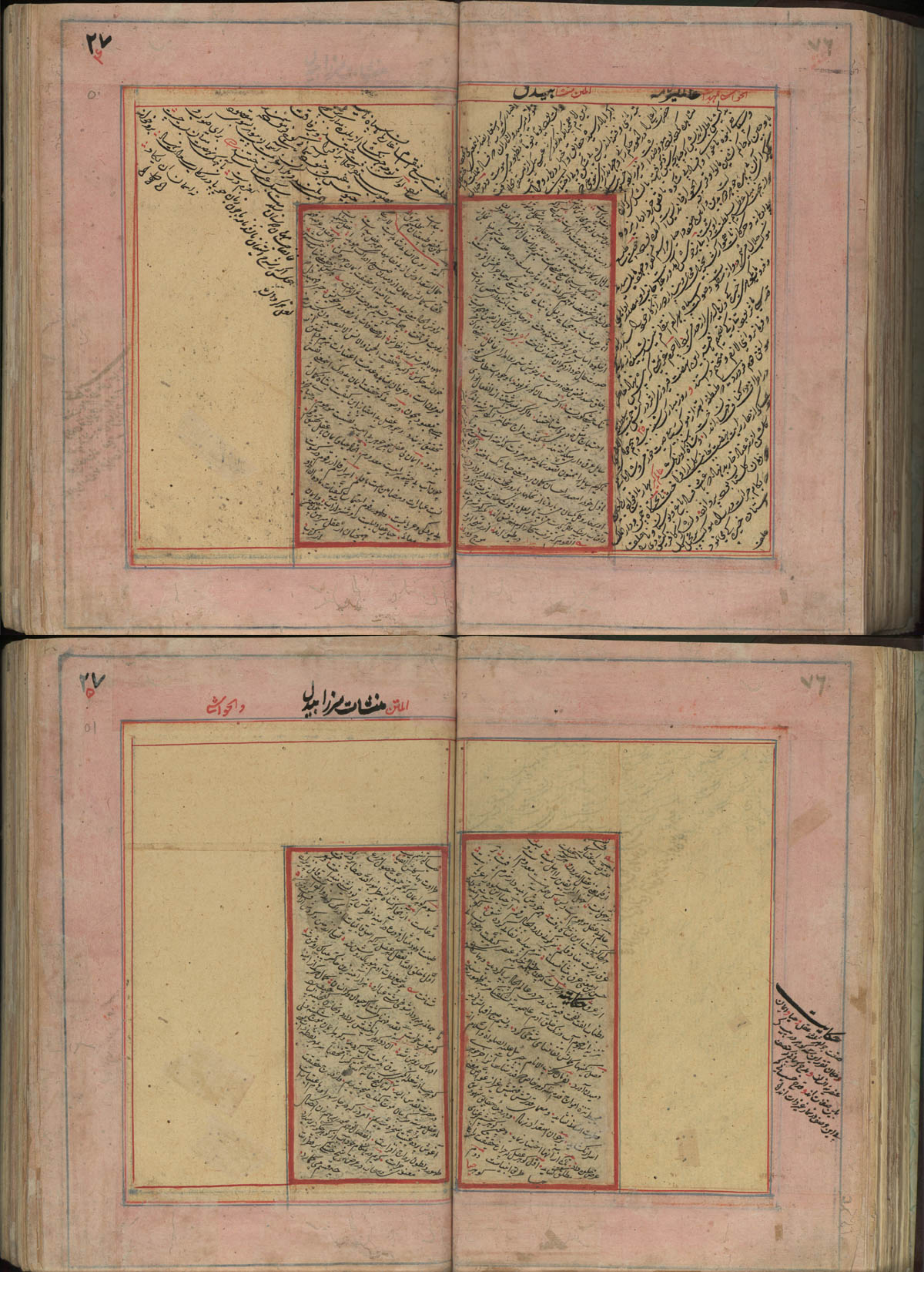
سرا با مکار هوشیار گشته از انجای [illegible] برون [illegible] جمعدار [illegible] فرود آمده ایم
[illegible] هر صورت [illegible] در انجا رفع کوفت کرده هر دو اسپ [illegible]
نمودیم و بعد کشیدن [illegible] بسیار [illegible] خوار [illegible]
کردیم و بعد حصول دخول دار القرار از ذات کارساز حقیقی که چاره ساز بی چارگان و مرهم
بخش دل ریشان است بمصداق آیه کریمه فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا امیدوار گشته [illegible]
عجز و انکسار بجناب قادر [illegible] و هیچ جا [illegible] کار ناهموار نمود [illegible]
و بمدد خود انگاشته این اخبار مطلع ساخت لازم که [illegible] اخبار [illegible]
بعد انقضای موسم برشکال بشرف ملاقات سامی خواهم رسید [illegible] قرار واقعی خود [illegible]
این مخلص غافل بوده [illegible] این کار از فواید [illegible] آن [illegible]
حبیب مختار و آله الاطهار و اصحابه الابرار بجمیع مطالب صوری و معنوی کامگار [illegible]



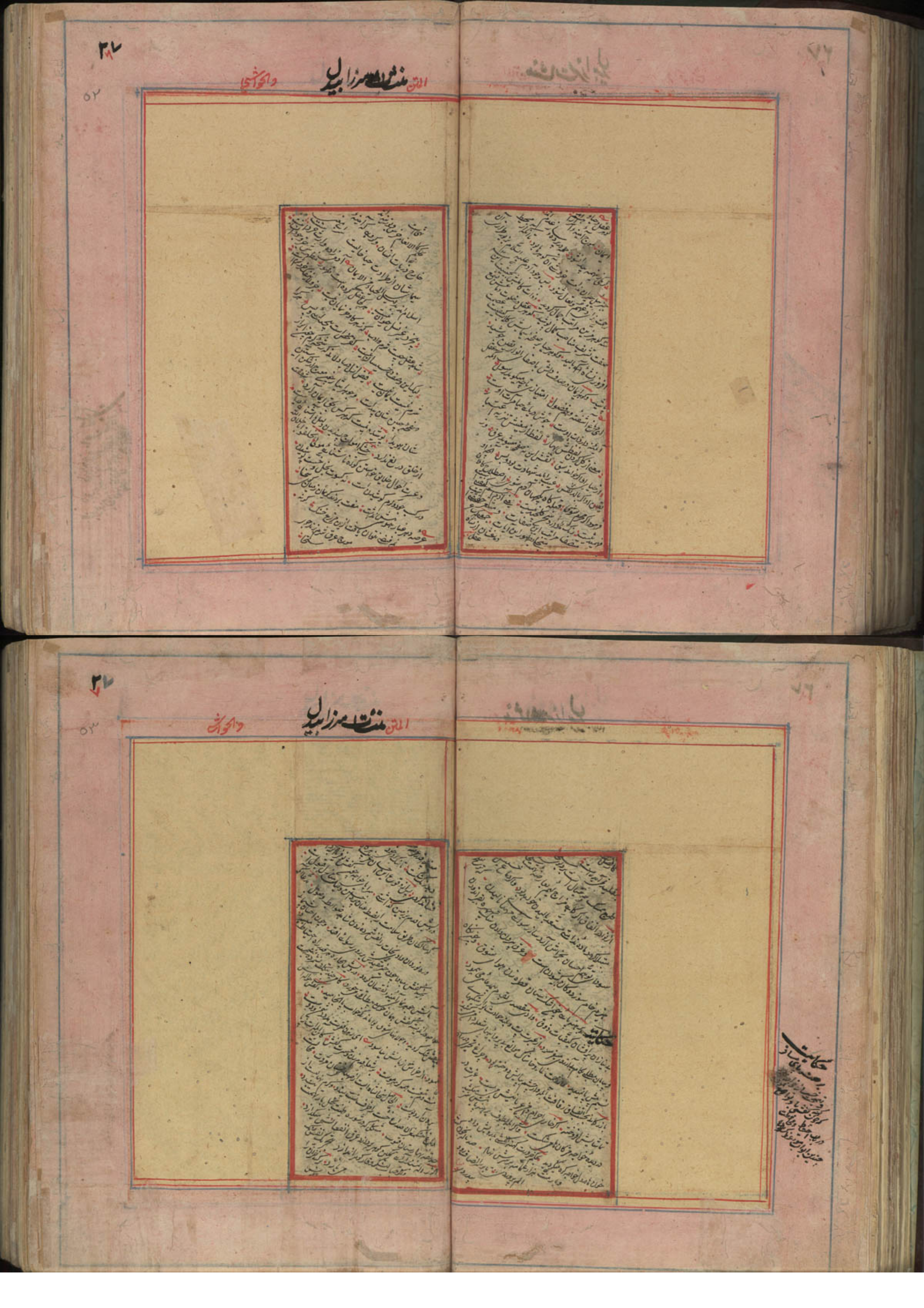
تالیف صاحب والاانصاف میرزا عبدالقادر بیدل

۲۷

عالمگیرنامه — المتن منشآت بیدل



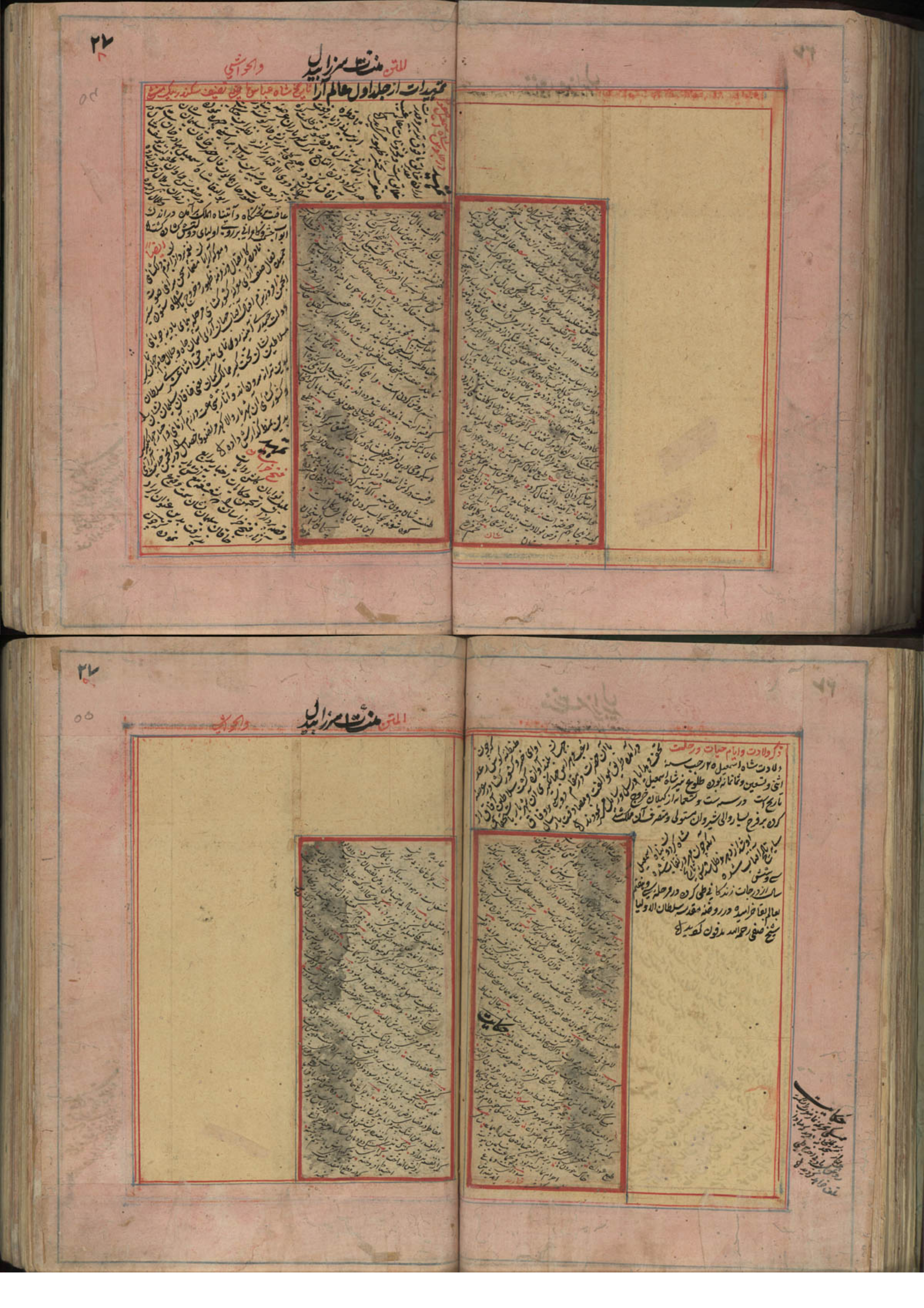
المتن منشآت میرزا بیدل والحواشی

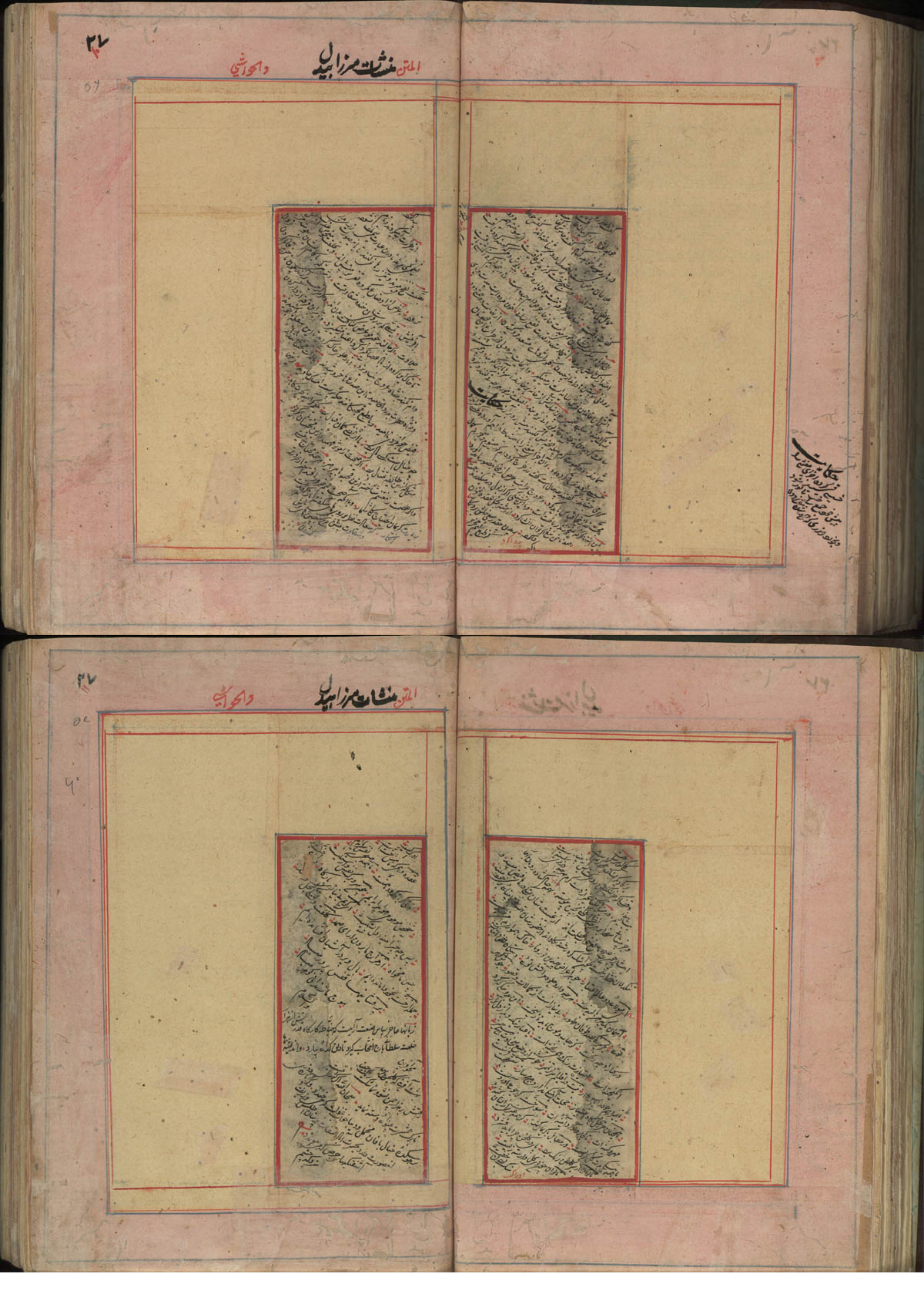


۲۷

المتن مثنوی میرزا بیدل والحواشی

۵۳


۲۷
المتن منتخبات میرزا بیدل والحواشی
تمهیدات از جلد اول عالم آرا
تاریخ شاه عباسی تصنیف اسکندر بیگ منشی
ذکر ولادت و ایام حیات و رحلت
ولادت شاه اسمعیل ۲۵ رجب سنهٔ
اثنی وتسعین وثمانمائه بوده طلوع نیر شاه اسمعیل
تاریخ است در سنهٔ ست و تسعمائه از گیلان خروج
کرده بر فرخ یسار والی شیروان مستولی و متصرف آن مملکت شده
سی و شش
سال از درجات زندگانی طی کرده در مرحلهٔ
بعالم بقا خرامیده در روضهٔ مقدسه سلطان الاولیا
شیخ صفی رحمه الله مدفون گردید
حکایت



۲۷
المتن منشآت مرزا بیدل والحواشی
۷۶



حکایت کابلی ازنتایج عنصر مرزا صاحبدل اعنی بیدل

تهنیت نامهٔ عید سعید فطر



از اقبالنامهٔ جهانگیری

بعضی وقایع از سال ششم مبداء جلوس حضرت مکانی جهانگیر بادشاه

تعریفنامهٔ فیل مبارک

۲۸



روزنامچه وقایع ایام تسخیر قلعه گلکنده میرزا محمد نعمت خان عالی تخلص

دمی که مدرس کشاف صبح در صفه صدق و صفا نشسته چون قاضی بیضا خط شعاعی
آفتاب تفسیر والشمس والضحی بر صفحه روزگار می نگاشت و عابد شب زنده دار ماه با سیمای
پرنور و ضیا سجاده سپهر گسترده ادای نافله شب بختم سوره نور کرده سر بسجده غروب گذاشت
صباحی با صفا که شنبه هم آغوش تجمل از روی او صبح بناگوش جانان ... کرده بود کامل
کرمی و خنده بر آینه دل افل بدر و کواکب در طی مسافت عاجل از دور نمایان شده هلال وار
باشاره ابرو ظاهر نمود که کلید قلعه را آورد تا ما نشا مشعلی راکب کانه شهاب ثاقب
در رسید و خبر بمسامع مجامع رسانید که قلعه را فتح کردند مرة بعد اولی و کرة بعد اخری
فرمبران چالاک همچون انجم سوار شده کبود افلاک آمده اظهر من الشمس و ابین من الامس
وا نمودند که فتح قلعه بمصداق والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره متشابه گردید و خط
حصار درست اولیای نصرت مدار بفحوای آیه کریمه تؤتی الملک من تشاء محکم شد و دران
لب که بلبلان نوای نوید بلبلان مقیمان رسیده بود گوش سامعان چون سنج پر از نغمه مژده
گردیده غلغله نوبت از نقارخانه دغر بوکوس و کور که شادیانه بنوازش مینوایان غنچه انتظار
برخورست و غبار کدورت و گرد ملال ... دمیدن نفس در سرنا و کرنا در فضای خاطر باد بید
نوردان ... واضطراب ... حاجی ... سبحان الله

ذکر ... تالیف

از تاریخ مرآت العالم





کو باشد جان در کرفت و شد قالب و رنگ پیراهن اند و کلام معارف نظام این
اکابران ایام در کشف دقایق و بیان رموز و حقایق نزد یک جسم و اتم شده
و مذاق این مرشد بکانه از آفاق دریافت کرده منتخبات تصنیفات ایشان را
یکجا فراهم آورده مجموعه ترتیب داده و برروی طالبان معارف و اسرار ابواب
سهولت و آسانی کشاده و تاریخ آن منتخبات سفینه بدینکونه در سلک نظم کشیده
این خادم مجموعه معنی کو بصورت ‹ بر روش جمع برزمی دلکش باب است › چون کشته
تمام از عدد طبع تخرج یاب ‹ تاریخ شد این لب لباب شد کتاب است › و از انجمله است
انتخاب افادت مآب روضة الاحباب و این تالیف شریف از این رو که محتوی است
بر علایل شمایل جناب اشرف مخلوقات علیه افضل التحیات و مشتمل است بر تفاصیل
وقایع و حالات و سرایا و غزوات حضرت سید کاینات علیه السلام و احوال
خلفای کرام و اصحاب عظام رجحان و فوقیت آن بر اکثر کتب مغازی
و سیر بکار برده و این مجاز مرز مطالب اقصی و مقاصد عظمی از آن کتاب
مستطاب منتخب نمود بروضة احباب نبی که تاریخ اتمام آن انتخاب عجاب
ایاب است موسوم ساخت و از انجمله است منتخب تاریخ الفی که ملا محمد منقح
بامر حضرت عرش آشیانی اکبر پادشاه نور الله مضجعه تالیف کرده و از
زمان سعادت توامان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم تا عهد
آن پادشاه جم جاه احوال هزار ساله سلسله در قید تحریر آورده و فی
الحقیقت آن کتابیست جامع و مجموعه ایست متضمن نوادر قصص و حکایات
محتوی بر اسپ بدایع و نکات این اقل العباد آن را انتخاب نمود و بر جویندگان
اخبار طرق سیر دریای آسانی کشود و تاریخ اتمام این منتخب گزین جنین
بخاطر رسید ‹ چون انتخابکیست ز تاریخ احمدی › تاریخ جمع آن شده
زان انتخاب یکی و از انجمله است انتخاب دیوان صایب و از انجمله است بیاض
عالم آرا و مجموعه دلکشا مشتمل بر نکات روح افزا و نقلیات حیرت افزا و لطایف
ارجمند و معارف بلند و شعرهای رنگین و نثرهای شیرین و تذکره شعرای عجب
ساغر ناهی و این اقل الطلاب بقدر استطاعت با وجود قلت فرصت و کثرت
اشتغال و ملازمت حضرت سلیمان منزلت سکندر حشمت دواوین متقدمین
و متاخرین و منظومات و منثورات اکثر سخنوران بلاغت آیین و مؤلفات مشایخ

عظام و رسائل صوفیه کرام و منشآت منشیان فصاحت طراز و صحایف
لطیفه گویان نکته پرداز و اندرز نامهای باستانی و دیگر نسخهای ادبیات و اخلاق
حاوی بر فضایل نفسانی با تفاق سخن سنجان و صواب بد نکته فهمان منتخب
نموده مجموعه شگرف ترتیب داده سواد اعظم نام نهاده که هم نام است و
هم تاریخ اتمام و در این سواد اعظم انجمن سخن و قماش و کالای نکات
خواهند هم مهیاست و آماده و هرچه از اثمار لطایف و فواکه حقایق و معقول
و منقولات نقلیات و حلویات حکایات طلبند هم بر طبق عرض نهاده بلبلان
گلشن سخن را گلزار همیشه بهار است و سوز داران تخته تمیز و افسون سنجان
حکم و اسرار خوش نویسان این زمان این زمان سعادت قران که بخط نگار
و رقم رنگین الشان صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار در کمال زینت و
نهایت تزئین است آن سفینه سبعه را بقلم جواهر رقم و کلک لالی سلک رقوم نموده ابراز
نقادان آن از اجلای نظر و نور بصر افزوده و هر ورقی از آن کتاب غرایب ایلیق
صندوق ایست لیلی از عجایب که کرید را در تماشاییان صاحب بصیرت ابواب
حیرت و تعجب مفتوح کردانیده ‹ این طرفه من سواد اعظم › مجموعه و از انجمله است بیاض
عالم وین نیز عجب که کفت بحساب ‹ تاریخ بیاض خود سواد اعظم › و از انجمله است
بیاض سرت برای مجموعه ربع آفرا موسوم به دلکشا مشحون از اقسام شعر و مملو از
اصناف سخن که بجد غزلیات و مثنویات متقدمین و متاخرین را جلوه گاه
انظار ساخته و انجا ساخته فراهم آورده و اوراس در لمعی درات معقود
برروی طالب هر کونه مطلب کشوده و مضامین دلربای ابیات شوق افزای آن
تعداد محاورت و رطوبت اصطبار را از دست اقتدار و کف اختیار سخن فهمان
تاب ربوده و آن مجموعه رنگین بهیست مجموعه خرم است و گلشن است و ندیم است
و شاهد است و تاریخ اتمام آن سفینه بدایع و این مجموعه شوخی رنکاری سعی
پاک کار مرقوم شد ‹ برخی از آثار عبادت و این خاکسار › کرچه آثار کا
در عقب سلک فنا ‹ پیش دانا عوض آنکه کند بیعانا از خطاست ›





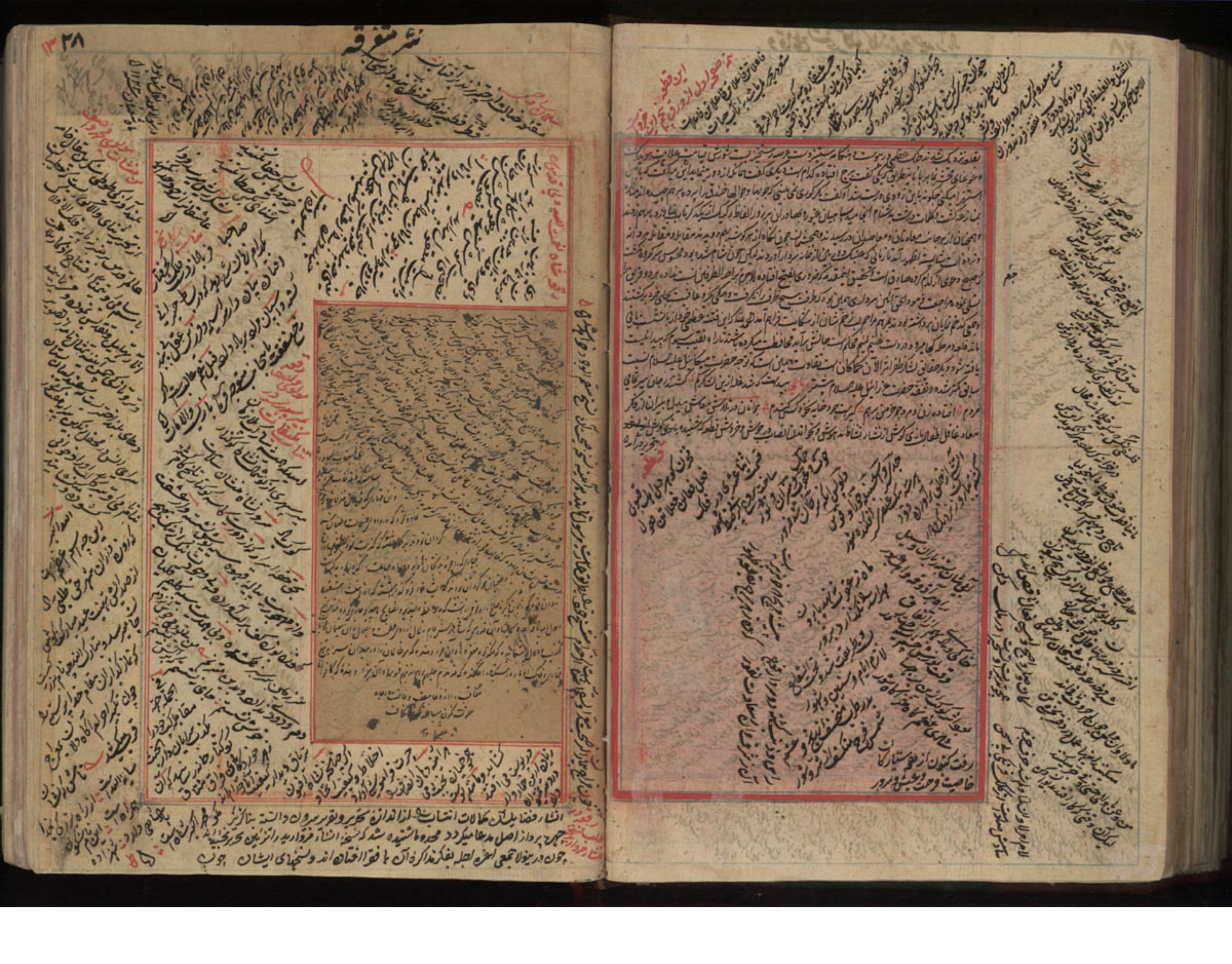


۲۸ وقایع تسخیر گلکنده

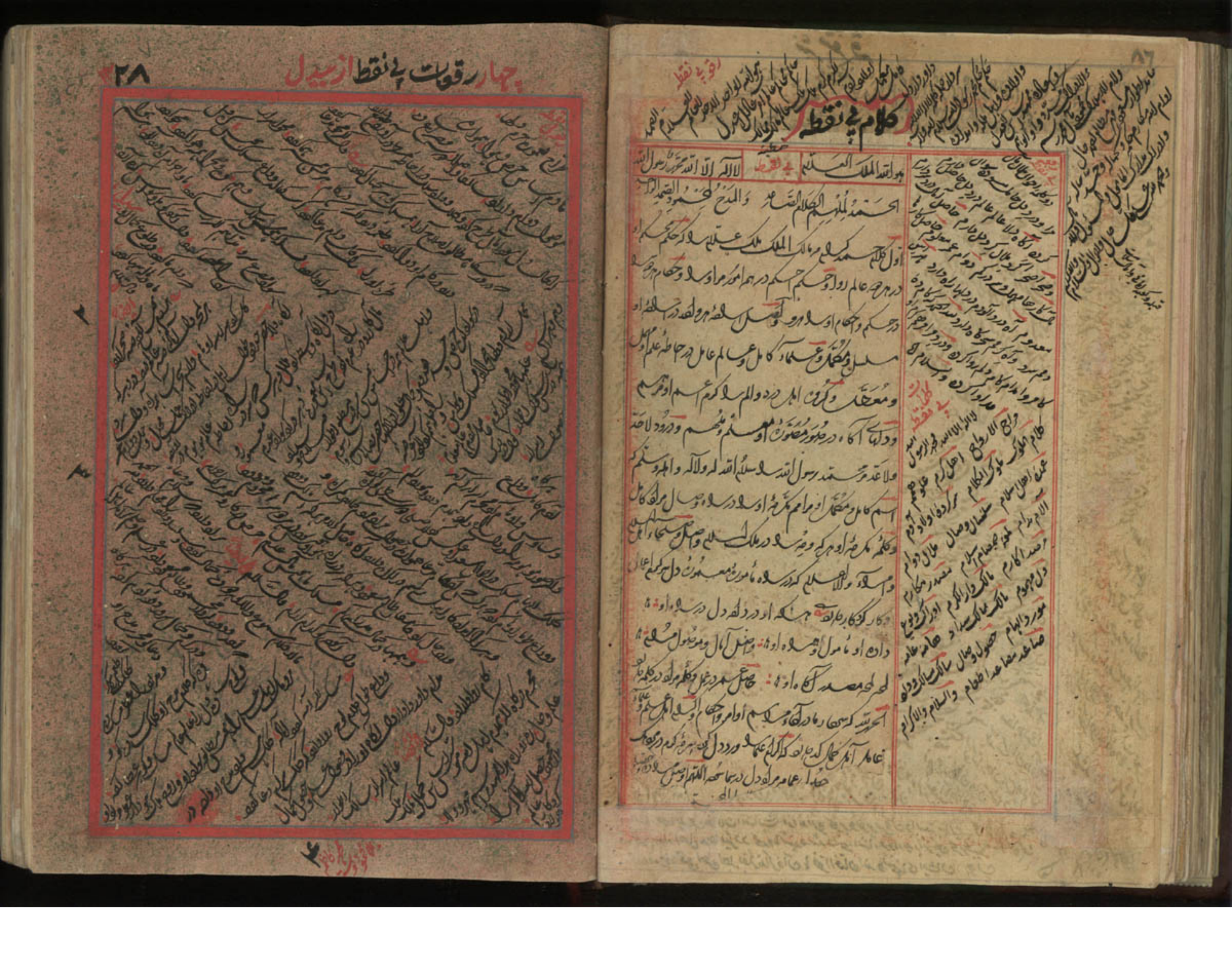




نثر متفرقه



انشاء فضایل‌نشان کمالات انتساب که از اندازهٔ تحریر و تقریر بیرون داشته بنا گزیر
چهره‌پرداز اصل مدعا میگردد مجدوه ماشنیده شد که نسخهٔ انشاء فروارید را تزیین تحریر بخشیده‌اند
چون در سنوات جمعی اعزه لحله بفکر مذاکره آن با فقرا افتاده‌اند و نسخه‌های ایشان چون



کلام بی نقطه

هو الله الملک السلام — لا اله الا الله محمد رسول الله

الحمد لله الملک العلام السلام



منشآت متفرقه
سواد مکتوب که بحکم
نواب مرحوم بخشی الملک میرزا شاهنواز خان
صفوی شهید در ایامی که تحصیلدار پیشکش ذمه
زمیندار دیوگده وچانده و فوجدار سرکار
پونار وغیره بودند بعلی مردان خان حیدرآبادی
صوبه دار برار نوشته اند در گله خطی که فقط کور
په ئهیله وستان بود



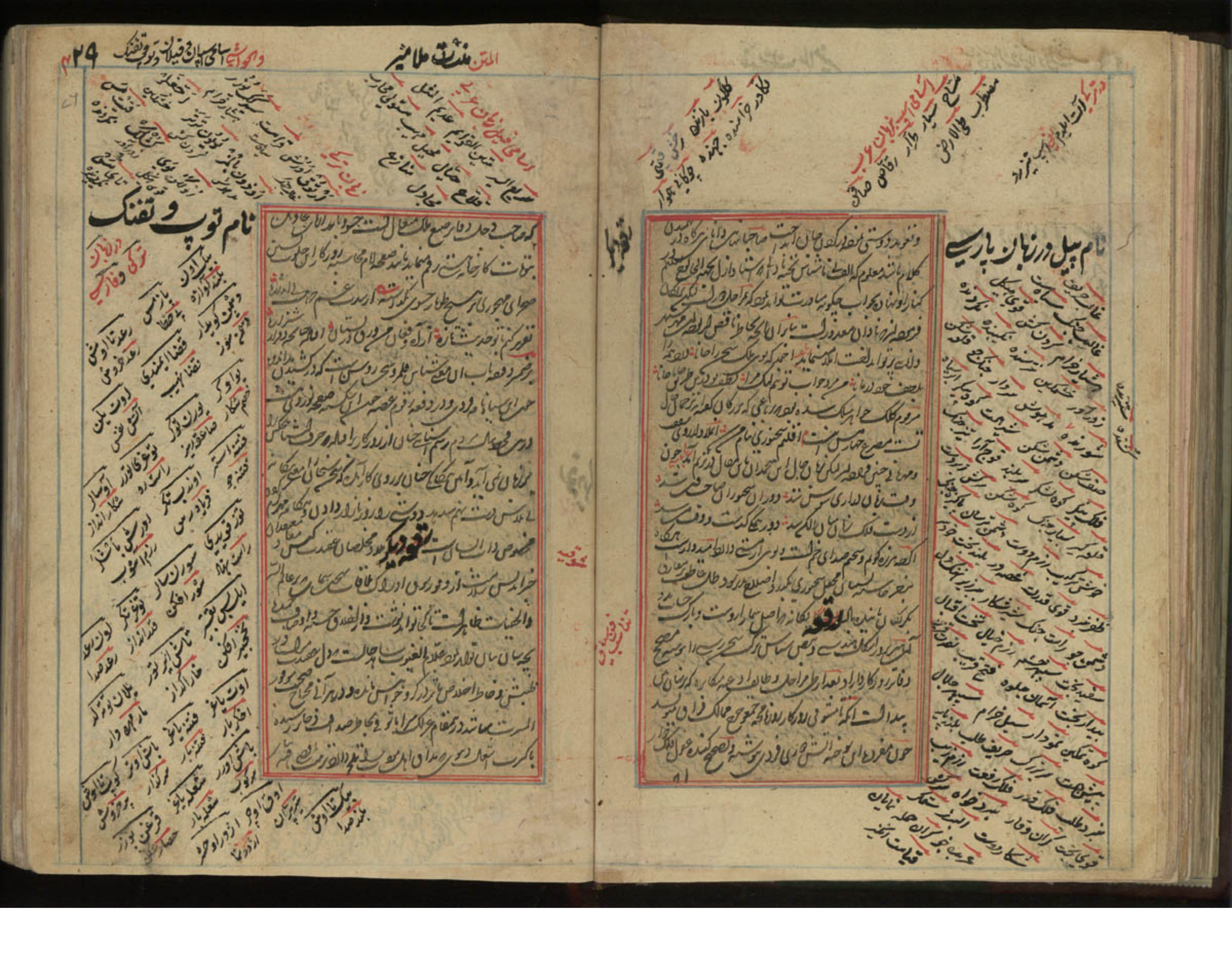
مبارکباد اضافه منصب و سوار و پاپام تحصیلداری پیشکشی دیوان جاینه

از سید محمد منعم از طرف میان محمد غوث نواب صدر الدین محمد خان جیو در اضافه



چند رقعه و بعضی فقرات از انشای ملامنیر لاهوری

نام اسپ در زبان فارسی



۲۹

نام توپ و تفنگ

نام پیل در زبان پارسی

تقویم



رقعهٔ دیگر

همت رسیده ممدوح گردید گرامی برادر جان برادر نیکو
اخلاق سراپا اشتیاق سلامت بحجه خرسند کم دیده و دل را که مدام
دل را مطلبد دیده را میخواهد باز ارسیمای خلف و دودمان سیادت که
چشم امیدواران روشن و بفیض سحاب جهان [illegible] حقیقی که قبلهٔ ارادات [illegible]
ارباب [illegible] شاهد حال [illegible] سیادت [illegible]
جمیله [illegible] در معاملات عامل [illegible] که [illegible] حال [illegible]
[illegible] گرچه [illegible] آخر [illegible] بدگر و حسن شمع [illegible]
حقا که هر نفس تو دارم نظر روز [illegible] بود جهان تصور [illegible] گشت
گر [illegible] که وجود او [illegible] عاریت و [illegible] انجام [illegible] آن فیض [illegible]
حسن [illegible] معنی [illegible] دارد و [illegible] معدن معالی
بمعنی [illegible] کدورت [illegible] مرکب [illegible]
در [illegible] و فات [illegible] الباب
[illegible] دل [illegible]
اگر حرف [illegible] می آرد [illegible] تمام [illegible]
خامه [illegible] ندارد [illegible] واقعه [illegible] حال گرفتار [illegible]
و [illegible] گفتار [illegible] خرد که [illegible] گفت [illegible]
[illegible] نقل آوردن [illegible] دل [illegible]

رقعهٔ دیگر

چابک خرام خامه را القصوب معطوف گردانیده به جاجسم نمود و ا
علی الاطلاق [illegible] آن معدن فضل و کمال [illegible] حدیث مضمون
و بوارق [illegible] در [illegible] نصرت [illegible] سرافراز داراد
مخدوم [illegible] اسم [illegible] حق بین و حق [illegible] جهان [illegible]
خادم [illegible] سر [illegible] حدیث [illegible] القاب [illegible]
در [illegible] وصول می افکند دل اخلاص [illegible] شوق می [illegible]
و در جواب [illegible] طبع رسا [illegible] خامه [illegible] قلم
می [illegible] مضمون [illegible] رباعی که [illegible] می آید [illegible]
[illegible] و ذکای آن [illegible] خطاب [illegible] اهل هوش [illegible]
دانا [illegible] از زبان [illegible] آن [illegible] صورت و معنی [illegible]
تا چشم [illegible] روشن شد [illegible] قلم [illegible] شد
چون خامه [illegible] شد اللهم [illegible] تمام [illegible] شد
پس داعی [illegible] در [illegible] عبارات [illegible]
دست [illegible] خواهد بود [illegible] حال [illegible] که گرفتار [illegible] روزگار [illegible]
این [illegible] در حالت [illegible] ارباب [illegible] هم [illegible]
آن [illegible] حال گرفت [illegible] قلم [illegible] تکلف [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] بعد از [illegible]



انه شیرین ساخت کام جان تلخ کام خواستم ؛ زانکه حواس دست از پای پس
ختم کردم بر دعات این کلام ؛ بیت الله الله چشش این یارای من
مملوک با اختصاص و مهجور قدم الاخلاص که خستگی دل بیمار کشیده و نگرانی
دیده بیدار دیده در غمکدهٔ غفلت خزیده و از استماع عارضهٔ ذات قدسی سمات
روز بروی زندگانی بسته و از روی ملال سر بزانوی الم نشسته ساعتی رسید از دو
نفسی برکنار و جیه غرض ... که همین دل و زبان از حرکت بازمانده دست تحمل الم
بخاکش تقصیر و غفلت زده قدر خود خراب شده من از تصور این ... روی
بروی ورد چو روز ... سر بر بالش نشسته ؛ غم دل در کنار بیهوشی که خود کی
چه حالت میکند زقلب حزین ؛ بحالتی که رقم میرود در عالم غیب ؛ رسانید ...
جناب روح امین ؛ فتاد بدست که در بهر شرافت خوانند ؛ دعا ...
بمواهب ؛ الحمد لله که منتظران بشارت غنی شارت صحت ذات فایض البرکات
راتفاق عالی انسان ملکی صفات و استماع فسیح لسان محمد آیات میانند
از نوید بهجت آمود طلوع آفتاب دولت از مطلع سعادت آنقدر انراح دل
[illegible] نتایج ناظر بحصول انجامید که اگر همه از آن در بیان آید طوامیر بتحریر ...
این نوید ... و جلال ... مراد ... که بمجرد استماع این
فرد جانبخش چند ادای لوازم شکر ... بحدیث رسید از آنجا که مشاغل ...
مانع از انبساط ... دولت ... مبارکباد ...
[illegible]

فقره

فقره

مناظرهٔ شمشیر و قلم و غالب آمدن قلم از سر مدح و در رزم اعظم
... که صفحهٔ جنگ چهرهٔ بستان تکیه ... صاحبدلان ...
شمشیر و قلم را درستی زینت و افزونی مرتبه بیاری سم و عادت زمانیان
که هر یکی خود را ستاید و دیگری را انگشت ... افتاد
شمشیر از نیام کام زبان بر کشید و گرم زبان آوری گردید که آفتاب ...
... است و زبان گردنکشان ... عذر ...
... روشنم و اعدای دین و دولت را سر افکنده ...
دم من حرف زبان آتش زبانی من ... شکر ...
... خدمت ... دلها دارد ...
جوشن ... در عالم ... و نصف ...
همدوش صاحبان بخت و ... اوقات ...
... من در ... و جگر ... ز ... در
کدام قطره ... آتش ... کف خاکم ... شیر ...
از همه نام من ... و عدای من ... خون ... خورد ...

کمر من کم و دستار و بهای تشریف داکی که چهار تاجداران
مکلل بجواهر زواهر از قصبهٔ تاج سکندر زند و سران خوش پاس
کلاه گوشه‌های زرین کلاه عاج‌های عمالان از برش کج و کج ادای
در زنجیر ست و دست مستوفیان بیداری نور سوت
گل عمر از دو هفته بیش نداری و سال ملال از سفر چو دریا
سینه‌ات از آن می‌شکافند که غبار عماری بهری تمیز
از آن سیاه سیما زبد که در رو زبانها جو فرد ... کاینات
که رسته سیاه رخ کاعذار دو روی بها قلم کز زبان آورد علم است
کفتای جفاکار تو بیک اجلی جو چون خوار فتنه و جنگ
خواهان شورش و فسادی دامن جور و جفا استادی
معرکه آرای ظلم و بیدادی من نقاش نقش و رکارم و علم الهی
جهان واسطهٔ ... السعی خود ... طوطی خوش نوا
شیرین ادا از طرز رفتار لم تحات مینکه ور زبان
بسیخته معنی ... این سرو کارست و صور
صریر من نوای خوش نوای ... ور ... نسخه نظام
شیرازه صفحه کاعذار غبار ... نقش و کار ... دو دست کاتب

مانند نیکو شهرت گرد پایداری خود ساز که آب چشمه با جهان
سراب ساز دو لمعهٔ آتش تاب غضب عالمی را خراب
بهاری و گلشن عمر را خزان با پیوندکاری مداری و جز قطع
پیوند تو صدایی ثمر دهد زبانت از عالم خرابی
فتنه و شورش ابتابی ... دو روی و دو زبانی زبان
دو بالا ... گل از دو روی رفت تو
ار دو روی چابر سرد خشم رگان تو که گروی خاک و جوت
رنیت بلند افعی وارد های جانگز اتش فتنه خونخوار و کم
و این قول را که زر که در مناب ... کوش گنزهای حساب بود
آب و کم ... مستوجب ... و ... تو
بیل ... عمره چو ... غارت جان از تو
... از توا ... انعام
و حیات ... فارع ... مجت ظلام ...
سلیمان ... سعادت ... از گوهر ...
رستم ... سعادت ... عظمت خرف بزم ...
... صف شکنی ... احسان ...

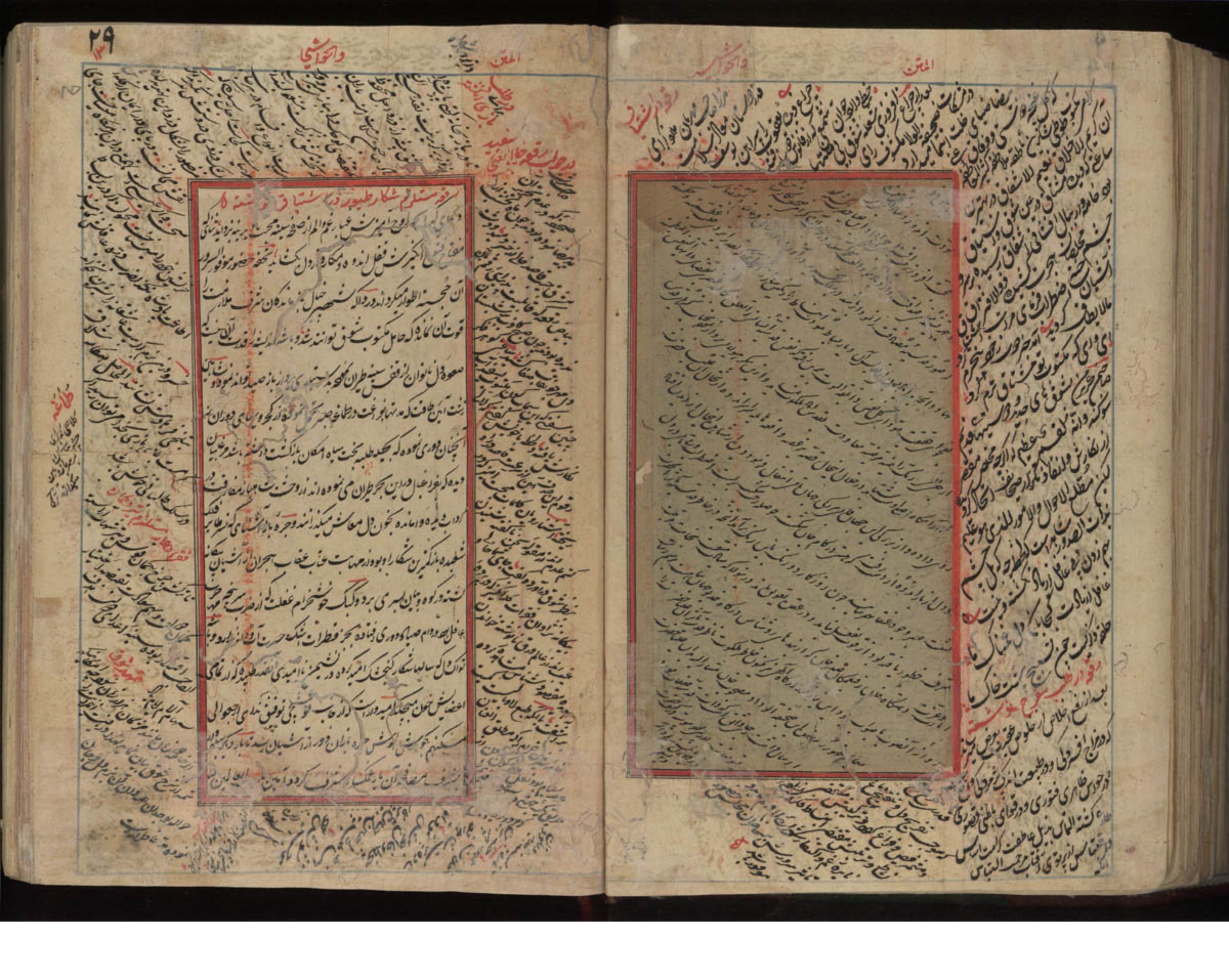
عنایتش از ذره تا مهر و فضه قدرش گردش [illegible]
نوش شد کرد و قال الراقض بحر عطای بخشایش بوسه در جوش
همت والا شش افلاک الافلاک مهد قدرش غنچه بتصور اگر از نسیم
لطفش شکفته بدرود و گل آفتاب اگر از صرصر غضبش غنچه گردد تجاوز
از نیای حد منتش الفضیه از همت و اعدای دوش زندگی محض
وبال فطرت ملکی در دای قدرت الله اعوانکش همای همت از جد
سایه گستر بر خاص و عام ظلمات جهان از فروغ رای روشنش
رنگ چراغ طور و افق تیره یاس از فروغ خورشید [illegible] جهت
از قاب دور [illegible] معرفت معقول المحسوس [illegible]
دادکده خود [illegible] بیداران مدام [illegible] بسته گال [illegible]
سیاه تیره بختان اخلاف خاکش محض [illegible] لشکر [illegible]
دریای [illegible] لطفش عمر [illegible] علم [illegible]
سر کرده [illegible] کشیدن تیغ [illegible]
[illegible] دست [illegible] حلیه [illegible] همت
دو دیده [illegible] گلهای زر [illegible] بهمت
درست [illegible] اقبال جهان [illegible]

هر کس که کمر بسته بند در او هم از دره خویش خورد [illegible]
هم از او خشوع بر در او شمشیر جوهر زبان قلم را بمدح و ثنای
ذات بی همتا که بتر از ستایش [illegible] رطب اللسان [illegible]
با تمه بندی که دست از سطوت شکوه مدحش نرم گردید و خنجر زبان را
نظر دیگر آب داد و ستایش قلم آغاز نهاد و گفت که [illegible]
خود را در [illegible] از زبان ستوده و در [illegible] مبالغه نموده [illegible]
[illegible] نام نامی آن [illegible] دولت و جاه که [illegible]
[illegible] زبان اری دعوی [illegible] قلم
دارم [illegible] طوطی دستان برای قلم [illegible]
مدح خوانی آن [illegible] اوج فضل و کمال [illegible]
[illegible] نام نامی [illegible] وجود [illegible]
[illegible] روی دو زبان دو گمان دعوی [illegible]
و از [illegible] آوازه جوهر [illegible] کشیده [illegible]
[illegible] زبان [illegible] حسب [illegible] آمد که
والا [illegible] اگر [illegible] اصلاح در [illegible]









رقعه مشتمل بر شکار طیور در اشتیاق نوشته ه

... اوج آمیزش غبار غم و الم از صفحهٔ سینهٔ محبت ... بر بنده نوازد ...
مفتاح فتوح اکبریت قفل اندوه و بیکار دل کشاید تحفهٔ حضور موفور السرور
آن خجسته اطوار میگرداند در والا شهپر خیال بندگان شرف ملازمت را
قوت آن نمانده که حامل مکتوب شوق توانند شد و باشه اندیشه از قدرت آن ...
صعوهٔ دل ناتوان از قفس سینه طیران نموده ... باز صید تواند نمود و ...
زینت این طایفه که ... تنها بوم غمت در ظلمات صبر ... نموده ... های دوران ...
انجنان دوری نموده که بجلد طلبه بخت سیاه امکان بازگشت در خانه باشد و غرابیان
دیده که ... فال در این بحر طیران می‌نموده اند از وحشت هجرانش ...
گرداب ... دیده وامانده بچون دل معاش ... که ... طایر فلک
... کبوتر شکار او بود از مهابت عقاب هجران از آشیان ...
... شده و کوه و بیابان بسر می‌برد و کبک خوشخرام غفلت که از ضرب پنجهٔ ...
غافل بود و دام صیاد دوری فتاده بجز قطرات اشک حسرت آورده ...
... دل که سالها شکار کنجشک امید کرده در شبنم ناامیدی ... از تمامی
... خون ... که از جانب تو ... توفیق ... احوالی
... ازان ... از آشیان ...
... شرف ... آن ... کرده ...









رقعه که میرزا محمد تقی خان عالی [illegible] نوشته بعد از عرض سلام اعلام آنکه شیخ
شیخ مصطفی قاضی [illegible] در قضایای [illegible] سکنه نجابت اصلاح و حیات حالش در اجابت دعوات
تردد دین [illegible] است قطعه زمینی از سواد قصبه [illegible] وظیفه در تصرف تحت [illegible] مقصد [illegible]
در موضع مخصوص [illegible] دخول آنها در موضع مخصوص [illegible]
[illegible] محتاج و از تنگی [illegible] معاش [illegible] اگرچه شریعت [illegible] مشایخ کبار [illegible]
[illegible]
این کوته اندیشان و طول جفای آن کافرکیشان چه عجب [illegible] نباید چنین تردد [illegible]
[illegible] صورت قضیه ظاهراً و باطناً [illegible] باغ [illegible] رسانیده [illegible] فرمایند که زمین مذکور
بدستور [illegible] تقاضی وقت [illegible] حسب [illegible] اضطراب [illegible] والدعا

[illegible]



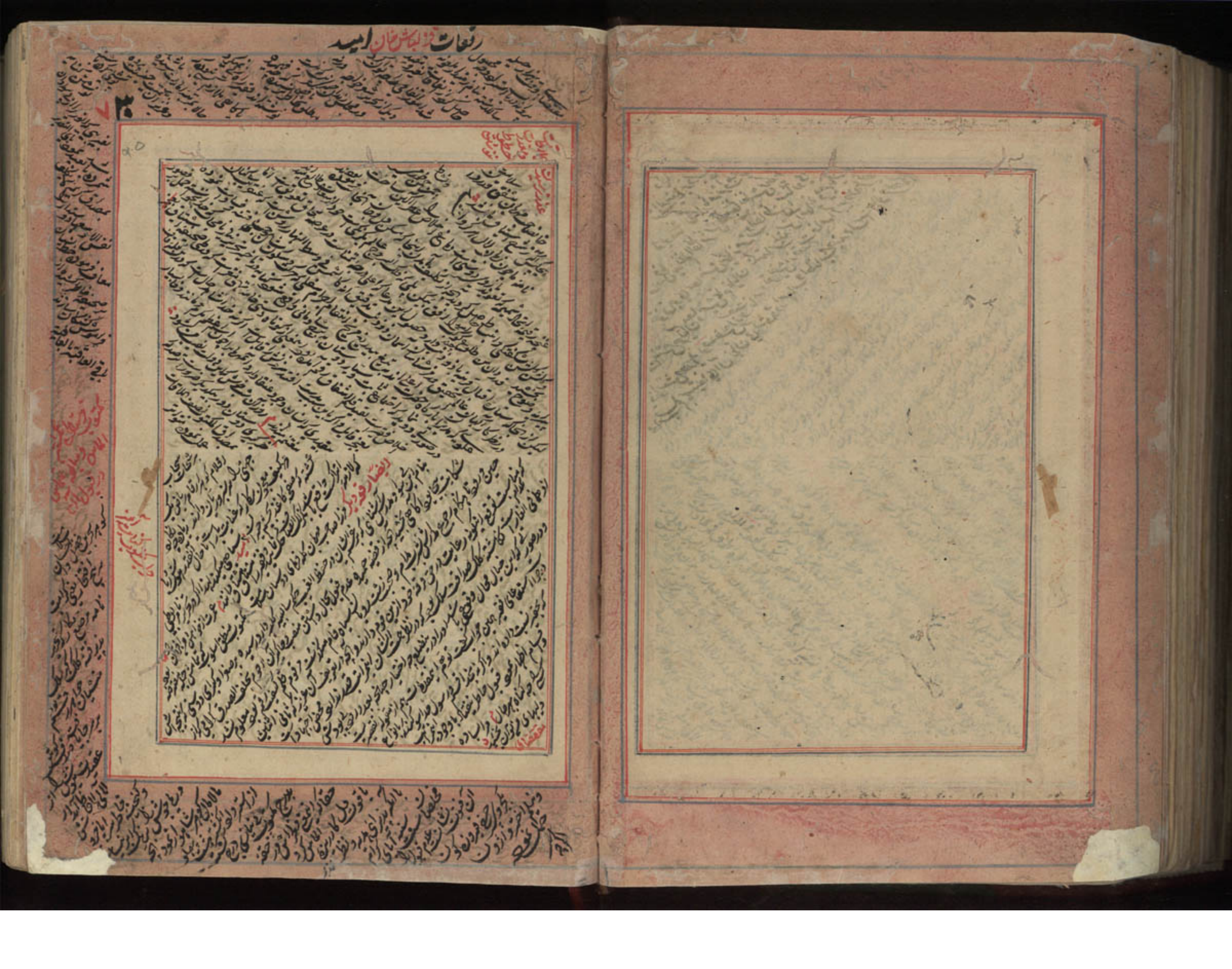




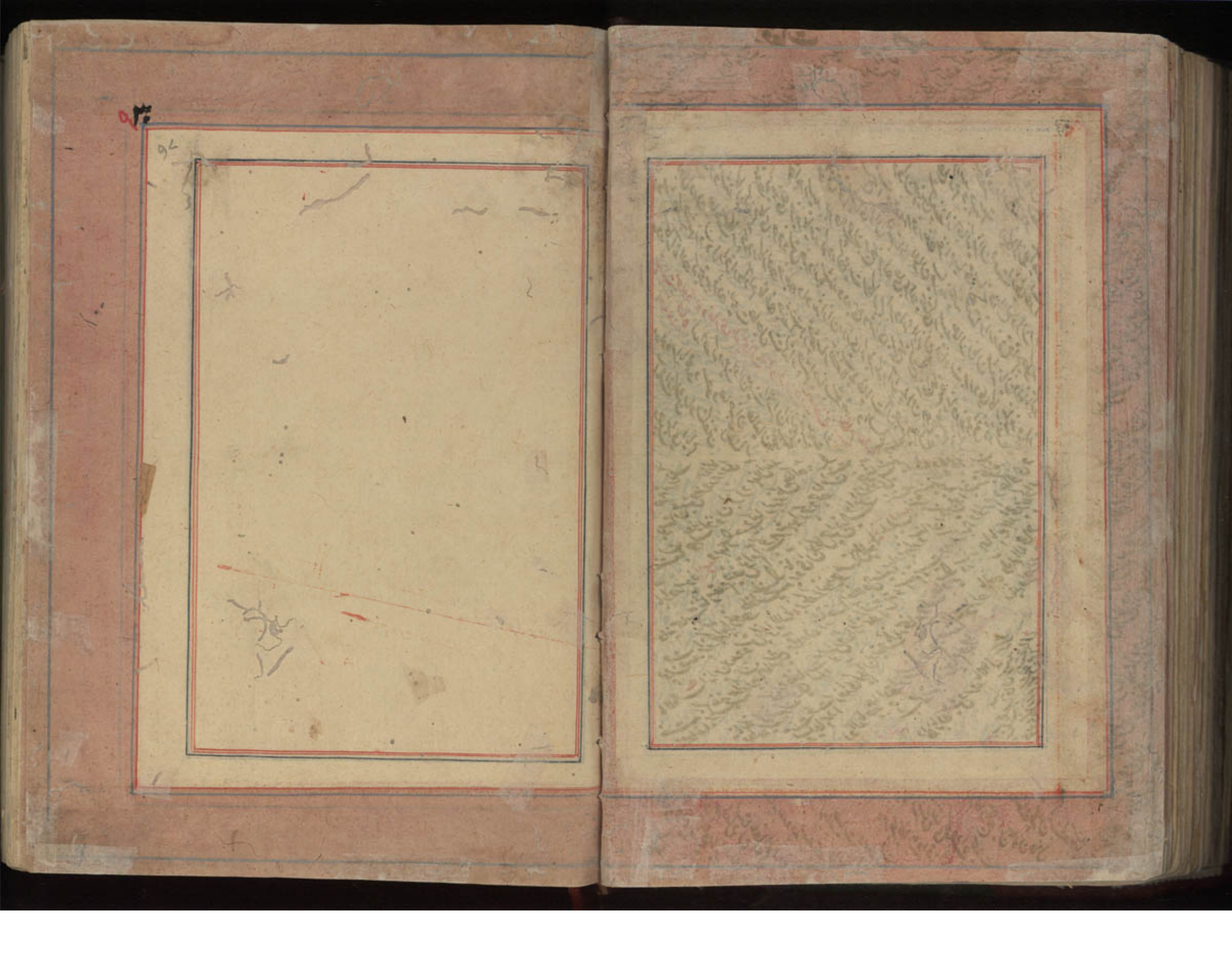


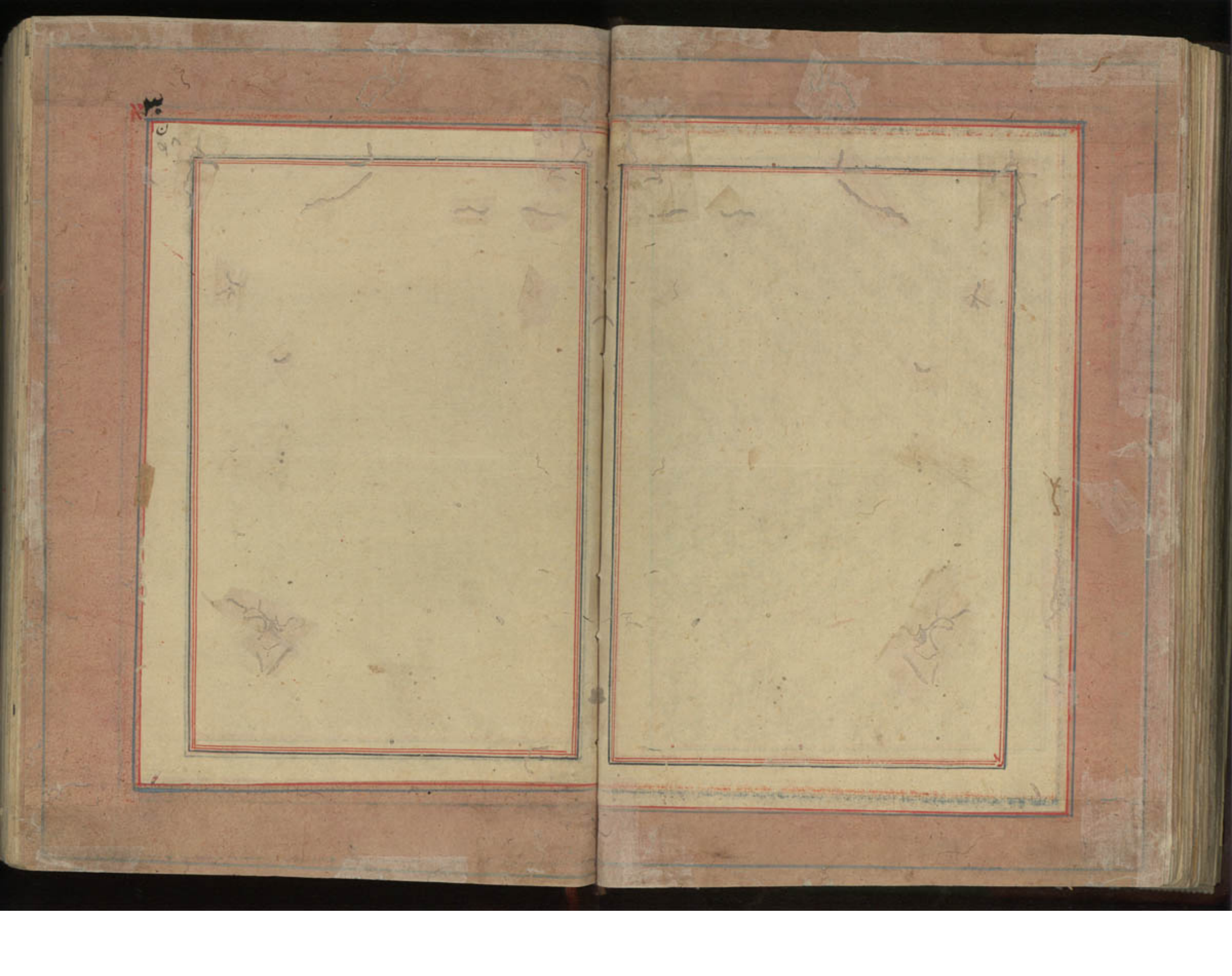
رقعات محمد فانی مرحوم















بسم الله الرحمن الرحیم ، زینت سرلوح کتاب ارباب ادراک و دیباچه
دانش و بینش نگارخانه منبسط بساط ارتسام نقاش مصوریست که قلم تجرد رقم
او صور عالم غیب و شهادت بر لوح معنویت انسان کشیده صریر خوانرا
تحریر و تصویر کم فاحسن صورکم بگوش حقایق نیوش مردم که مردم چشم آفرینش‌اند
رسانیده و هر قلم تمام اجزاء خلق و خلق را بتذهیب تهذیب احمدی
و نقش محمدیت زیب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم مزین فرموده نقش کمال
و اکمال او را بصورت و المعنی نقشبندان دقیق النظر نقطه عین الیقین
را دستان بردی بهزاد آفرین و تحسین لوای فتبارک الله احسن الخالقین
کشانیده

به نام خدایی که لوح شهود ، بنقش رسالت مزین نمود
چه نقشی که در حکمت نور است بر آرایشش ، تجلی لقا کرده سایه‌اش
چه نقشی در ماهیت هر چه هست ، در آیینه صورتش نقش بست
چه نقشی که در آن نقاش اوست



رقعات محمد طاهر کامل تخلص

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نصلی علی رسوله و آله التسلیم یا حافظا لا ینسی یا من نعمه لا تحصی انت قلت و قولک الحق انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون















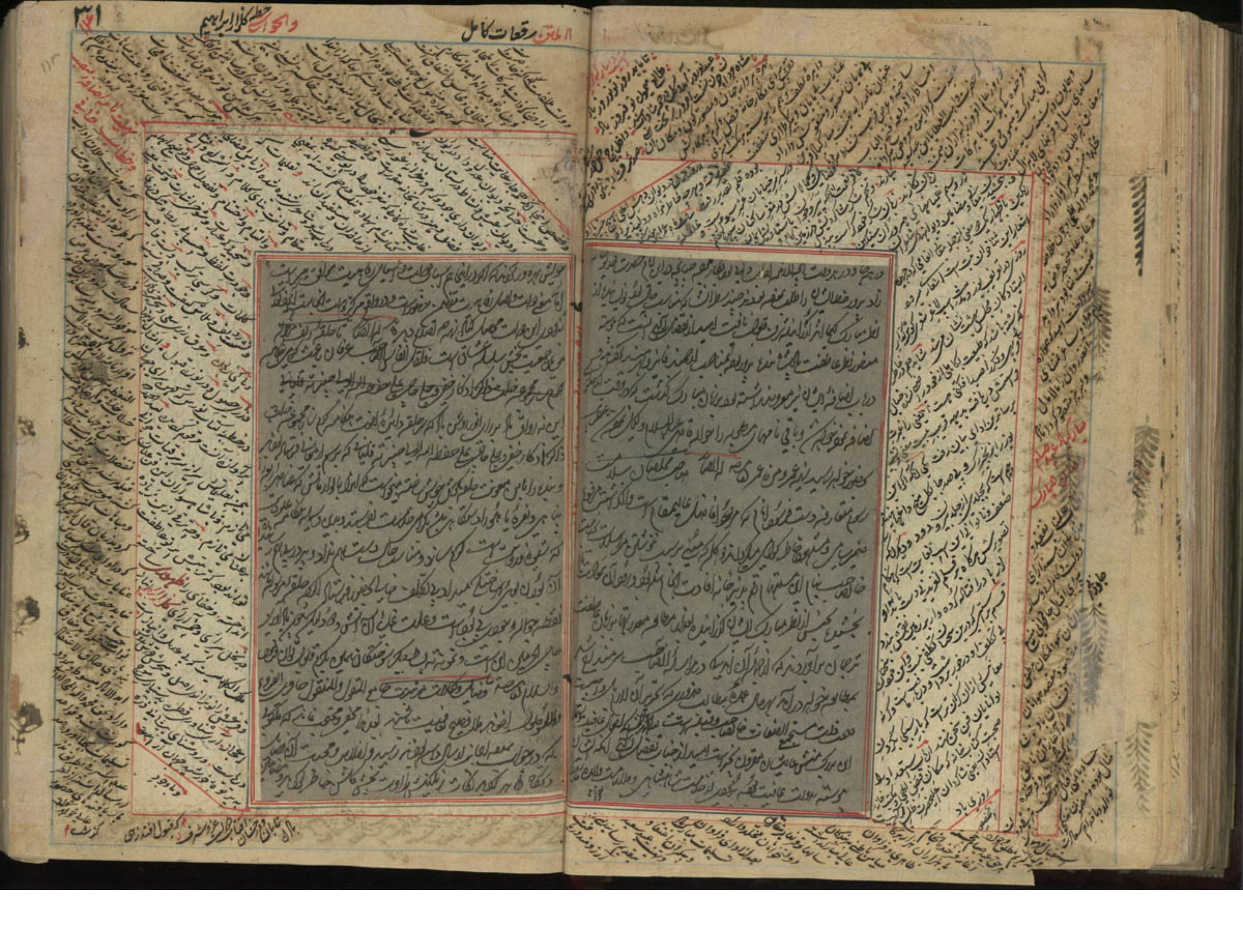
بسم الله الرحمن الرحیم






۳۱
المتن رقعات کامل
والحواشی خطبهٔ گلزار ابراهیم









بشرح ایضا
خطبه جوان خلیل
رقعه





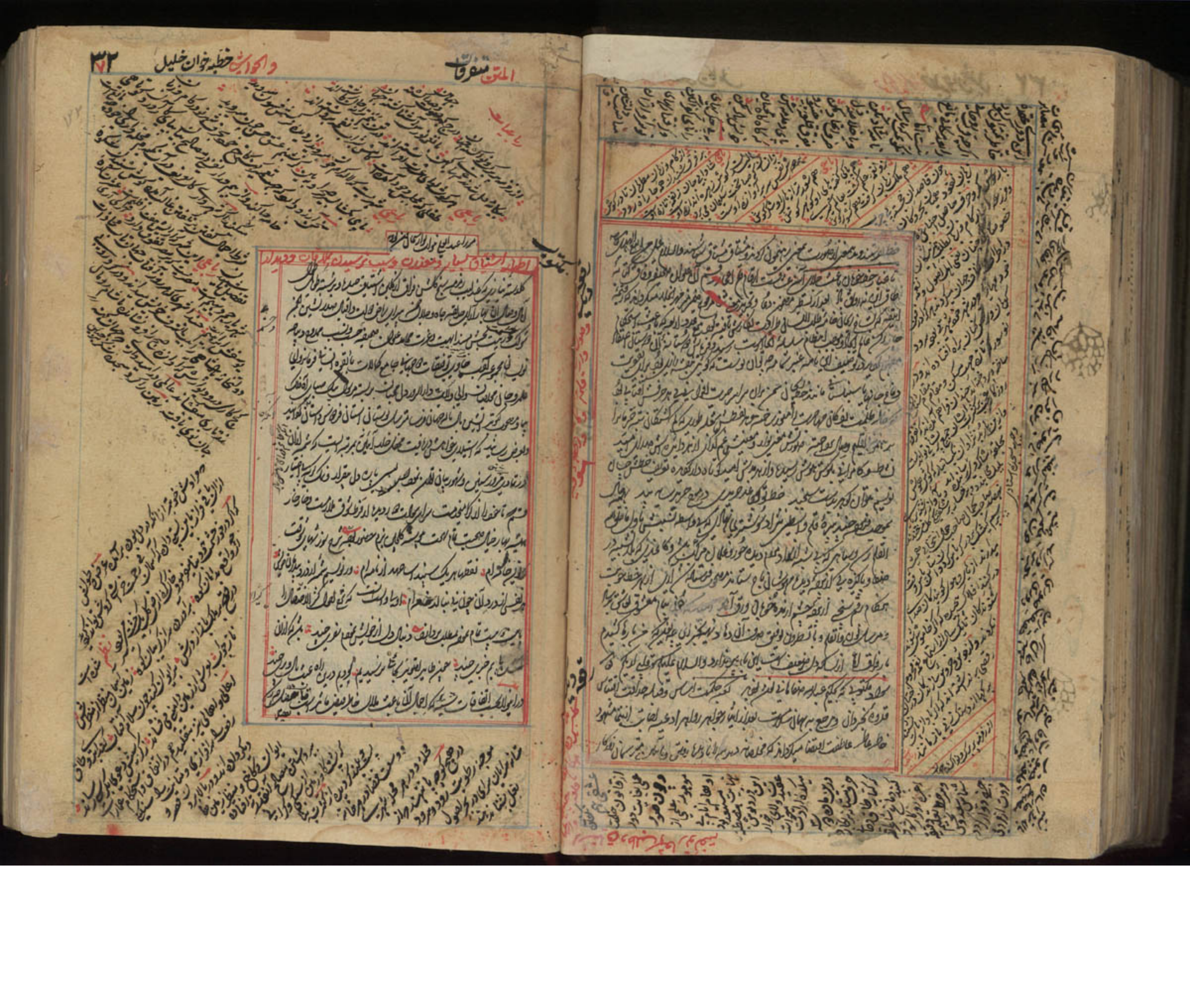
۳۲
الملتمس رقعات کامل
والکاش خطبه خوان خلیل













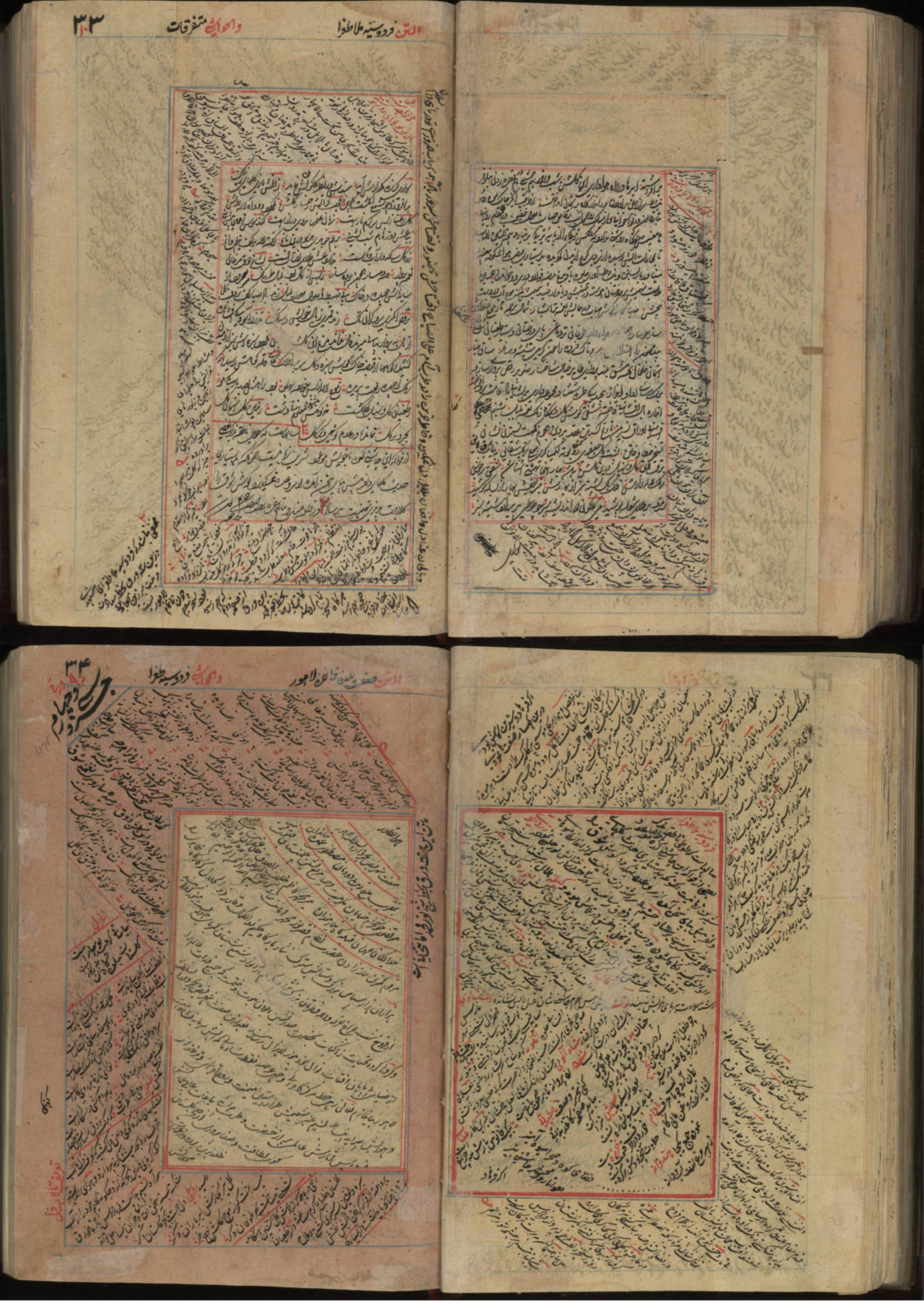






مکتوب فرمان امیر کبیر صاحب قران بنام احمد جلایر والی بغداد









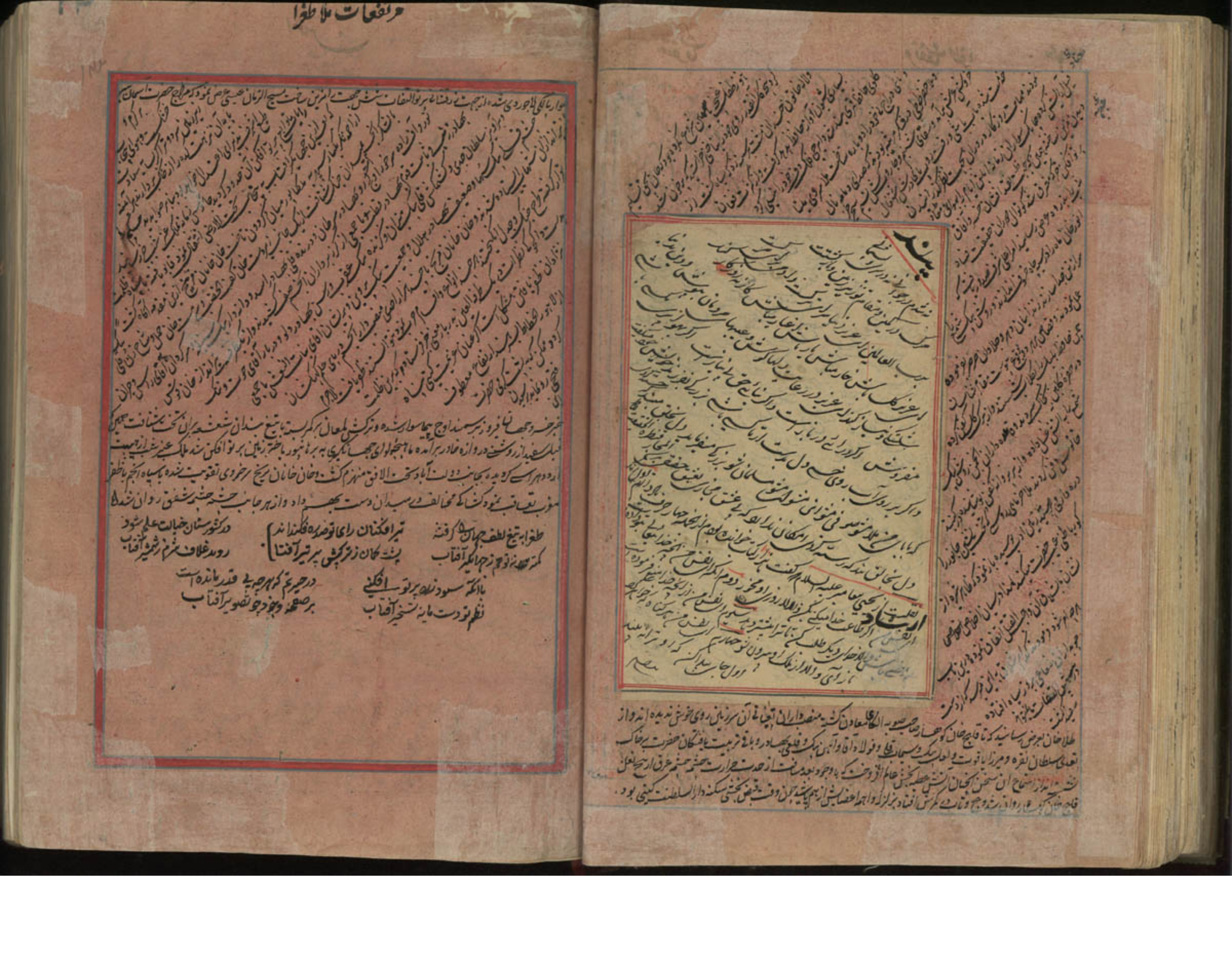


المتن متفرقات
والحواشی فردوسیه ملاطغرا









خبر خسرو جهان فروز بر مسند اوج پیما سوار شده و ترکش لمعان بر کمر بسته با تیغ سندان شعشعه بر ان تخت ...
... سعید از روشنی دروازه خاور بر آمده ماهچه لوای جهانگیری به برنا نبور باختر زمین پرتو افکن شد ...
... کردیده بجانب دولت آباد تخت الافق منهزم گشت و خان خانان مریخ رخ روی تقویت شده با سپاه انجم ...
... تعاقب نمود کشاکه مخالف و میدان دست بهم داد و از هر جانب چشمه چشمه شفق روان شده

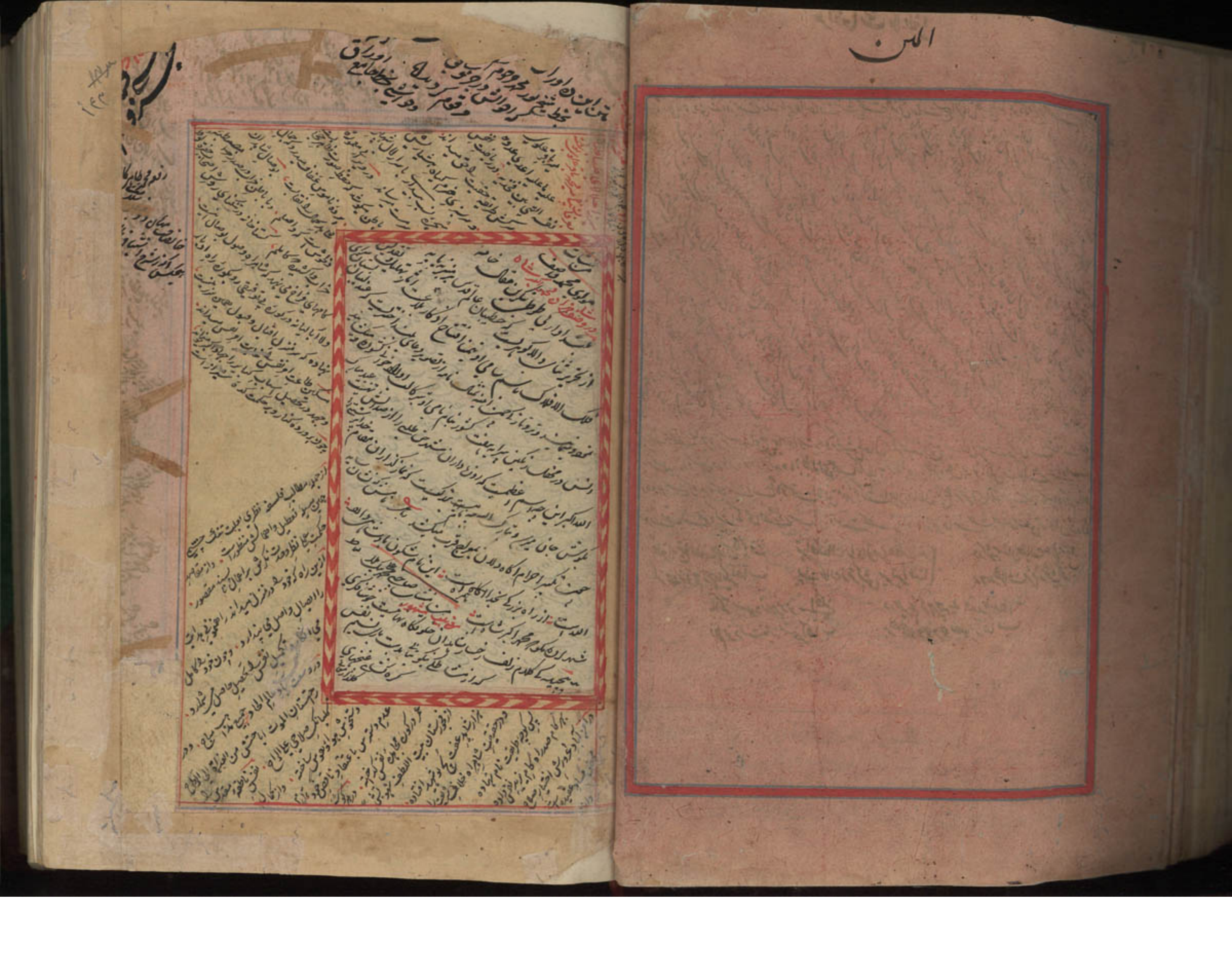
طغرا به تیغ لطف جهان را گرفته / کمتر نشانه تو چو زرجام گیر آفتاب

تیرافکنان رای تو صدره فکنده اند / پشت کمان زر کجی بر تیر آفتاب

در کشورستان خیالت علم شود / روید غلاف شرم ز شمشیر آفتاب

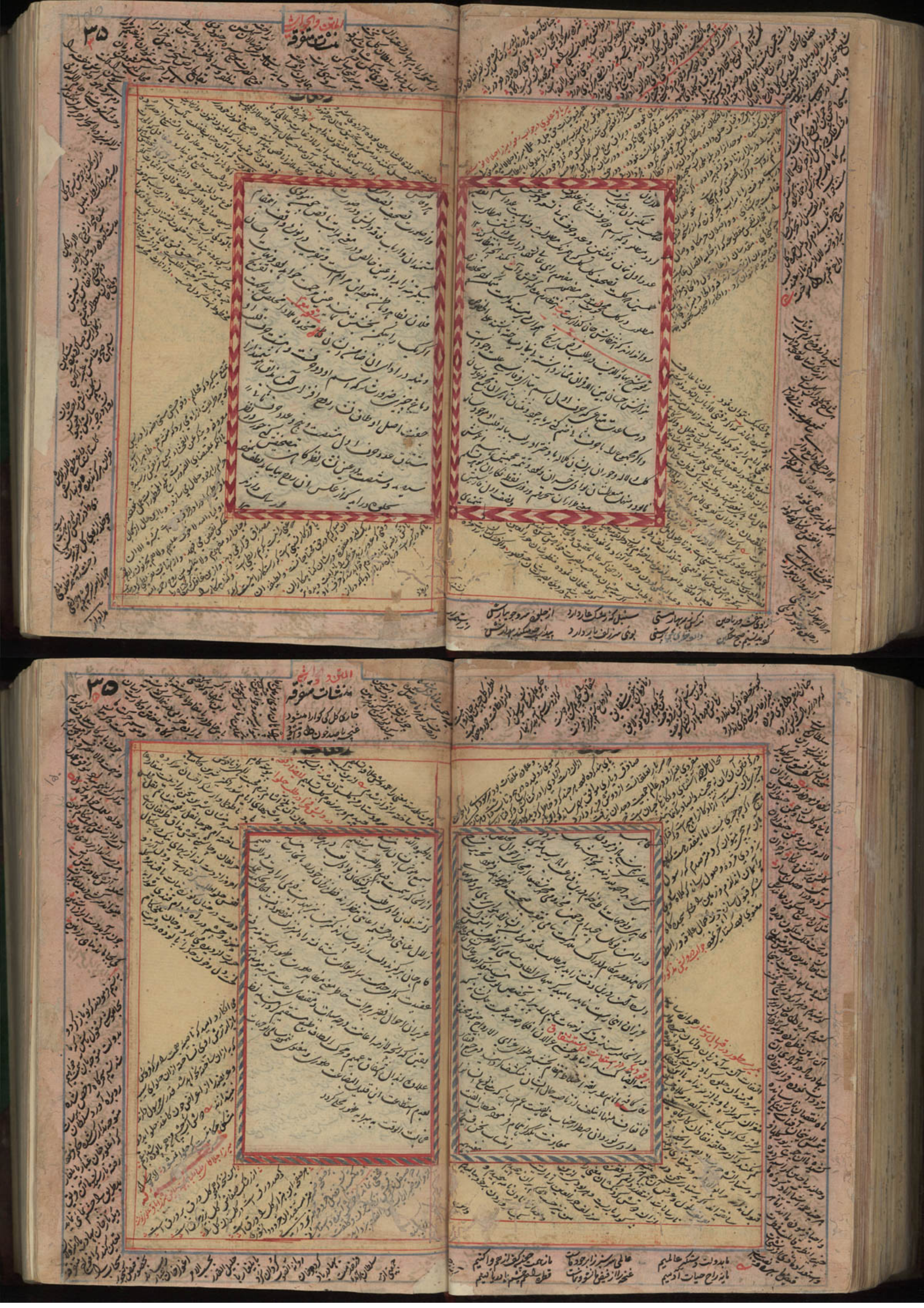
با آنکه سود نظم پرتو افکنی / نظم تو دست مایه تسخیر آفتاب

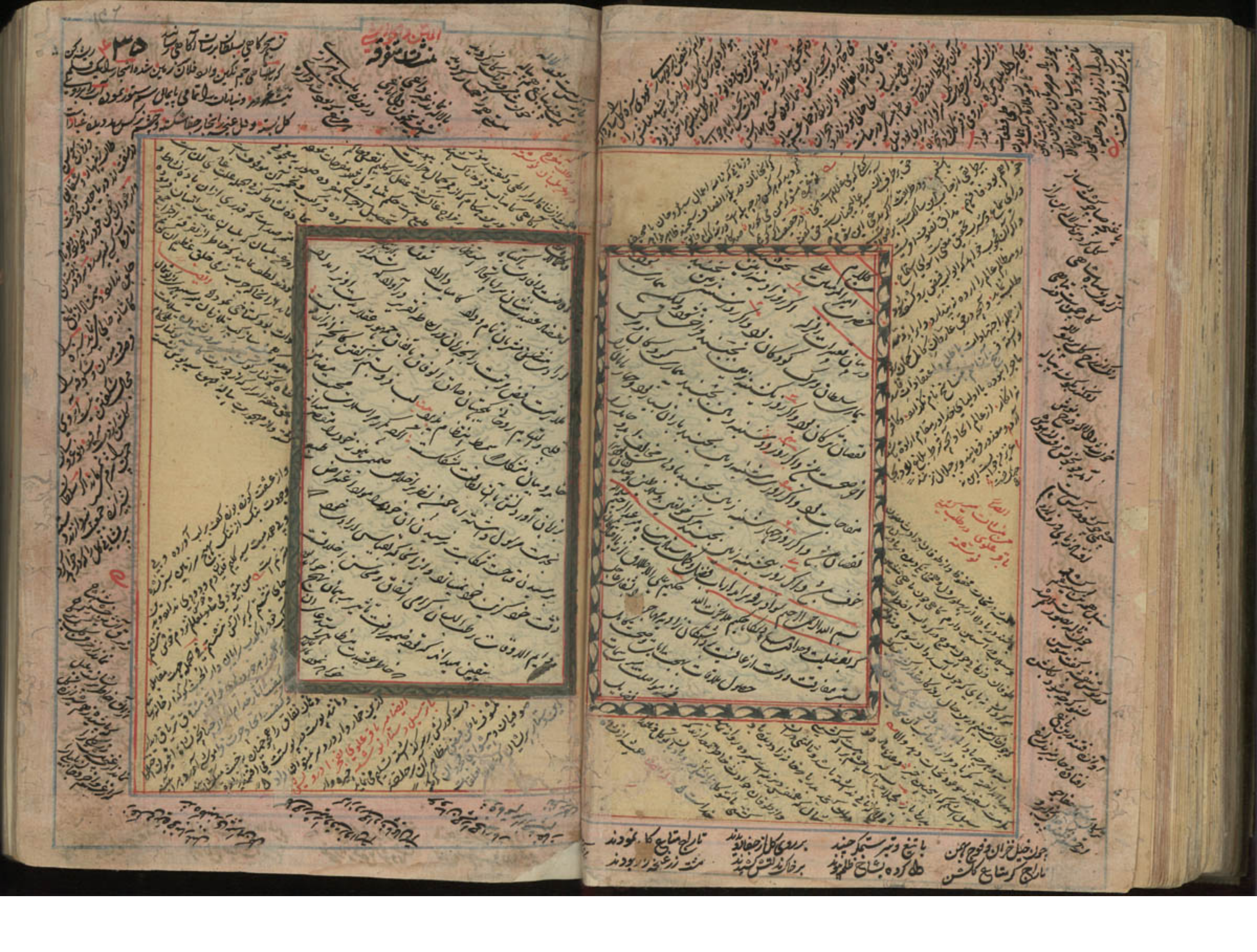
در حیرتم که بهر چه بی قدر مانده است / بر صفحه وجود چو تصویر آفتاب





رقعات





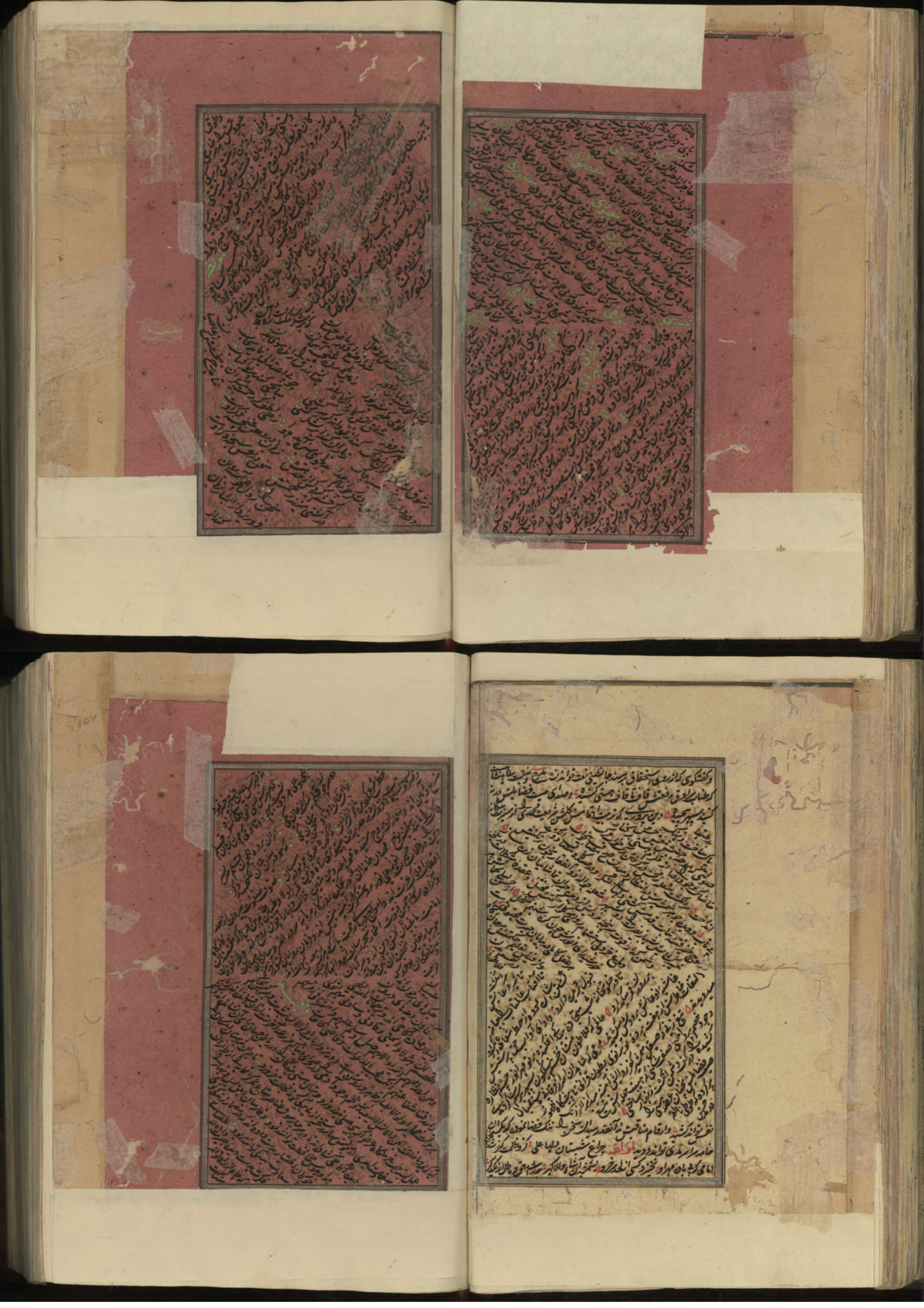






الملحق نثر متفرقه
معیار الادراک
۳۵







مستمع رعایت باید نمود ه مطلب اول در بیان احتیاج بوعظ و فواید آن و فضیلت وعظ گفتن بدان ای طالب منزل سداد و هدانا الله و ایاک الی طریق الرشاد که حضرت صانع بیچون جل جلاله قیمتی گوهری در گنجینه طینت بشری تو ودیعت نهاده و آینه گیتی نما در دیوار کالبد انسانی بکار گرفته که مدار سپهر کمالاتست و مرکز دایره اعمال و مرآت صور معالم است



وضایع نمیکند که گناه و بدبختی دل با گناه در می افتد و جدل می نماید تا وقتی
که گناه زیادتی کرد بر دل غالب آید پس گشوده دل زیر و زبر میشود و معکوس و
نگونسار میگردد و تفصیل این هر دو و ... از کلام حضرت امام محمد باقر علیه السلام
مستفاد میگردد که فرموده اند ما من عبد الا و فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب
ذنبا خرج فی النکتة نکتة سوداء فان تاب ذهب ذلک السواد





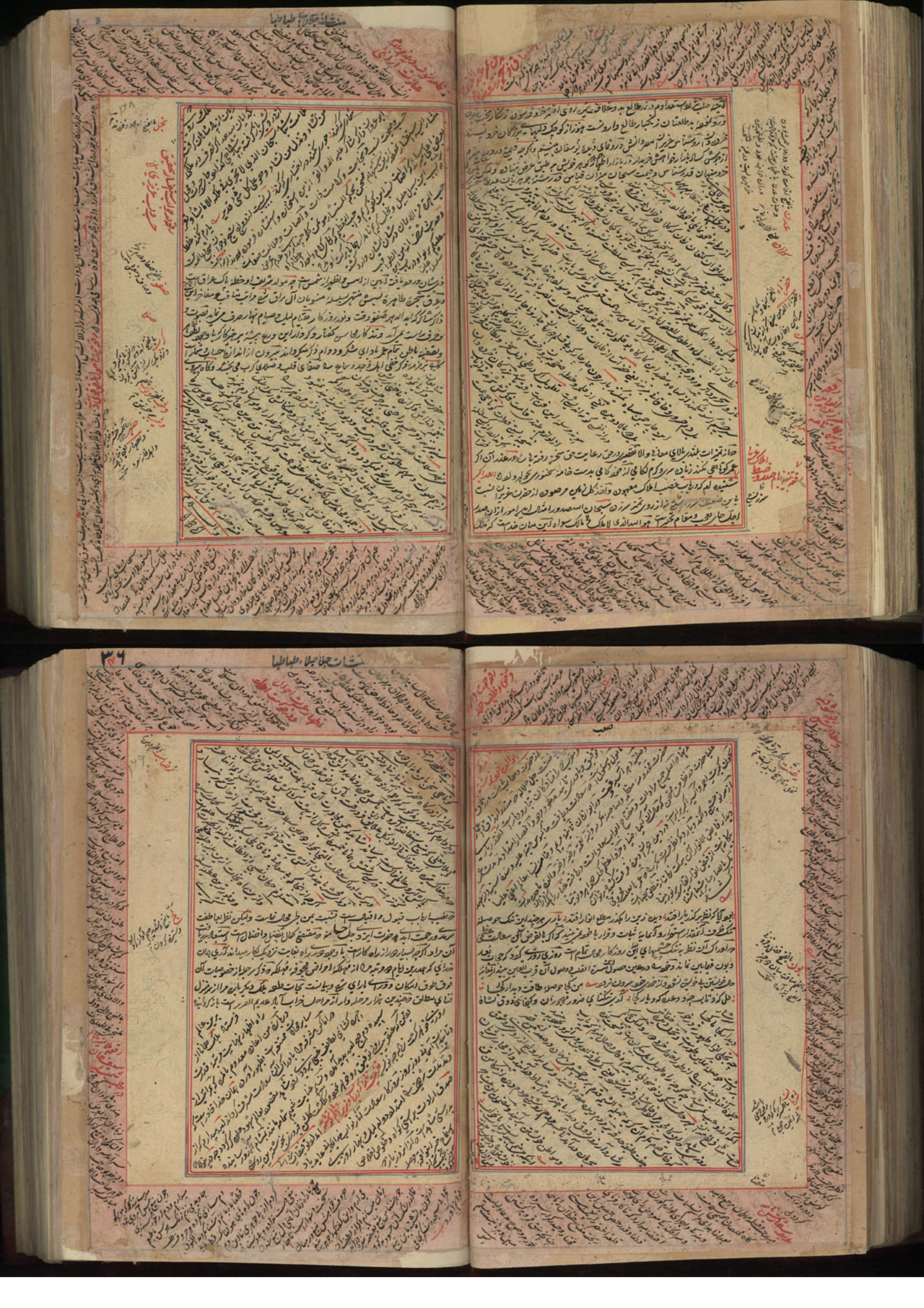


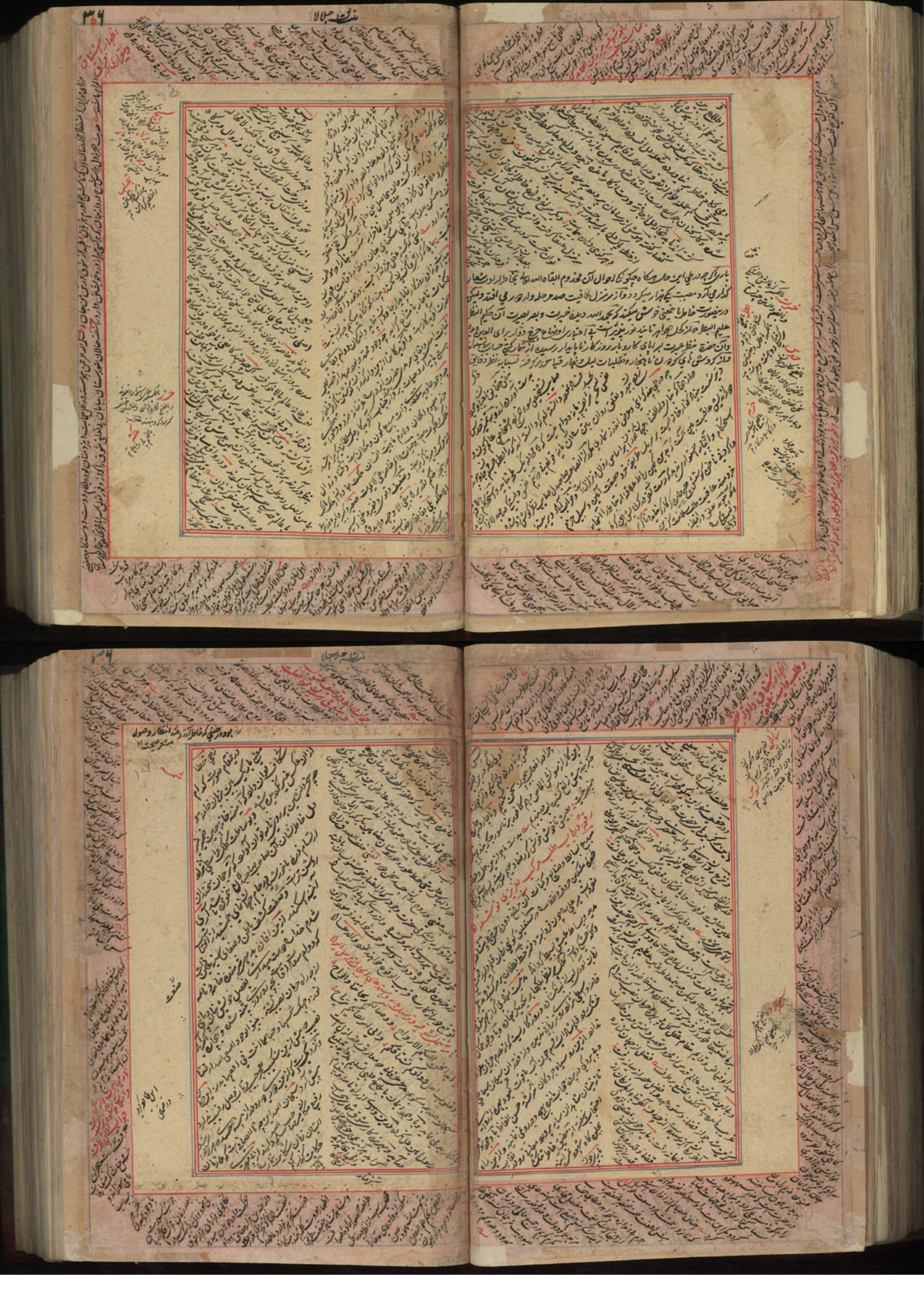


صنعت عیب مبنی را هنر خود شمارند و خرده گیری سخندان زیرک و نکات
طبع خود نه پندارند چه آدمی را از سهو و نسیان گزیر و در گذشتن ازین
جان و تدبیری نیست خصوصا شخصی که در هشت اجتماع وارد و حاوی خلایق
خاطرش را منظبطین نگذاشته باشد و از رعایت شیوه مسلسل گوی و طلاقت
لسان فرصت تامل نداشته باشد و اگر احدی را ازین سخن خار بسته

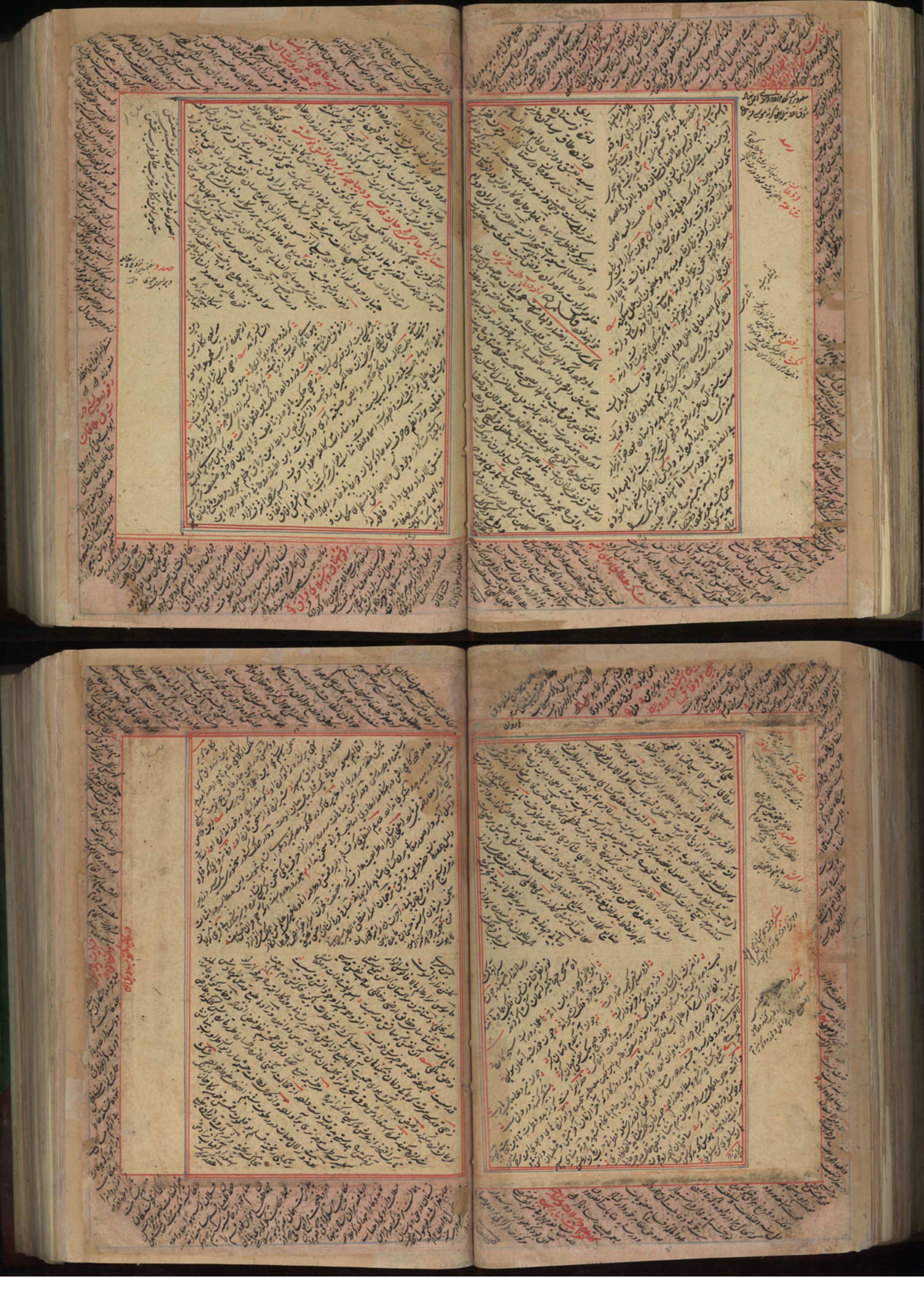


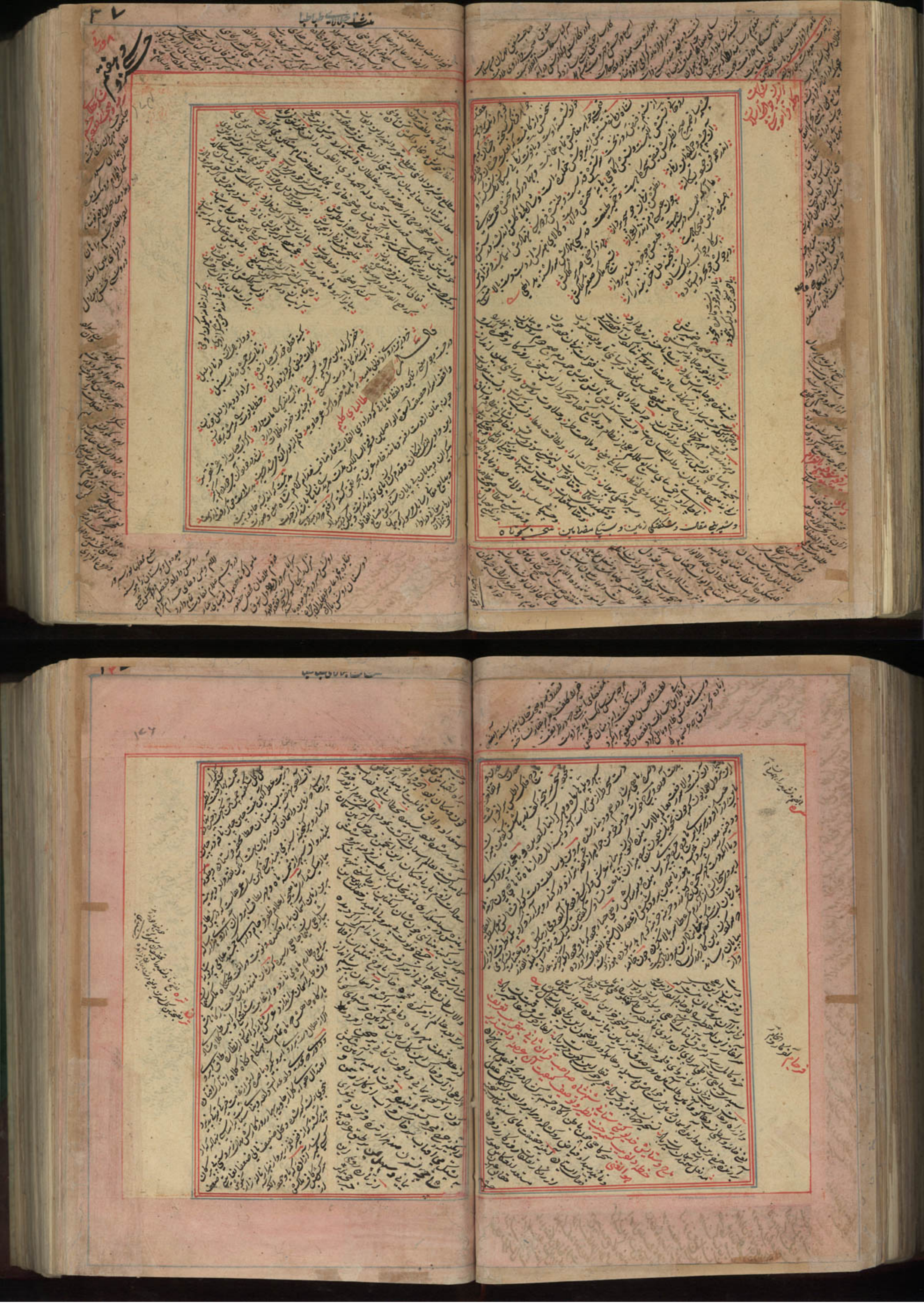
بسم الله الرحمن الرحیم





باری اگرچه در طی این حال و بیگاه چگونگی احوال آن مخدوم ابقاه الله تعالی بجا طراز اد اشعار
گذار می آرد مصیبت یکهزار میگردد و از بر منزل مخالفیت صد مرحله وار دور می افتد ولیکن
در صورت خاطر با جمعی خوش میکند که بحمد الله دیده خیرت و بصر بصیرت آن حکیم النظر
علیم البطر از کحل الجواهر تائید نور پذیرفته بی اعتباری اوضاع چرخ دوار برای العین دیده
و آن حضرت منظر عبرت بر ابنای کار و بار روزگار ناپایدار رسیده از شمار گیتی جبار بر شمرده اند
و از گردش نمی گردون نامهنجار و تقلبات لیل و نهار قیاس بر گرفته سبابه نظر دقایق













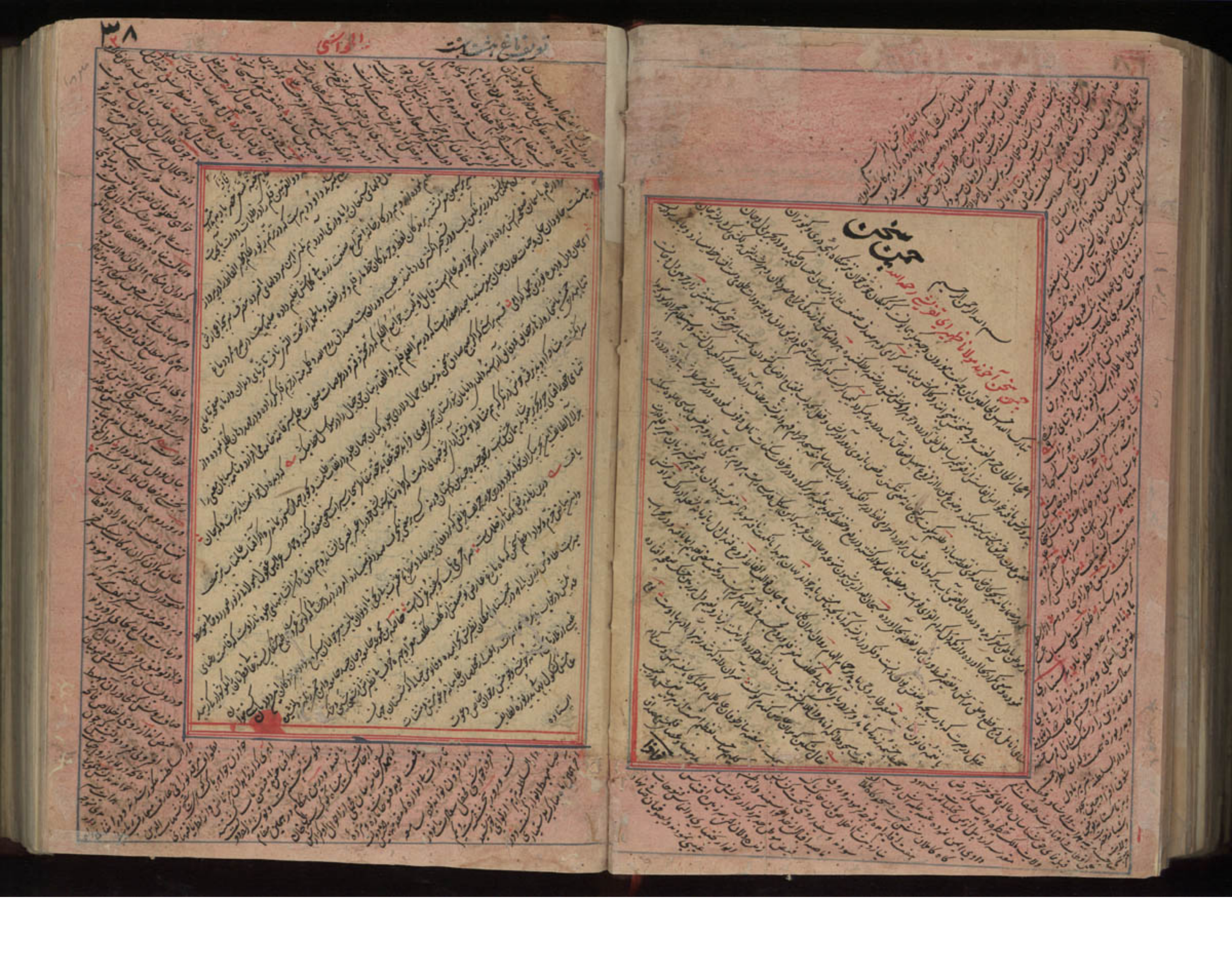
الا کرم خویش بر کرم سالغ دارد و [illegible] و گل شکفته رویش مدام در سرانجام ساز و برگ [illegible]
موزون سرو و بوانش بر سهی سرو روش از راه سکته هزار نکته سنجیده گرفته و غزلیات [illegible]
آبهای روانش مانند مثنوی مسلسل خیابان قصیده مرصع کاهکشان را پهلوی هفت [illegible]
بر طاق نسیان نهاده ~ ز جویش آب حیوان تاب دارد ~ که چندین خضر سیراب دارد
ندیدم جز درین فردوس ثانی ~ خیابانی ز آب زندگانی ~ به تشنگی می آید آب [illegible]

ویا قوت سخ روبش نهانشاه آلوش از من خجالت که رخسار لعل بانچه منت
خانه تازه سیلاب رو ریخته نوصفه رشک آب بی تابش از دل گلبن باغ ارم بجای غنچه در رم
بر آورده و تاب نمای ثمرة الفواد ش خونها در دل جگر گوشکان آفتاب کرده سبز
خطان رقاع برکش تعلیم ریحان خط بخون یاقوت داده و از شلالهٔ نهان کاسه اش
در سیلاب خون از دیده قرة العین سیلان گشاده آل تمغای آفتاب بامید انگه





























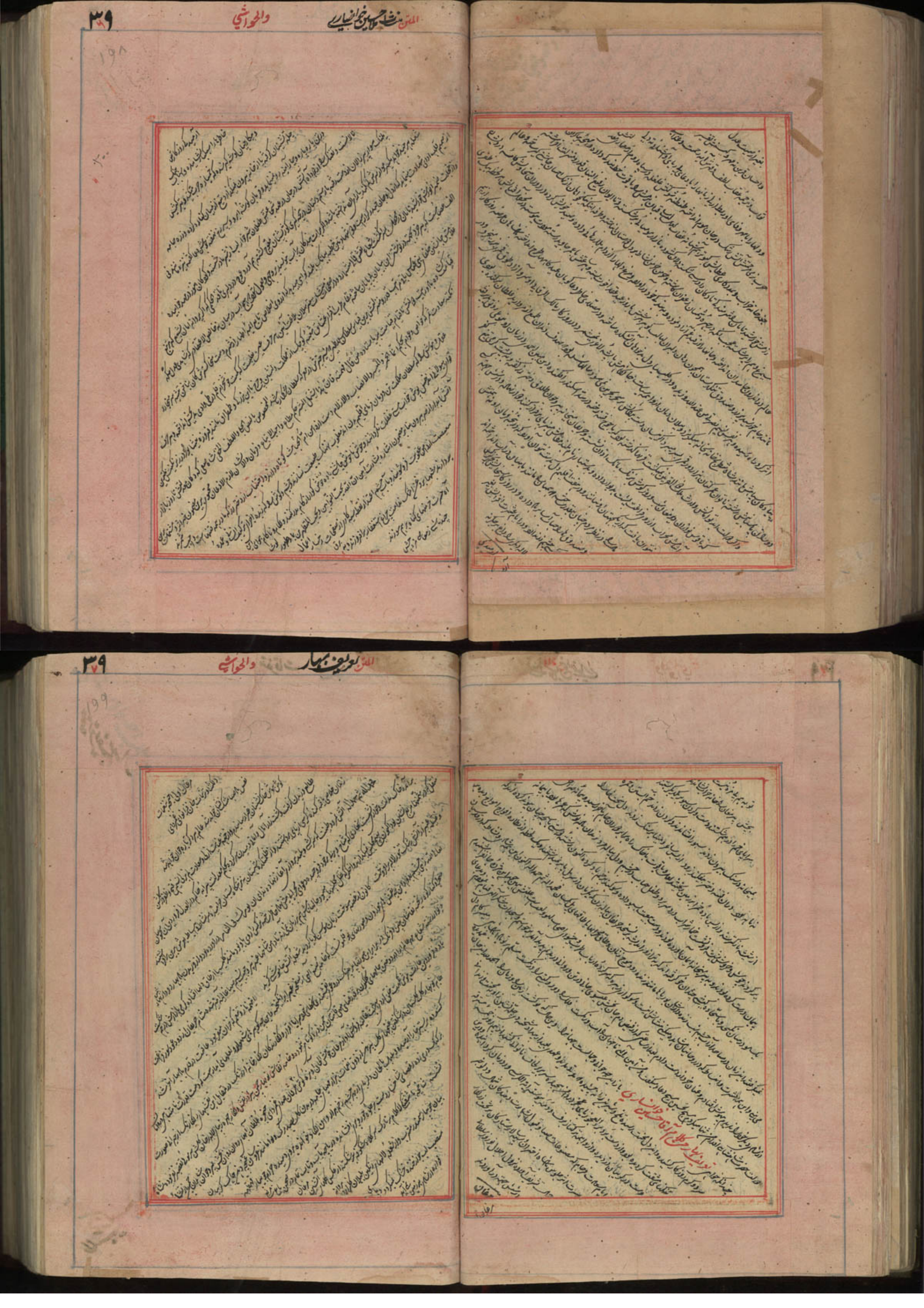
تعریف سخن

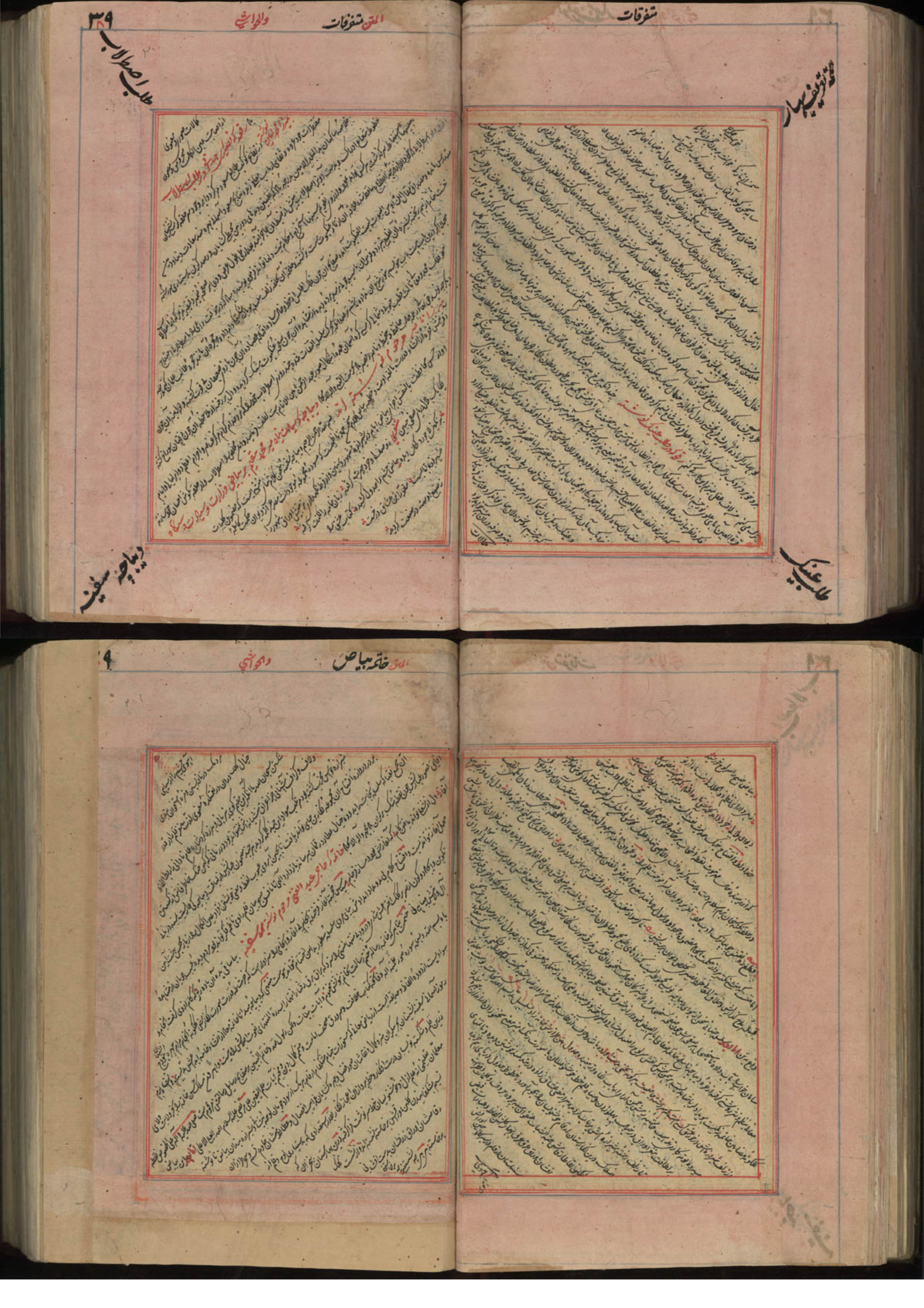








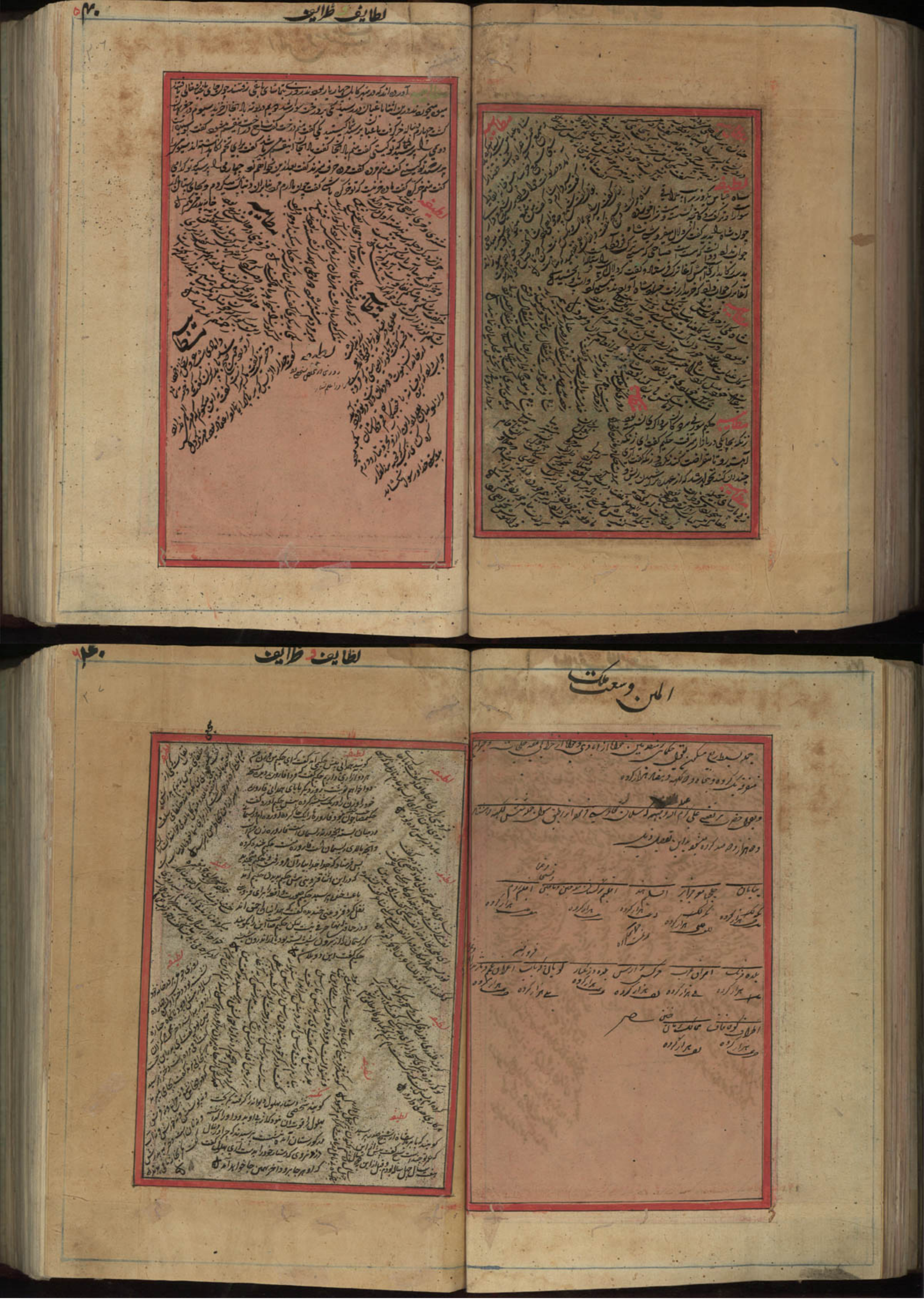






مطایبات و لطایف
لطایف و ظرایف





[illegible]

محاربه جدال میانه دو طالب علم اخوند صاحب شما صاحب جمعه مسند شریف داشتند که ما بین آخوند
ملا شمس الدین و ملا قطب الدین مکالمه واقع شد رفته رفته نزاع انجامید آخوند ملا شمس الدین
حرفی که فی المجلس ترک کرد داشت نسبت با خوند ملا قطب الدین گفت آخوند ملا قطب الدین را
دریای غضب در تلاطم آمد دست بقلمدان برد و آن قلمتراش کار استاد زاده را برآورده چنان
بر دامان قبای ملا شمس الدین زد که تا آخوند مذکور قریب یک ذرع شکافته شد و الطال المعار
فتیله منخور و اخوند ملا شمس الدین که آنجا زخم کاری نخورد و طاقت برو طاق شد دست بقلمدان
برده و آن قطع زنه کار رعنا قوطر را برآورده بلند ساخت و خواست که بر فرق ملا قطب الدین فرود آورده
او را با خاک تیره یکسان سازد درین اثنای آب دوات از پای آخوند مذکور از جای بدر رفته برد و آخوند
ملا شمس الدین خورد و دوات مذکور غلطان گردید قریب سه قطره مرکب بر صفحه زمین ریخت و خیل
آخوند چنین بگریه مستانه روی نمود و یک حادثه سانح شد طوفان حضرت نوح علی نبینا علیه السلام
بگردش نرسد

لطیفه گویند سپاهی بعد از آنکه اسپش دزد برد
یکی گفتش گناه تو بود که اسپ خود را محافظت نکردی
دیگری گفت گناه غلام تو بود که در طویله
باز گذاشته سپاهی گفت هیچ گناه نیست دزد را
بیچاره سپاهی گناه هیچ نیست و نبود ؟

لطیفه گویند امیری دیر طلب بود که علوفه مردم
سپاهی دیر میداد روزی در مجلس نشسته بود
از مصاحبان خود لغزی پرسید که آن چیست که
بار سال نرسید و امسال نمیرسد و سال آینده هم
نخواهد رسید سپاهی حاضر بود گفت آن مواجب من است ؟

لطیفه

گویند که روزی رشید امیر کسی در بعلانه
نوکری و یک نفر خود لباس سیاه [illegible]
پوشانید و خود جانب خسته زنش ابر
ادر ... گفت که ای امیر تو زاده لغرای ... اصفهان آورد
... بر ... شد ... که
... اصفهان ... یا ... معلوم
... این ... ؟

لطیفه [illegible]

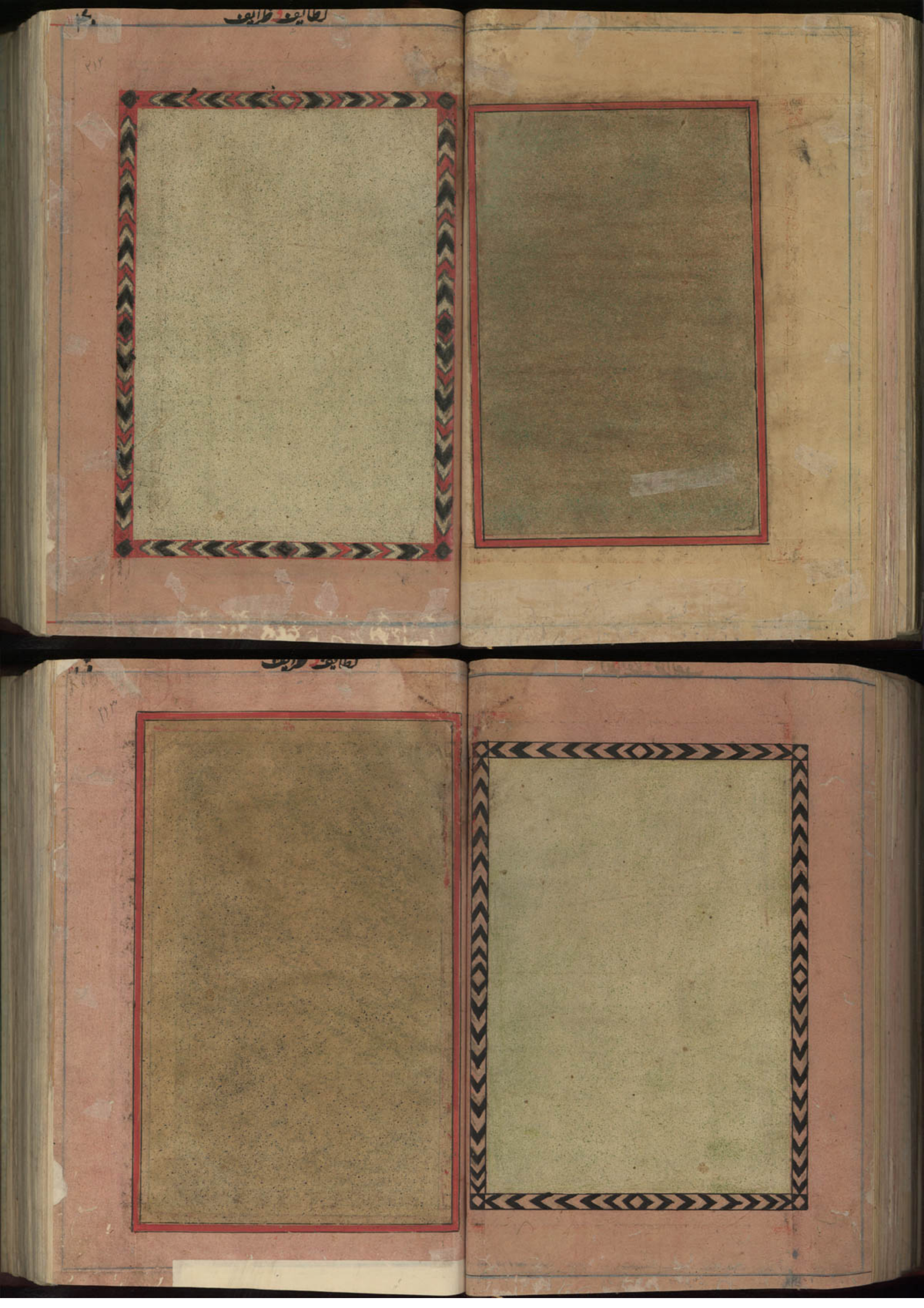
لطیفه از قزوینی پرسیدند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را
میشناسی گفت بلی گفتند که خلیفه چندم است جواب داد که
خلیفه و طیفور نمیدانم همانست که امام حسین علیه السلام را
در دشت کربلا شهید کرد ؟

بسم الله الرحمن الرحیم

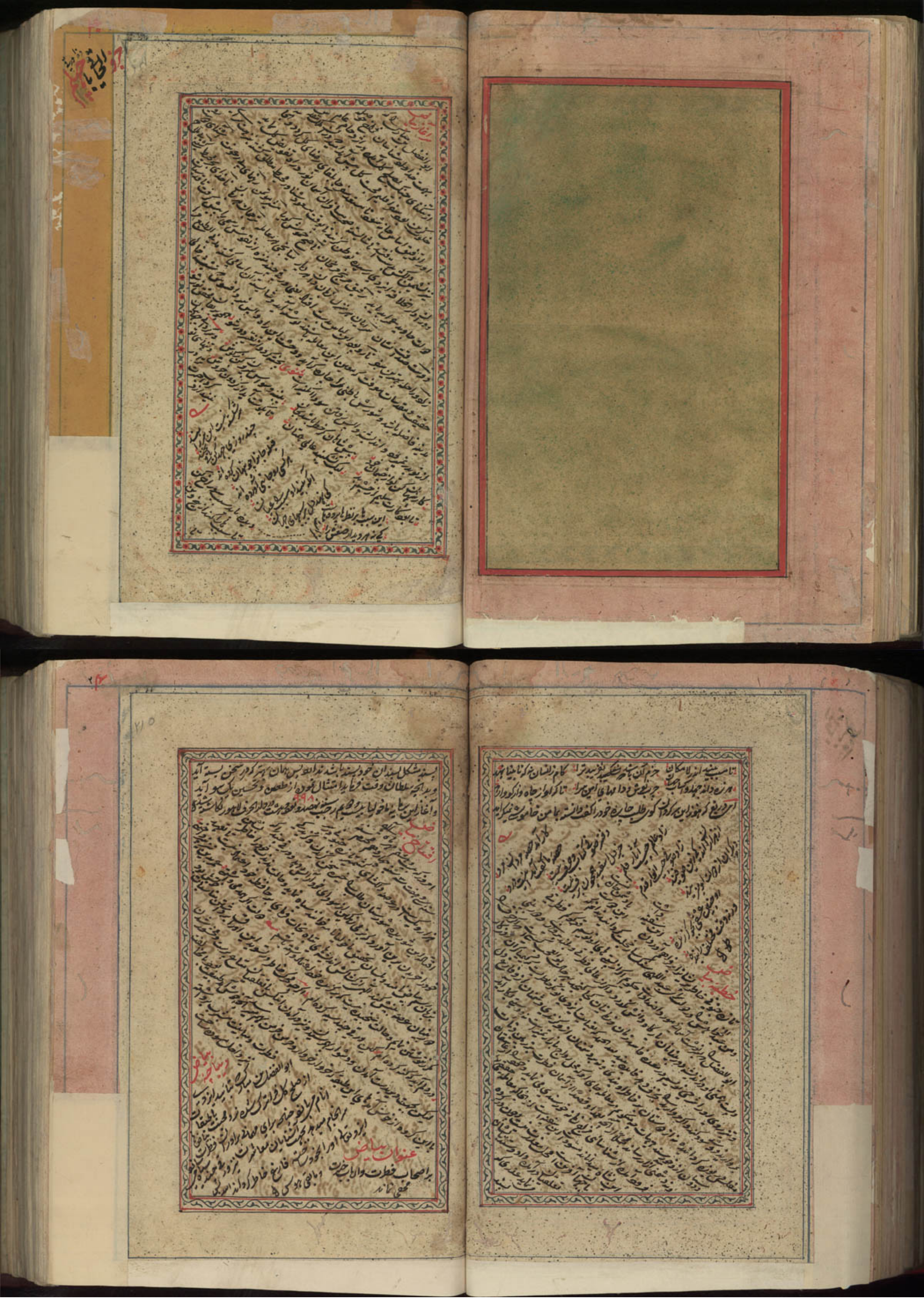
بعد از ادای ... کر خورده کسری برهنه و ... روزگار و ... دو ... قلمدان ... نازشعار ...
با خبر ... که در ... گشته ... جهان و رب النوع او ... انتهای ... از ... ازلی ... ابد
در نالیف ... بهر ... عرفی ... با ... سعی ... که ... جهان ... مولاد
... او ... دوست ... برای ... عمر و عیار رسید ... را ... شد ... نشاط ... سرای ...
... است ... در ... مره ... نعمت ... تحقیق ... همه التفات ... کند
از کمال ... دست ... آن ... اللهم ... عزیز ... فایده ... نکشتم ...
... در انتظار ... سیاه ... دو ... ان ... کار ... محمل ... ظل ... کرده ... ملفوظ ... نولان ...
... نشاط ... که اصل ... است ... زاده ... نهاد ...
... سلطان ... کرده ... در ... تنگ ... آزادی ... علاوه ... ماجرا
فرقه ... صورت ... فرق ... سلامت ... ملک ...
... کرد ... ماجرا کرده ... نظر ... اکر ... مصرف ...
... کار ... صورت ... غیبت ... اسلام ...
... اعظم حقوق ... معمور ... عبور ... جلوه ... ملک ...
... حدیث نبوی که انما الاعمال بالنیات ... محض ... اصلاح کار ... حضرت ...
... السلام ... المسلم ... اما ... الشعر ...
... صدر ... صورت ... المسلم ... نعمت ...
... مضمون ... استحکام منظور ... بمعنی ...

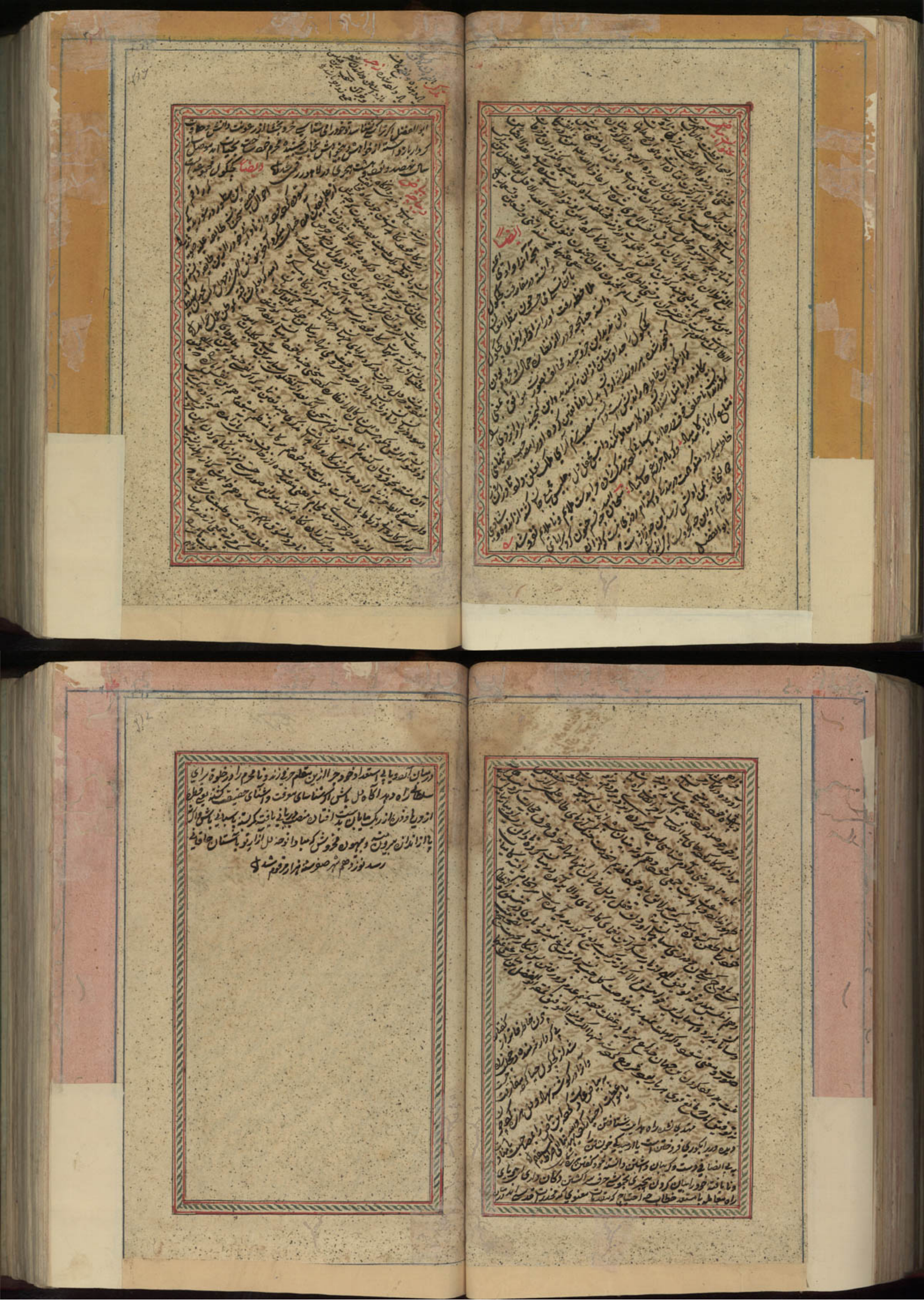


بموجب استدعای و التماس آن گروه اما کمک گجرات می نمود انتشار احوال و درای [illegible]
دست و پا کم کرده رعیت از بیخ برکنده نجود و دکن در آمده و لشکر اسلام را از کوته اندر تیغ جگر دیده در رکته
اکثر را انبار بار افراشت و ما با جور و ستم

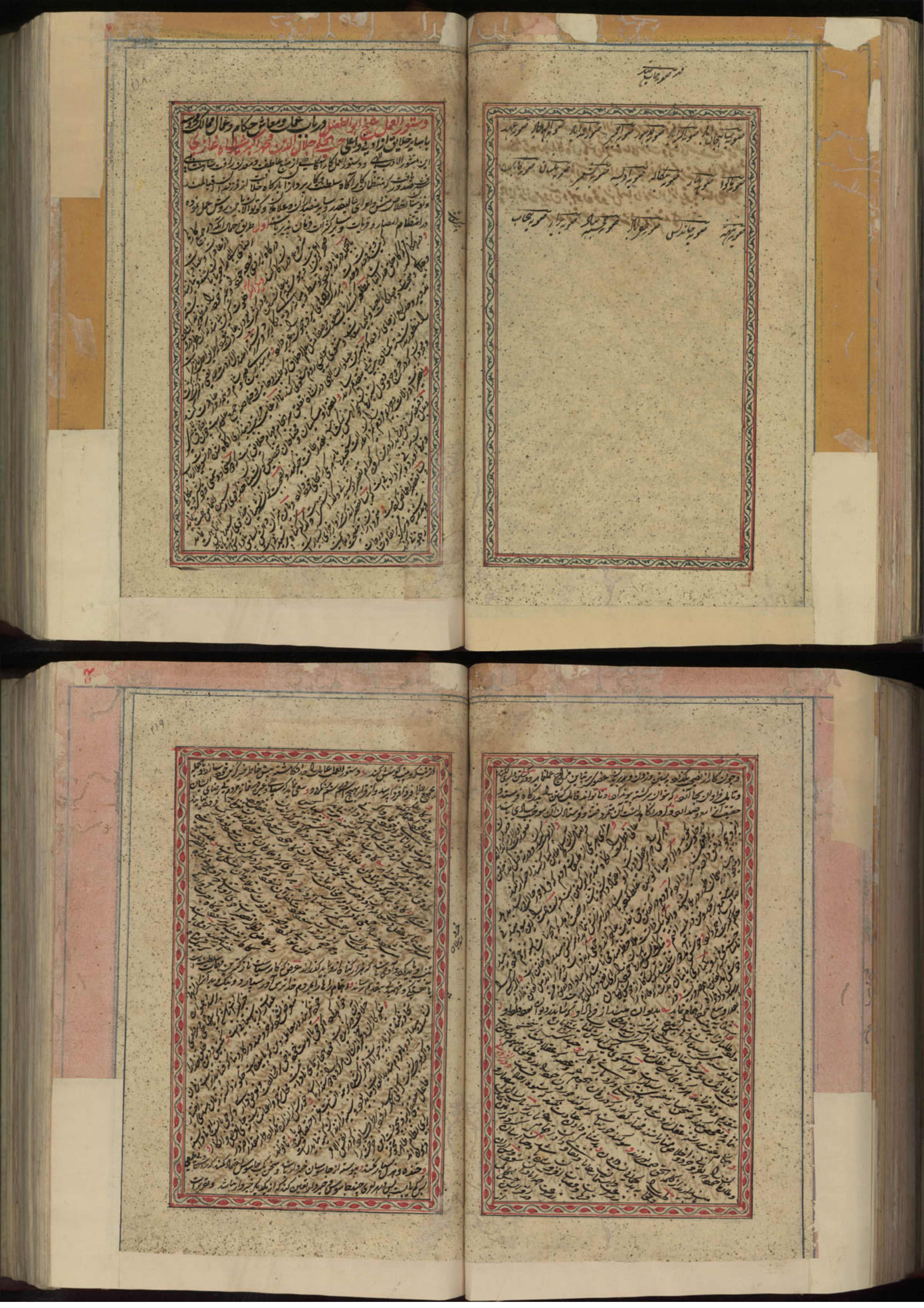


لطایف و ظرایف
لطایف و ظرایف



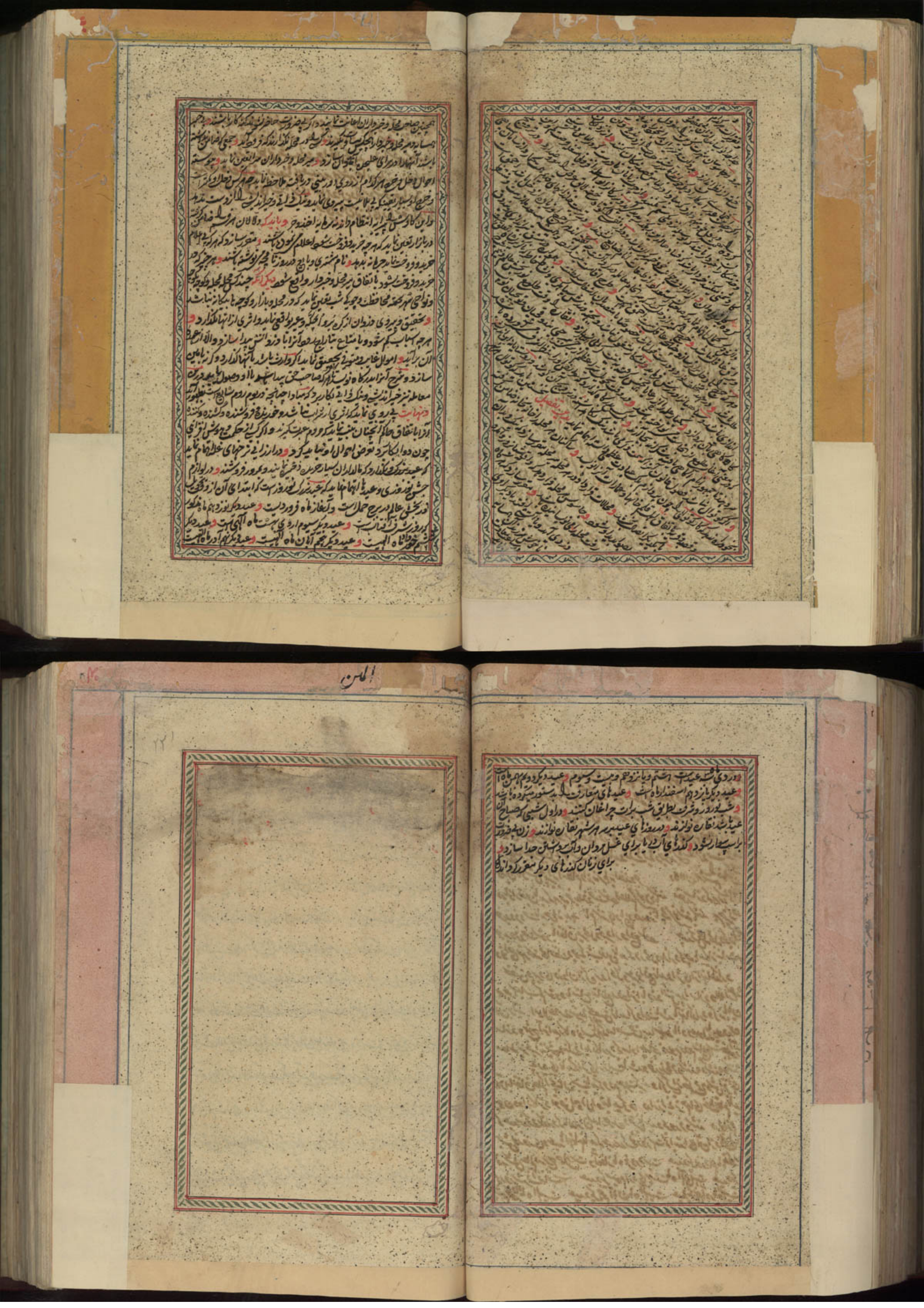


درمیان آمد و بپایه استعداد خود حرف الازین بتعلم حرف زند و نامحرم را در خلوه سرای
سلطان راه دهد آگاه دل باش ای شناسای معرفت و آشنای حقیقت گشته نیک قطع
از حریف و فن باز رنگ جایان سست بد افتادن منصب جهانی یافته کرنه بسیار باش و اکش
پا از اندازه بیرون منه و بهبود مخروش که مبادا نوحه دل آزار تو با خستان جاقی
رسد نوزدهم شهر صفر سنه هزار رقم شد



دستور العمل شیخ ابوالفضل در باب عمل و معاش حکام و عمال ممالک محروسه
با جمیع خلایق از ادنی و اعلی حسب الحکم جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی

این منشور الادب و دستور العمل کارآگاهی از منبع عاطفت و معدن رأفت شاهنشاهی
شرف صدور یافت که منتظمان کارآگاه سلطنت و کارپردازان بارگاه خلافت از فرزندان اقبالمند
و نوینان اخلاص منش و امرای عالی قدر و سایر منصبداران و علما و کوتوالان بر این روش عمل نموده
در انتظام امصار و ولایات و سایر کارها فرمان پذیر باشند اول طریق ...



همچنین صاحب محله و خبرداران اعانت نمایند و اگر بی‌ضرورت حاضر نشده که کار باشند و به جهت
همسایه و میر محله و خبرداران جنس ساکن و نگیرند و گر سارق در محله نگذارند که فرود آید و جمعی که ضامن گشته
باشند آنها را در برای علیحده آن قول ساز و میر محله و خبرداران مقرر تعین نماید و پیوسته
احوال دخل و خرج هر کدام از روی دوربینی دریافته ملاحظه نماید که هر کس دخلش و کثرت
خرج او بسیار تعینکه بی‌طالب پیروی نماید و تملک ذاتی و خیراندیشی را از دست ندهد
و این کار کس به جای انتظام داند شرط به اخفا و حر و باید که والا ان هر قسم اشیاء ضایع
در بازار تعین نماید که هرچه خرید و فروخت شود اعلام نموده باشند و مقرر سازد که هر که بی اعلام
خرید و فروخت نماید جریمانه بدهد و نام مشتری و بایع در روزنامچه نوشته باشند و هر چیز که در
خرید و فروخت شود باتفاق میر محله و خبردار واقع شود دیگر آنکه چند کس محله بمحله و کوچه بکوچه
و نواحی شهر به جهة محافظت و چوکی شب تعین نماید که در محله و بازار و کوچه‌ها بیکار نباشد
و تحقیق و پیروی دزدان از که بروا و الکه و غیره بوقوع نماید و اثری از آنها نگذارد و
هرچه اسباب گم شود و یا متاع بتاراج رود آن را با دزد آتش پیدا سازد و الا از عهده
آن برآید و اموال غایب و متوفی تحقیق نماید اگر وارث باشد با آنها گذارد و گرنه با امین
سازد و شرح آن را بدرگاه نویساند که صاحب حق پیدا شود بأو وصول یابد و در کل
معامله نیز خیراندیشی و نیک ذاتی بکار برد که مبادا چنانچه در بوم روم شایع است بطور آنکه
در نهایت بی‌روی نماید که اثری از خرابی نباشد و خونریز و فروشنده و کشنده و کننده
آن را باتفاق حاکم آنچنان تنبیه نماید که مردم عبرت گیرند و اگر کسی از حکمت و هوش ازای
چون دوا بکار برد تعرض اموال او نباید کرد و در ارزانی نرخهای غله اهتمام نماید
که عیدها نکو نگذارد که مالداران بسیار جنس ذخیره نمایند و بمرور فروشند و در لوازم
جشن نوروزی و عیدها اهتمام نماید که عید بزرگ نوروز است که ابتدای آن از وقت تحویل
نور بخش عالم در برج حمل است و آغاز ماه فروردین است و عید دیگر نوزدهم ماه مذکور
که روز شرف آفتاب است و عید دیگر سیوم اردی بهشت ماه الهی است و عید دیگر
ششم خورداد ماه الهی است و عید دیگر دهم آبان ماه الهی است و عید دیگر نهم آذر ماه الهی است

و در دی ماه هشت عید است هشتم و پانزدهم و بیست و سیوم و عید دیگر دوم بهمن ماه است
و عید دیگر پانزدهم اسفندارماه است و عیدهای متعارف بدستور مقرر بوده باشد
و شب نوروز و شرف بطریق شب برات چراغان کنند و در اول شبی که صباح آن
عید باشد نقاره نوازند و در روزهای عید بر سر هر شهر نقاره نوازند و زن به ضرورت
بر اسب سوار شود و گذرهای آب دریا برای غسل مردان و آب بردن زنان جدا سازد و
برای زنان گذرهای دیگر مقرر کرده [illegible]

تصنیف نعمت خان عالی

بمنوب محمد صادق خوصی
برای رکتاز خان خوصی

روز و شب با رالغم خوردن توجه بود کیست • زندگانی بی لقای دوستان کهه بوده کیست
بندگان حضرت ایشان پشت و پناه داد ران که رکتاز خان در خلا و ملا بتقاضای میل طبیعت
و از آسیب راحت محفوظ باشد مخلص نیک بخت اعتقاد ایشان محمد صادق خوصی بعد از
صحرا صحرا ناز و تمنا و اهدای توجه اثمار سلام و ثنا که غایتی بر آن استشمام نمیشده باشد میفرماید
خوش مدت باید کیست که از انجانب خبری ازین جانب در آمده کیست مانعی غیر از عدم
مباد ما و بکه خانم نیکه ایشان چه بخت و خورد قت کمترین شوهران حرام ساخته شو کنند
بنجور دکه تا یک انگشت گتابت از پیش دادرم رسد رافضی کای باشم اگر خلاندن بانم و
جهت سلامتی ایشان بزیارت عاشقان و عارفان میرود جهت نوشته فرستانید که
چه وی طاق شده مانده کیست کم پیر آنچه کلاو سب پشم موش کنده پراکنده میباز دکه
وای بتم نه که وی مرده باشد و یرا در خاک نهاده اند اگر زیر و بالای در مداخله بل جاگیر شده
خوش ما و ایشان دادلیم اگر از ما در شمار رود و از شما در ما رود هیچ قصوری نیست خواجم
عمک ایشان کوج وی بچه خانم بمحکمه قاضی بر کشیده برده ظاهر ساخت که طریق عشق

شریعت مانده قت ریش سفید بر سبیل حریان بد نهادی بی ملاحظه پس و پیش عمل سینماء
شریعت پناه مراقعه بر پا ساخته گفت سند چه معمول اهل سنت و جماعت یکسو نهاده
بر خلاف اجماع مسلمانان بحرکت ناشایسته راه از چاه ندیده راهی بیشندی گفت
حث سلامت در بنده حلاوت نمانده کیست من خیزانیده بدست وی میدهم سر جا
وی مانند فقیر مستحیانم بعد تذاکر بسیار و بیشمار ارباب عدالت الصلح خیر گفته
نیز از روی فقیهانه مقرر ساختند که وی یکان وقتی خلاند و مانند کوفتن نکیر دکه حد لازم
زنه ایشان تنگ قلی افضیان بقت آقا به ریدن میرود و بنده جهت نکهوار که قدیم
که حتا آن متعال بود و ریش در اسلام سفید کرده باشند این بعث چست طریقه باوا
خود کهه میکرده باشد خواجه لقا سر بلی وی ستار مرا پرشان ساخته دشنام از دهن
پیچش بیار رسر قهیر کرده رسوا و فضیحت ساخت از روی شرم ایشان هیچ کرده
شنیده میشود که بر سر حولی محله باغبان انقباضی نیست بمجلس در طبیعت بیدا شده باشد
اول ایشان بچکان گفته اند یار اهل بیت کار سهل ست خانه و اهل خانه تعلق بخلایان
اگر خواهش داشته باشند محلسرا قت لوازم و توابع مسکن و مدخل ایشان باشد چنانچه از زبانی

ایشان نوشته میشود بیت یا که موضع مخصوص شمانیست • کرم نما و فرود آکه خانه
خانه تست و نبال گفتگو در این بیت از بهر مندی عمر و زندگانی و متع عیش و کامرانی
نامحروم نباشند مصرع این دعا از من و از جملهٔ جهان آمین باد جانب رکتاز خان خوصی
هر کجا بادی بسوی دوستداران رو نهد • نافهٔ آهو چه که باشد که انجا رو نهد
پشکاه بچهی مندان پشت و پناه داد ران دادرم دادر صادقم از دولت و عافیت
و از بلیات و احتیاج غیر مستغنی باشند کمتوبی چون غمزهٔ خوبان دلنشین و حکایت
مانند کلام رعنایان جهت و شیرین سینه سوزان را خنک و دماغ پرشان را تورک ساخته
نهایت بشاشت و غایت خشاشت وی نمود میخواهد که استقرار و استکرار انجا
التفات بر وریده و پیوسته به ابراز و ادراران طور پسندیده گزیده باعث
ثقل الآم درونی و بیرونی و سبب استنجای عسر البول گرفتگی ظاهری و باطنی باشند
در معذرت ارسال و اطلاق کتابت حضرتم تقصیر تقصیر چه گوید چه سازد که عذر
بدتر از گناه نبوده باشد عنقریب احوال وری مقاربت و اوضاع مفارقت بجاحت
میکشد ع هر چه کنند همت مردان کند • و نیز کم پیر را گوید که خپ باشد و پشم و مو

بخند که شوکون بنوده کیست اگر زنده مانده ایم بسیم و اگر بمردیم بگیر سگ
سرد دستان سلامت باشد عمکی خواجم بردی آه بگوید خوش سر مردان می آید
وی پیچان چه باشد که بروی مهتران کهه خورد که بزرگان گفته اند پیش و پس کار را
هر انگشت گزیده • شک نیست که وی چیست زره می افتد • گو رانده هر انگه سر نهد در
وادی • وی که بر حقیر کهی بچه می افتد • بو تم ایشان نذر محمد خیدان کس عقب او سوراخ
کرده کافته گشتند نمیدانیم درین لشکر زیرکه فرود آمده و میفرانده باشند خواجه رستم
طغائی شان رافت داد ران دزدی کرده گفته کوتوال خانه بر دند دوی سپاهیان گفت
ایشان از زنید قبل با پایش در آمده کهگی خوش با یکان یکان عرضی سازیم شما غور سازید اگر
فهو المراد و الاکوفتن کیر دیس آن مانده داد در کوچ شاه قلی بی تقریب بگاه درون خانه بازی
سر راه عنده میکرد وی رافضی بی تقریب شهتاب گشت رده عورتین وی را کی ساخت
شریعت پناه مافی بولیت وی را حبس البول فرموده و او را در مداخل حاکیر نوشته بود دند زو
میان حلال و حرام ما و ایشان جدا کی نیست المسلمون کنفس واحد کهکی چه مضایقه دارد
از دهان ترمتی علام شان آمد که خان بتقاضای نگار و انگیز انکار بسیار دارند چند چند



چنور اطلاق شده پیش وی بازگشتان میرسند اسب جرده از سل سوغات فرستاده ام
وی بیجان قلیچ خان کشیده تو زک مینه آسیا باشد رعنا بکم اهلیه اینجانب را دعا رسد که از قید
اخروج از پیش شما دخول قاصدان شد با بیجامه اینجانب بحلال و حرام نکشوده جناب از برکت
اجداد این چند سنت که از اطراف نیز چنین بوده باشد عرض کویان چیزها گفتگی اند باید بجوب
اتقوا من مواضع التهم در درون خانه خود نشسته باشید و سیر و گشت محله عشق آباد کم میر رفته
باشید بو تم بول بردی نوشته بود که جهت ساختن چوکی چوب و تخته چند ایشوا انها چه تحریر است
چوب که نیند خوش کنند سازید چند جفت جرینه خوش دستکار استادان لاهور فرستاده گفت
اندرون محل ایشان و اینجانب داخل سازید دکر هم از عقب می رسد در باب خرید حولی هر چه که گوش
اندر روا باشد تفاوت فیما بین نمی ده نیست اکر ایشان خر ندخیان باند که ما خریم رفتها سفید شد
عمر با آخر کشیده بقدر جای ضرور جا کفایت میکند چنانچه افصح الشعرا کمال خجندی کفته است رباعی
مردی بقدر مقعد خود منزل خرید یکچند رید و خورد و به اغیار داد و رفت از ال کرد و بس
دکر پس نشستگاه چندی بران کذشت که وی هم نهاد و رفت ما بکه خانم بیگم اینجانب جهت
دخول موضع مخصوص خود اشارتی فرموده بودند روا باشد فقیر بسان خود و ایشان تفاوتی نمی نهم اول
ایشان و بعده وی آخر کل پر اطلیبان از زدار و داشتند جلاب داده آدمی را که ساختند جلاب انجه درشکم عرض
ماند هر که رغبت به اطلاق و جای ضرور نشد شکمش ورم کرده و غریب جان داد غم نباید خورد دهر که رفت
رو و بکیر بک دم خود را غنیمت دانید زیاده چه والباقی عند التلاقی کتبه فیض علیخان بهادر

اعتضاد خلافت و دوام رواج عناد

وکشور کشایی فص خاتم شجاعت و بختیاری ابر وی گوهر خوب
وجانسپاری سیف مسلول بازوی سمناهی برج مصقول معرکه
دشمن کاهی طراز آستین ابهت و جلال گوهر درج
دولت و اقبال مخزن اسرار خلیفه الهی مجمع اطوار هواداری و هواخواهی
مقدمة الجیش معارک جهان ستانی تقدمة العیش محافل کام بخش
وکامرانی مونس وحدت سرای حضور محرم خاص الخاص سرور
رفیق طریق دار الملک وانای حریف رحیق بیت المعمور الکسای
خلف الصدق اعاظم و اعالی واسطه العقد فخر المعانی
مطرح انظار عنایت و مورد الطاف قدسی سرایت قدوه خوانین بلند مکان
عمده مریدان سعادت نشان یار و فادار و فرزند برخوردار مبارز الدین
فلان مشمول شرایف عواطف سلطانی و مصنوف جلایل الطاف

خاقانی عز افتخار و شرف استظهار یافته بداند در این ایام جشن و نشاط
و هنگام حسن و انبساط اسباب خرمی آماده و ابواب بیغمی گشاده
و از هر طرف نوید فتح و نصرت بگوش الهام نیوش میرسید
برحسب تقدیر حشم رخمی بلشکر فیروزی اثر که به تسخیر ولایت سواد
بجور تعیین یافته بود رسید و با آنکه تمامی ولایت مذکور بحیط تصرف
درآمده افاغنه و ملاعنه در خلال جبال مختفی و متواری گردیده سرداران لشکر
بملاحظه حزم و احتیاط تعاقب مینمایند و بسیاری از آن مخاذیل را
تقبیل درآورده متوجه استیصال آن فالبسان میکردند چون امر از ورای
پرده غیب ظاهر شدنی بود با تمام احتیاط از دوست دانایان لشکر
رفته بوقت احمال و اثقال و سعادت شعاب روان میشوند و تورک
انانتظام می افتد و آن مخذولان با عاقبت انزوا ایای اختفای
بیرون جسته از اطراف جبال شامخات بقدر دوست دراز
میکنند و هجوم حشر و احاد الناس و لشکر سراسیمه گشته راه است
میگذارند و دوران سراسیمگی بر ایشان جمعی کثیر از کوه می افتند و در این
اثنا عمده بحران راز و زبده مصاحبان و دمساز صاحب فطرة

عالی جلالت نشان بیمثال نقاوه مقربان درگاه خلاصه خلاصان هواخواهان
محرم سرای حریم بادشاهی باریک بین دقایق اکاهی همدم ولک ها مجالس
خاص محرم خلوت سرای وفا و اخلاص رنگ آمیز رموز عشق و محبت
نخل بند حدایق خلوص عقیدت طالب بیقرار راه حقیقت حق طلبی
وحق جویی عاشق اطوار حق گذاری و حق گویی نقش بند طراز معنی
اوزدیا نکته چونر باسط بمر بانو وهمنشینی دقیقه یاب سرایر سلطانی رمز
شناس عالم مزاج دانا گره گشای خاطر مشکل پسند صیقل تمامی
ضمیر آسمان چو نقد سرحلقه دایره نکته سنجان سر دفتر انجم سخن پردازان
جلیس مجلس انس انیس خلوت قدس مصاحب دانشور فلان را که خود
در محبت ما باخته بود بیش از فدا شدن خود را در راه ما فدا ساخته با وجود تعلق
در این وی کمال بی تعلقی داشت و با گرفتاری ظاهر سراسر رقم آزادگی
می نگاشت نا گهان از این جهان فانی و خاکدان ظلمانی رخت
اقامت بربست و قالب عنصری او در هم شکست و سلوک
راهی که همه را ناگزیر است اختیار نموده بجلباب
خفا و نقاب عدم مختفی گردید انا لله و انا الیه راجعون واقعه جانها فدای



وحادثه اندوه و دوران عیش خجل بهشت مشاکل و منغص و مکدر شده و خاطر دریا مقاطر غبار آلوده گردید اگرچه معراج کرم روان شاه راه وفا و وفاق آنست که در کار قبله خود جان نثاری و جان سپاری نماید بیکن چشم داشت آن بود که در خدمات بلند و ترددات ارجمند اینمعنی بوقوع آمدی از حدوث این واقعه اتفاق ملالت تمام روی داده و اقسام حزن و اندوه پیرامون خاطر اقدس گردید افسوس هزار افسوس که باده آن خمخانه دردآلوده است و نبات آن شکرستان هلاهل آمیخته عالم سرای است بسته لنتی بر فریب و منزل الکاهی است بر انداز و نشیب مستی آن بزم را درپی خماریست عاقبت او را بخاری کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست کدام دیده که زین غصه دل جگر گون نیست این توده خاک که گذشتنی و گذاشتنی است اگرچه همه خیال آن مسافر راه عدم در پیش نظر کیمیا اثر است و بدایع شمایل آن مجاز عالم قدم در حضور دور شکستن کالبد خاک و پنهان شدن شخص نمان معلوم که عقل دوربین وجه حقیقت کرین ساحه تفاخواهد بود اما نظر

بعالم بشریت که از مقتضیات ترکیب عناصر و موالید است از جهان ظاهر آن عدیم المثال ابار ماتم و تجبیر عظیم بنوعی شهرستان باطن راه یافته که عبارت از تقریر آن کوتاه است و اشارت با وجود کوتاهی عذرخواه سزاوار جناب مناسب اینچنین حالت آن بود که خود بنفس مقدس بجهة تفتیش نقش آن و خاکش نهضت سنیه نموده و بدن خاک او را بچشم صورت هم میدیدیم و آثار مراحم و عنایات خاص که ما را در بارهٔ او بود و شمه بظهور می آوردیم برابر اهل ظاهر ظاهر می شد که رحم و شفقت ما در حق کسی که جان در راه اخلاص باخته تا چه مرتبه و مثابه هست اما چون دیو لا امردم بیگانه و ایلچی در پایهٔ خلافت جمع آمده اینمعنی در عقده تاخیر و کره آن در خاطر خطیر ماند و چون بدیدهٔ بصیرت و باصره بصیرت مشهور است که انجهٔ از کتم عدم بوجود می آید و از بلاد وجود باز بعدم میرود بارادهٔ متکفل نظام امور کلی است خموش شدن به از خروش شدن است و آرمیدن بهتر از جوش شدن در هر صورت بغیر از رضا بقضای الهی و تسلیم بتقدیر ازلی مسلکی قویم و منهج

بسته نهیم هیبت ان رکن السلطنه خیبر چشک از وقوع این واقعه سالم و مکدر خواهد بود راه مصابرت پیش گرفته باراده سبحانی و قضای آسمانی در ساند و بقیه انفاس عظر از مشرب عذب تحقیق بهره تمام دارد و اشتغال نماید و بنظر تامل و اعتبار ملاحظه کند که دوران زمان که بیشتر قافله فنا محل اقامت ازین سرای پر رنج و عنا بر بسته بودن یار وفادار از قدوه محرمان راز بعد مجالت او را از جلایل عنایات می شمردیم اکنون ملاحظه نماید که صحبت او تا چه غنیمت خواهد بود حق تعالی او را در سایه دولت ابد پیوند و امر خوردار گرداند و ظل سلطنت ارجمند ما را بر تارک سعادت او کامگار پایدار بالجمله بعد از وقوع ان قضیه نامرضیه عمدة الملک ملا ... بجهت تدارک آن کار تعیین فرمودیم و مشار الیه از کمال کاردانی و اقتدار بولایت مذکور در آمده و مفسدان افغانان را تادیب و تنبیه نموده قلعه ساخته و تهانها نشانیده ان ولایت سواد بجوز تسخیر و قرار در گرفته بعنایت الهی خاطر فیض مظاهر از مهمات ان صوبه بکلی فارغ گشت عنقریب بنا بر مراجعت بصوب مستقر السلطنه معطوف

می باید که حسن اتفاق را از مسند عنایت حصول مطالب دولت و وصول بارب خود دانسته باستصواب و مصلحت یکدیگر آنچه مقتضای روز افزون و صلاح سلطنت ابد مقرون باشد معمول داشته بعد از وارد و مدار تنقیح و تشخیص حکایات کیفیت حالات بشرح و تفصیل عرضه داشت نموده بدرگاه معلی فرستد و مادام که خاطر بکلی از ضبط مهمات فلان جمع نه باشد بهیچ وجه بمهم دیگر نه پردازند و در عهده دانسته درین باب تقصیر ننماید

فرمان فتح ولایت قهستان بنام ... دیوان ...

الحمد لله الذی صدق وعده ونصر عبده واعز جنده وهزم الاحزاب وحده ولا شیء بعده اما بعد چون ملک ملک بخش تعالت اسماؤه و توالت آلاؤه و تعالت نعماؤه نقش نظم و ضبط انتظام امور ممالک عالم والتیام جمهور مصالح اولاد آدم بر گزیده و رقم انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق بر صحیفه احوال ما کشیده بحکم توجه حیث ما شئت فانک منصور روی همت بهر جانبی آوریم دولت و اقبال بعزم استقبال تلقین می نماید و غبار موکب مبارک بهر جانب که مصروف میگردانیم فتح و نصرت بطریق استقبال پیش می آید والله یؤید بنصره من یشاء والله ذو الفضل العظیم



دارا سپاه و عطایا پناه نامه دات آنکه چون برادر اعز اجل ابوسعید گورکان
که رخش از عزم رقم تصرف بر اکثر ممالک موروثه ما کشیده و به سپاه بیکران
و لشکر بی پایان مرتب گردانید بقصد احاطه ممالک روم و شام متوجه شد
و بعد از حدوث این حال سمت اختلال بامور مملکت خراسان مستطرق
گشته قواعد خیر و عافیت در میان طبقات رعیت که ودایع بدایع فطرت ایزد
به منزل نبوت بر مقتضی ارباب الدول ملهمه پرتو شعور ارزان معورت
بر ساحت ضمیر آفتاب اشراق افتاده نسایم عواطف پادشاهانه از جهت
شفقت علی خلق الله وزیدن گرفت و با آنکه بحسب ظاهر اسباب
عزیمت مراد نبود بتلقین الهام دولت آسمانی
چون شیر بجوف بیشه پشکن باش . فرزند خصال خویشتن باش
رایت عزم بقوت بازوی و افوض امری الی الله بر افراخت از کمال اخلاص
صدق طویت اعتماد بر خدای نصرت بخش کردیم و سمند برق مانند
سمندرو در آتش و نهنگ در غرقاب دریا انداخته سلامت بدل
فارغ و صدر منشرح از حد و مغولستان متوجه خراسان گشتیم
ظفر برمین نصرت اندیشار . قلاده زره لطف پروردگار

و چون ولایت استرآباد مضرب خیام استیلای ابطال رجال ما گشته
قنبر علی از قبل برادر مشار الیه لشکرهای کابل و بدخشان و ختلان
واختلان راه سپر گرده با یراق تمام در مشهد مقدسه رضویه متمکن بود از تاب
پاس سطوت بندگان دولت ما بطرف هرات گریخته باتفاق حسن ملکی و
ولی نظر و جمعی دیگر از امرای و سرداران با غلبه کثیر طبل و حصار گرده متحصن
شده اند چون رایات ظفر آیات متوجه سرخس شدند فرزند سلطان احمد امرار
سمرقند و لشکرهای ماوراء النهر و ترکستان زیاده از چهل هزار سوار مکمل مقاران
خوب چون بالمراب جیحون گذرانیدند در ناحیت مرغاب ترتیب
کار رزم و پیکار مشغول شدند و آیت کریمه نشاندهم و یات تخلق جمع
غافل مانند نمی دانستند مصرع گل چو بر بالا شد آن شوکت خار اخر شد
و صورت آنکه چون اتفاقات حسنه دولت بحقیقت عبارت
از آنست پدرش سلطان ابوسعید میرزا از ترتیب صولت و دولت
روز افزون ما کارش رو تراجع نهاده بود در مقام قراباغ شکستی عظیم
یافت و با وجود لشکرهای آراسته زیاده از سیصد هزار سوار جرار و تطاق
و هم بکمینه کیفیت یراق او محیط نشدی عنان کشورستانی



از عرصهٔ جهان فانی بگردانید و از وصول آن خبر سلک سپاه
توران زمین از هم گسسته قرار بر فرار اختیار کرده و برادرش
سلطان محمود با بقایای لشکر عراق معاودت کرده متوجه هرات
شد و در حدود ولایت جام معتمد الملک نظام الدین ولی بیک
جاندار با فوجی از افواج بهادران خون آشام مشرب جمعیت
ایشان را بخاشاک تفرقه مکدر ساخته غنایم بی نهایت و مغانم کثیره
با خود بهاسجان(?) در هرات دیگر باره بتصورات امر صورت اجتماع ...
و هر نوع تخیلات کرده رایتی برافراخت اما هنوز آرام نگرفته از دست
پای قرارش از جای برفت و طریق هزیمت بجانب سلامت بعضی
ساخته روی ادبار بصوب فرار نهاد قطعه عجایبات گرانت لطف ایزد کر
زمانه در خم لجراء الزمان فکند کمی بمیرد و یکی را فلک بخنجر تیز
گلو برید کمی را ز خارج مان فکند جلت آلاؤه و عمت نعماؤه
صورت بهجت فزای و عمت آلاؤه انا فتحنا لک فتحا مبینا
از جلوه گاه و کان حقا علینا نصر المومنین روی نموده و صورت
اذا جاء نصر الله و الفتح طراز لوای ظفر بر نگاشت همگی

عالی همت بصمیم رغبت طبقات خلایق بعد از ترجیم(?) رجامات
حوادث تصرف خطه آسایش و آرامش یافته بمواجب عدل و انصاف
مستبشر و مسرور گردند و در شکر و ستایش فیاض بسیار بخشایش و در سلک
انتظام داده وظایف دعای دولت روز افزون بتقدیم رسانند و الحق سریر سلطنة
الکنون بلند سر افرازی را سایه بر سر عرش افکند خسرو غازی این فتحنامه
همایون لا زال منشورا فی اقطار ربع المسکون در قلم آمد سادات عظام
و علمای اعلام و قضات اسلام و مشایخ کرام کثرهم الله تعالی فیما بین الانام
و حکام و داروغگان و اصول و اعیان و ارباب و کدخدایان ولایت
احسن الله احوالهم با دم الهزا استماع بشارت عظمی و موهبت کبری مواد
بهجت و سرور و امداد مسرت و سرور تضاعف گردانند و شکران
این نعمت سامی بشکر متضمن آیه مستحقان رسانند و بعدل
کامل و احسان شامل ما مستظهر و امیدوار بوده از اطمینان
خاطر و جمعیت باطن و ظاهر بکار و مهم
خود مشغول باشند و من الله المعونة و التائید الحمد لله و المنة
در مهمات انجانی بر وفق اراده اولیای دولت قاهره داد



و مخالفان منکوب و مخذول و موافقان مبتهج و مسرور دارند و از هیچ
امری که موجب ننگ این دولت بی زوال باشد حادث و واقع
نیست و دغدغه و تفرقه بخاطر راه ندهد می باید که بنوید این فتحنامه
مسرور و شادمان گشته وظایف شکر و سپاس الهی بتقدیم رسانند
و از حضور فراغت از حضرت فتاح بی منت تواتر فتوحات
مالامال بنموده منتظر صدا اجابت باشند و خاطر
اشرف انتظام احوال و حصول امانی و آمال خود دانند مقرر است که
حکام حال و استقبال در منازل و باغات و سرای لوهری و منهب
ملک و غیره او مدخل ننمایند و تصرف مشار الیه باز گذارند و هر کس
خلاف حکم خواهد نمود و بغضب بادشاهی گرفتار خواهد شد از فرموده
درنگذرند و در عهده دانند تحریر فی تاریخ دهم ماه الهی اسدی موافق
شهر شعبان المعظم سنه ۱۰۱۲ فرمان منصب امینی فرمان ابو المظفر
نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی چون تمهید امور جلیله المطالب و تشیید
مهام رفیعه المراتب که منوط بحسن انتظام و مقرون بحسن اهتمام
باشند به تمشیت و تمکین و ترتیب و تبیین بندهای معتمد معتبر کاه

والا حرار نجابت و دینداری و انوار دانش و معامله گذاری از وجنات
حال و جبهه امانت و امال شان ظاهر و نمایان باشد منوط و مربوط است
لهذا درین ولا رعایت و تربیت و تنظیم و تنسیق حال رعایا و متوطنان
و تجار و مترددین راه ملتان و بهکر و سیوستان از دریا و خشکی و عموم
ساکنان صوبه مذکور را که از معظمات بلاد و ممالک محروسه است
پیش نهاد خاطر فیض مظاهر گردانیدیم چنانچه مخطور خواطر خاطر
فیاض گشت که شخصی متدین امین که بعلو نسب و حسب و اجابت رای
متصف باشد جهت امینی آن ملک تعین نمائیم و آن شغل عظیم و امر جسیم را
در وثیقه او متعلق فرمائیم تا بکنه معاملات و حقیقت واقعات کما ینبغی وا رسیده
امری مختل و معطل نماید چون نظر امتیاز و انتخاب بر صحایف احوال اصحاب اخلاص
این دودمان عالیشان انداختیم قامت باستقامت سیادت پناه نقابت
دستگاه معتمد خاص لایق العنایت و المرحمت و الاختصاص میر معصوم
الملقب بامین الملک را که از زمره بندهای طرز دانان این درگاه
و خلوص نیت و عقیدتش بوضوح معتبر گشته سزاوار آن
منصب جلیل القدر یافتیم و امینی آن صوب را باسرها و جمیعها



بدو مرحمت فرموده بم بوعی از فرط درایت و دانایی او متکفل و متصور است

بلوازم امر مذکور قیام و اقدام نموده و رفع و منع مراسم

مستبدعه و امور مخترعه کمال اهتمام بتقدیم رسانیده و در مقدمات

جزوی و کلی در میانه اعلی و ادنی و وضیع و شریف و رعیت و سپاهی

روی و هد اصلا مداهنه و جانب داری ننموده موافق حق و حساب

بفیصل رساند و انچه در آنجا تشخص نشود و قابل عرض باشد عرضه داشت

نماید می باید حکام کرام و دیوان عظام و ملک نظام و عمال بادیانت

کفایت فرجام و متصدیان مهمات دیوانه و متکفلان و مباشران امور

و اشغال سلطانیه و جاگیرداران و کروریان و متقدران پرگنات و قصبات

علی الخصوص کماشتکان عمدة الدولة السلطانیة سعید خان و جمهور

سکنه و عموم متوطنه آن صوبه آن معتمد الملک امین مستقل دانسته

و تصدیق و تکفل او را در احتیاق امر مذکور قوی و مطلق دانسته

و دارند و از صلاح و صواب دید او هر آینه موجب رفاهیت

وابا دانی و معموری مملکت و منع زیادتی اقویا بر ضعفا خواهد بود

بیرون نروند و تقصیر و انحراف هر کس از ضوابط قوانین شاه

عدول خواهد نمود و بمنع مشار الیه ممنوع نخواهد شد مورد خطاب عتاب

خواهد گشت در جمیع مواد لوازم تعظیم و تکریم او بتقدیم رسانیده شکر

و شکایت او را عظیم مؤثر شناسند **فرمان عالیشان در باب فتح**

چتور و اوصاف نزول فتحنامه الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب

وحده ولا شیء بعده فواتح حمد و سپاس و فوایح حمد و شکر بقیاس

حضرت فتاح را سزد که مفاتیح ابواب قلعه کیری و کشور کشای

سلاطین باداد و دین در قبضه ارادت و اقتدار اوست و مناشیر

اوضاع خلافت و فرمان روائی خواقین نصرت آیین موشح توقیع

عنایت و اختیار او کریمی که دست قدرت کامله اش بمحض رحمت

شامله لوای نصرت اغنیاء ایمان را بطراز اعزاز وکان حقا علینا

نصر المؤمنین برافراخته جباری که انهدام بنیان حیات اشرار

کفار را بضرب شمشیر صاعقه کردار مجاهدان حق کذار قاتلوهم

یعذبهم الله بایدیهم ویخزهم وینصرکم علیهم متعلق ساخته

نظم یکی را بسر برنهد تاج بخت ٭ وکر را بخاک اندر آرد ز تخت

کلاه سعادت یکی بر سرش ٭ گلیم شقاوت دگر در برش ٭ گلستان کند آتش



برخلیل ٭ گروهی باتش برو زاب نیل ٭ کرافت منشور احسان او
در امنست توقیع فرمان اوست ٭ تعالی شانه عما یقولون
علوا کبیرا و تعاظم سلطانه من ان یکون له فی الملک ولیاً
و نصیرا و ترایف تحیات مبارکات و لطایف صلوات طیبات
بر سید کاینات و خلاصه موجودات که حجت فرمان واجب الاذعان
یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم نازل
کشت از برای اعلای اعلام دین و ملة و تعظیم سطیعان طوایف
امت عنان توجه عالی نهمت به تسخیر قلاع خیبر و مدن و اماکن
دیگر معطوف داشته بهر ناحیه و قبیله که تشریف قدوم
میمنت لزوم ارزانی فرموده با مداد جنود و نصرت الهی
بمقتضای فحوای و انزل جنودا لم تروها بشوای عزیمت او بوده
با سهل وجوه فتح فرموده و کلمتشندی که بیمن توفیق ازلی
و حسن تائید لم یزلی بصدق نیت و خلوص عقیدت
زبان بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله کشا بسعادت دارین
مشترک کشت و هر زاغ صفت بد عاقبت که بواسطه حطام دنیوی

جسم از نعیم اخروی پوشیده قدم در مضیق جهالت و وادی
ضلالت نهاد ناوک عقوبت جحیم و عذاب الیم را هدف کشت

نظم

رسول که بود وارث تخت و تاج ٭ ز شاهان شمشیر بستد خراج
غلط گفتم ان شاه صدر سریر ٭ که هم تاج ده بود و هم تخت گیر
تنش محرم تخت افلاک بود ٭ سرش صاحب تاج لولاک بود

و بر زمره آل و اصحاب نامی و فرقه جنود احباب گرامی او پیشوایان
صفوف ارباب دین و راه نمایان اصحاب صدق و یقین اند صلوات الله
و سلامه علیه و رضوان الله علیهم اجمعین الی یوم و بعد چون ملک
ملک بخش جل جلاله و عم نواله سلطنت ممالک هندوستان را
که سواد اعظم اقالیم جهانست بحکم انی جاعلک للناس اماما
بجناب ما مفوض فرموده و منشی دیوان خانه کرامت فرمان منشور
پر نور خلافت و شهنشاهی ما را که پرداخته انا مکناه فی الارض
بزیور طغرای غرای و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء مزین و محلی نموده
والحق کافه خلایق که بدایع و ودایع حضرت خالق اند در کنف حمایت
و حریم مکرمت و عاطفت ما از مکاره زمان و شداید دوران در ضمان



امان و آن بنواغیل بلوطایف طاعت و عبادت حضرت ذو الجلال
اشتغال دارند همواره شکرگذاری این نعمت عظمی و سپاسداری
این موهبت کبری بر ذمه همت والانهمت واجب و متحتم شناخته ایم
چون بر وفق فرموده توجه جمعیت شیخانک منصور روی توجه
بهر جانب که می آوریم دولت و اقبال بعزم استقبال ملتزم
و عنان عزیمت بهر طرف معطوف میکردانیم فتح و نصرت
استقبال پیش می آید هذا من فضل ربی لیبلونی ءاشکر ام اکفر
بر حسب اشارت فرخنده بشارت و جاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون
اوقات بابرکات این بعد بقدر وسع امکان بغزوات و جهاد
مصروف سازیم و بعون عنایت قادر بیچون هم بقوی و دولت روزافزون
ماست اماکن و قلاع و مساکن و بلادی که در تصرف اشرار کفار خذلهم الله
و دمرهم اجمعین است بحیطه تسخیر در آورده اعلام سعادت فرجام
اسلام در ساحت هر ولایت و مقام برافرازیم و بصیقل حسام خون آشام
مبارزان بهرام انتقام و پرواز سهام شهب التیام قدر اوراق قضا
بنام ظلام شرک و آثار عدوان از صفحات خاطر بستانیم و گرداینده

جمیان معابد اصنام را از آنجا و اطراف ممالک هند براندازیم و الحمد لله
الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله مصداق این مقال
آنکه درین ایام فیروزی انجام که بعد از قتل علیخان و جماعه نمک حرام
بدار الخلافه اکبرآباد بصفت کرام بدره نزول اجلال فرمودیم و جهت ازدیاد
مواد تفریح خاطر فیض مآثر بعزم شکار رقیل حدود سوی سوپر و گراون
که از مضافات جتپور است مخیم سرادقات عز و اقبال نمودیم مقارن
این حال بمسامع قدسی جوامع رسید که رتنا ادینسک دمره الله به
بخلاف آنکه متصور بود که به تهنیت موکب ظفر قرین طریق ملازمت
و عبودیت مسلوک داشته متوجه عتبه بوسی شود یا و لذخه لامع خراج
و پیشکش بدرگاه عالم پناه فرستد از کمال غرور و پنداری در مقام
عناد و استکبار در آمده در قلعه جتپور که مأمن و موطن مورد و قناد اوست
و از جمیع قلاع هند بزیادتی استحکام و ارتفاع ممتاز است
او و قلعه در حیز آورده متحصن شود چنین عزای اندیشه غزات و جهاد همه وقت
در مرات ضمیر منیر عکس می انداخت نائره حمیت دین الهی و آتش غضب
پادشاهی ملتهب و مشتعل گشته با آنکه اکثری از عساکر فیروزی اثر بعد از

اقتران و باقی ملازمان درگاه رفیع المکان که در ملازمت بودند نامزد
فرمودیم اگرچه مبارزان کوه شکوه و دلاوران معرکه حرب و نبرد
که بجان و دل طالب غزات و جهاد اند و شهادت را سرمایه سعادت
دنیا و آخرت میدانند رخصت میخواستند که قدم توکل پیش نهاده
بعون و عنایت ربانی که معول خاقانی است بحملهای شیرانه بلندی دیوار
قلعه را با برج و باره برابر رسانیده بقوت پنجه زورآوری دست برد بحیطه
تسخیر و تصرف در آورند اما چون آن قوم کثیر اللوام اسباب قلعه داری
از دیگ و ضرب زن و توپ و تفنگ و منجنیق و جر و تقل و ناوک
بحدی که از سال لایزال بکار بردی و فا میکرد و درین مدت سامان کرده بودند
و برانها و بر رفعت برج و باره و قوت بازوی خود اعتماد تمام داشتند
بملاحظه حفظ احوال اهل اسلام حفظهم الله تعالی الی یوم القیام که
بلفظی پایمال کشته نشوند نکذاشتیم که جنگ کنند و ابطال رعدهای
اژدها نما و دیگها و قرابین و سایر اسباب توپخانه که در دار الخلافه مانده بود
فرمان فرستادیم و در اردوی ظفر قرین نیز ساختن توپها و دیگها کرده شکانات
امر نموده مقرر فرمودیم که در چند محل نقب زنند و برآوردن ساباط و سرکوب

اقدام نمایند و یک فوج از برافغا بتاخت و قتل اسیر بلده او و یوره و لشکریان
و مردم رتنا که در آنجا بودند خود بره کرده نشسته بود تعیین نموده فوج دیگر از لشکر بتاخت
و تاراج و قتل رام پور فرستادیم که در هر جا بسیاری از کفار نابکار متوجه دار البوار
کردانیده اسباب و غنایم بیشمار آورده اند بعد از رسیدن اسباب توپخانه و برآمدن ساباط
و آتش زدن نقبها و بعد از فتح و فرو ریختن برجها و بارها حکم فرمودیم که مجموع سپاه نصرت
دستگاه از اطراف و جوانب پیشتر رفته و بر بالای خاک ریزها مقام ساخته قلعه را
مرکز وار در میان گرفتند آن فرقه جهنمی درین مرتبه بر قوت و قدرت لشکر اسلام
نصرت و بنیاد خود اطلاع یافته از روی عجز و ابتهال زبان به تضرع و استشفاع و استمهال گشودند
و بعضی از کلان تران بیرون آمدند چون از روی کوته اندیشی با وجود جمعی از خواص
و عوام اهل اسلام را درین ایام محاصره بضرب تفنگ و سنگ متوالیه و منجنیق
بشهادت رسانیده بودند التماس چند مینمودند که بشرف اجابت مقرون نبود
انها را رخصت معاودت نمودیم روز دیگر بنفس نفیس با ساباط
محمد قاسم خان میر بحر که نزدیکتر بقلعه بود تشریف برده بجنگ
سلطانی امر فرموده ایم از بیرون جنود مقرون بسعود اسلام دست
اعتصام بعروه وثقی حسبنا الله و نعم الوکیل استوار کرده پای ثبات



ظهور فتح سابق بجاگیرهای خود رفته بودند و درین حین توجه شکار جانب
دار الخلافه چند فوج ملازمت رکاب سعادت انتساب مامور شده
بعزیمت قلع و قمع آن کافر عنان توجه معطوف فرموده از وجود
خبر توجه رایات عالیات متوهم گشته ساميداس نام خود جمل واد
پیان و پتیا نام در میان اشرار کفار خذلهم الله کما او مسلمهم الی دار البوار
بهمت و دلاوری اشتهار داشته اند هر یک را در میان تهور و مردانگی بمقابل
هزار سوار انگاشته اند با جمعی از راجپوت که یک یک
بدعوی بر خاسته اند و ده هزار مرد دیگر از سایر لشکریان خود بحراست
قلعه گذاشته و خود مع بیبای او پور و کماتیرم در میان کوهها و جنگلها
مضبوط است شتافته چون در قصبه رام پور از قصبات متعلقه
چتور است این معنی بوضوح پیوست که آن کافر مدبر اینچنین چاره کرده
رای کشورگشای بر آن قرار یافت که اولا بامداد جنود عنایت ربانی
فتح قلعه فرموده بعد از آن آنچه مصلحت باشد بعمل آوریم بجهت
عزم محاصره قلعه را جزم کرده روز پنجشنبه ربیع الثانی بساعت مسعود
در ظاهر قلعه چتور نزول اجلال فرمودیم قلعه مشاهده افتاد که کوه البرز

در عظمت و سطوت قرار دارد و در دامنش کمتر از سنگی نماید و طور هندوکش
بطوری در نشان میدهند در صفحهاش راست و بوادی نماید رفعت
بروجش به مرتبه که بر فلک اطلس سر کشیده آفتاب عالم گرد گرد و ان نورد
هر چند که به یکدیگر جز بمنطقه البروجش نرسید مهندسان کار
در تعیین درجات ارتفاعش متفکر و حیران مخرلسان و هوری اعصار
از جلوه گهی خاک ریزش انگشت حیرت بدندان مسافت طول و عرضش
قریب بسه فرسنگ دارد حصار کنگرهایش بابر محاسبه اندیشش نظم

مهندس که این قلعه بنیاد کرد ॥ اساس وی از سنگ بنیاد کرد
فلک همچو سنگی به پایش نهاد ॥ که در قعر هفتم زمین پایه داد
و زان کونه اندیشهای بلند ॥ ز اندیشه اهل دانش بلند
سفیلش رسیده باوج فلک ॥ ره سیر بسته بفوج ملک

هر چند در عقل محاصره آن قلعه را از قبیل ممتنعات شمرده چون مشمول
کرم ذو الجلال داد مدد باطن اهل کمال روی بر سو آورده ایم یافته ایم
و لطف کرده ایم هما روز اطراف و جوانب قلعه منظور است بدیده بصارت
ملاحظه نموده هر کار را بیکی از خوانین شجاعت آئین و سلاطین با تمکین دام اقتدارت

دلاوری در ربوده بود از مشاهده آن حال جیمل که در معرکه جنگ بکار رو میدان
نبرد و کارزار ان شده سرداران در پیش بود و باعث نگاهداشت قلعه از
اول تا آخر بود با جمعی قدم در پیش نهاده سد رخنها نماید که مقارن این حال
از جانب آن فرقه شقاوت مآل چند توپدار مقصد مبارزان از یکدیگر
آتش زده بنوعی افروخته که جیمل و جمعی که همراه او بودند معاینه نمودار شده
چون درین شب نور الخلافه تشریف داشتیم به نیت غزات اکثر اوقات
تیر و تفنگی که می انداختیم همانا که سرنوشت جیمل بوده که بدست حق پرست ما
بدرک اسفل شتابد که درین حالت که نمایان شد بحکم اذا اراد الله
شیئا هیأ اسبابه تفنگی که بدست داشتیم چاق و مهیا بود بجرد دیدن
و کشاده شدن به پیشانی ظلمانی آن کافر نابکار رسید و صدای اینما تکونوا یدرککم
الموت و لو کنتم فی بروج مشیده شنیده متوجه دار البوار
گردید و بدان جهت تزلزل تمام در میان خورد و کلان آن فرقه کالانعام افتاد
هر چند سرداران دیگر جنگ و جدال کردند نتوانستند که دلاوران
از پس رخنها باز گردانند تا بوقت طلوع سحر که ماه ظلام بعدد
تاریک فضا گرداد چشم مور می گشاید و تیرهباران ساختند

شهامت آثار گرد از روی زمین در می ربایند فیلان کوه پیکر رود صفت
کاف را پیش روان ساخته بار دیگر بر اعدا زور آورده به نیروی جلادت
و مردانگی بقلعه در آمده و جنگ نیزه بازی و تیر بازی کردند نظم

زابروی خوبان کمان یاالکه ॥ زهر گوشه فتنه بنیاد که
روان ناوک فتنه از هر کنار ॥ بتاراج جانها چو مژگان یار
سپرها لبالب بخون متصل ॥ چو دامان عشاق پر خون دل
کمرهای زرین بخون لاله گون ॥ یلان تا کمر غرق دریای خون
ز خون چشمهای زره قطره بار ॥ چو باران که ریزد ز ابر بهار

چون از دست قضا و پیه پنداران شرذمه اضلال واسکبار
او بار و حسبوا الا تکون فتنة فعموا و صموا پوشانیده موجب فرموده
فما استطاعوا مضیا و لا یرجعون راه نجات بر ایشان مسدود گردانیده
و از اهل اسلام به عالی ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا
و انصرنا علی القوم الکافرین رطب اللسان بودند و از عالم بالا ندای
ندای نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین بگوش می شنودند
و بر اشرار کفار جوق جوق پیش آمده ابراز گرفتن رخنها سینه سپر میکردند



وو غار از کمال تهور واقتدار بمدارج معارج ضرب کارزار رسانیده واز آمدن
وخود شهود کفار بجوی که در آتش جنگ وپیکار براو وخته منجنیقهای آتش بار وتوپهای
صاعق آثار از یکدیگر کشاده میدادند وشیران بیشه شجاعت وپلنگان قله جلادت
وازو فور مردانگی دست طمع بکمر بسته جون اکسندر از کمال جلدی تاج اکلیل
از فرق بهرام خونخوار آشام بردند **نظم** همه شیرطبان رایجا آورند
سر دشمنان زیر پا آورند ٭ ربایند از بزم جم جام را ٭ ستانند اکلیل
بهرام را ٭ خروشند رانگونه روز مصاف ٭ کزان پیچ اوازه در کوه قاف
بوشم پهچنین کون افسرده پای ٭ کنند انچه باکه کنند کهربای ٭ بموجب حکم جهان مطاع
واعدو الهم ما استطعتم من قوت فوج فوج بریکدیگر مسابقت مینمودند
وسرور سرکشنده خود را به برجهای اقرب توپها شکاف برج ودیوار آن حصار
رفیع الاطراف شن بیده ومیرسانیده واران کروه انبوه جماعه مانند چوکان
تیرخورده سر ودیده بطعن نیزه وضرب شمشیر راه دخول بر مبارزان مسدود
میکردانیدند توب اندازان تیراز هر کمان وسنگ تفرقه در یلک
گریزان انداخته آتش مجادله ومحاربه برمی افروختند واز جوش وشت
اوای رعدها ودر پوزلزله تسخیر وبنیل اعدا افکنده خرمن حیات ایشان را بصاعقه قهر ...

قلعه قطر ماه را میسوختند **نظم** گرفت آتش کین همین ولیبار ٭ زمین
پر غبار آسمان پر شرار ٭ ازان خیل واعدا مشوش همه ٭ جو اهل جهنم
در آتش همه ٭ زدود وشرار تفنگهای جنگ ٭ کمانها جو قوس قزح رنگ رنگ
تا آنکه سه بازو زرین منوال کذشته وفقین لحظه از جنگ وجدل نیاسوده
وانچه آن روبه صفتان بسر انکشت حیله وتدبیر می بستند شیران بیشه ولاوری
بقوت پنجه دلاوری میکشودند تا آخر شب سه شنبه بیست پنجم شعبان المعظم
سنه ٩٧٥ بمقتضای فحوای لا یکفون عن وجوههم النار ولا عن ظهورهم ولا هم
ینصرون توالی سنگهای آتشین وتعاقب توپهای آهنین دفعه دفعه بروجه
روی نمود بر طبق مواد بل تأتیهم بغتة فتبهتهم فلا یستطیعون ردها ولا هم
ینظرون گروه مخذول العاقبه را تاب دفع وطاقت آن نبود درین حالت
ساعت بساعت منادی غیبی ندای ان تنصروا الله ینصرکم ویثبت اقدامکم
بسامع علیه میرسانید ولحظه بلحظه ملهم آسمانی بشارت فرخنده الآن نفر الله
قریب مسموع میکردانید مبارزان کینه شمار ودلاوران خنجر گذار کمر
بخون اعدای ایشان ازغایت خون ریزی تا کمر در خون نشسته بودند یکبار
حمله نموده بر پشتهای سراپای آن بدبختان صدجهان ساخته بحدی که نیزه وبازو ...

غالب اعدند واکثری برابر بالا یکدیگر بضرب حسام خون آشام دیر دار ...
شهب التیام انداخته از کشتها هر جا پشتها ساخته اند وبقیة السیف
کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة گریخته بهر سو میدویدند ...
وبیش انداخته بسنان نیزه جان ستان جوک اسفل میرسانیدند وچون
کوکب فتح واقبال از مطلع فضل وافضال حضرت ملک متعال جلت
الاؤه وعمت نعماؤه از افق کرامت وما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم
طلوع نموده جمیع عساکر فیروزی مآثر بقلعه در آمدند برحسب فرمان واجب
الاذعان اقتلوا المشرکین کافه تمامی مردان آن متمردان را هر جا دو سه پیدا
وسه صد نفر جمع شده جنگ میکردند بقتل رسانیده اند زنان وفرزندان
ایشان را اسیر کردند وبموجب وعده وعدکم الله مغانم کثیره تأخذونها اموال
وغنایم بیشمار از نقد وجنس بدست در آوردند فقطع دابر القوم الذین
ظلموا والحمد لله رب العالمین می باید که شرافت مآب عمدة الملک
رکن السلطنة القاهره عضد الدولة الباهره موتمن الخلافة الزاهره
قدوة الاماجد الخواقین فی الزمان عارج معارج الایالة والرفعة بین
الاقران مخلص خان سپهسالار ...

... شکر جلادت ودستور مبارز آیین میر محمد خان بهادر وشرافت مآب عمدة
الملک رکن السلطنة القاهر عضد الدولت الباهر یمین الحضرت زبدة
المخلصین نخبة الدوران لایق الاعتبار والاحسان فارس میدان مبارزت
ودستور قطب الدین محمد خان بهادر وباقی خوانین عظام وسلاطین کرام
مع زمره سادات صاحب السعادات وعلمای افادت مآب مشایخ
کرام کبار وقضات شریعت شعار وسایر اصول واعیان وعموم مقیمان وموطنان
وچودریان وقانونگویان ورعایا ومزارعان سرکار پنجاب علی تفاوت درجاتهم
ومراتبهم طبقاتهم بدین بشارت فرخنده اشارت این فتحنامه مقدمه فتوحات
گرامی است مبتهج ومسرور گشته سجدات شکر نامحصور از حضور بجا آورند
ودر اوقات طیبه ومکان اجابت وعواقب برعای بقای ذات خجسته
صفات وثبات دولت فرخنده سمات ومزید توفیق ما برادای مراسم جهاد
وغزوات وجمیع طاعات وعبادات ووظایف خیرات ومبرات اشتغال نموده
مترصد باشند که یوما فیوما ابواب فتح وفیروزی ونصرت وبهروزی
بچهره دولت وجهه حشمت ما مفتوح ومکشوف گردد وچون بعد از انتظام
مهام ولایت چیتور رعنا ...



بیت اسب دولت زیرران چتر ظفر بالای سر ❊ فتح و نصرت پیش و پس عون الهی راهبر ❊ والّت الله تعالی درین جنب رود بمقر خلافت نزول اجلال میفرمائیم آن رکن السلطنه خاطر اشرف متوجه انتظام احوال ستوده مآل خود حصول آمال تمامی و دولتخواهان دانسته حکونگی حالات و واقعات را پیوسته عرضه داشت مینموده باشند و مدعای هر بوده باشد معروض گرداند هر اشرف اجابت قبول و مقرون و موصول خواهد گشت کتبت بالامر العالی خلد نفاذه و لازال مطاعا فی مقام الاجمیر عاه شهر رمضان المبارک سنه ۹۷۵ فقرات بیمن تائید حضرت الهی صورت کم فیئة قلیلة غلبة فیئة کثیرة باذن الله بظهور آمده عقد جمعیت ایشان پریشان شده و عنان عزیمت بدست هزیمت داده قرار بر فرار اختیار کرده و بهادران لشکر فیروزی اثر دنبال ایشان کرده و جهت اخذ الجهاد و غنیمت متفرق گشته بکمیت عدد بسیار کم بود و در میان سپاهی بودند کثرت کشیدند چنانچه دشمن و دوست چون مغزو پوست بهم پیوسته اند و خویش از بیگانه تمیز نتوانستند بالجمله جهات اجتماع

و یقین از هم فروریخته صورت التیام خبر یافت و از این عنان معاودت از معرکه اقبال و خصومت مصروف داشته رایات عالیه بطرف بسطام عزیمت فرموده مخالف سرعت سیر از دو باد استعاره کرده تا مقام هرات در هیچ منزل توقف ننموده الماء بحاله و الرجل بحاله تا در بولا اثر آتش ظلم آن جماعه که دود از دودمان رعایای و عجزه بر آورده بودند بر صفحات روزگار نقش پذیر گشت مصرع رعایای مسکین به تنگ اندر اند ❊ ز تنگی بکام نهنگ اندر اند مرحمت جبلی مقتضی ایام مهام ایشان گشته بر ذمه همت شاهانه واجب و لازم گشته که تدارک این حادثه فرمائیم و ایشان نیز با سپاه فراوان اظهار جلدی نموده تا حدود جاجرم پیش آمده و چون اثر خوف صدمات بهادرانه در سابق العیان و صریح مشاهده نموده بودند در ضمایر ایشان متمکن بود صورت فقذف فی قلوبهم الرعب بظهور آمد مصرع چو اکه لب ریز گشت میل بسیار لا جمعیت سپاه خود از هم گسسته بود تا معدود چند بطرف بیابان وجوز بمقر معهود و مفر مالوف ایشان بعد گریخته و بمقتضی طبیعت

وعلت حسیب باسباع و ریزن گشته و طبقات بنی آدم از پاس افتراس انسان امان یافته در سایه عدالت ما که مظهر لطف و محض مرحمت نامتناهی است بحظ وافی و نصیب وافر بهره و رشده اند امید بلطایف کرم سبحانه آنست که اسباب جمعیت و حضور و موجبات رفاهیت و سرور روز بروز در تضاعف و ترقه باشد و لوازم شکر این مواهب و وظایف صدقات و مواجب نذورات بتقدیم رسانیده جنود دعوات استجابت آیات همعنان قوافل لیل و نهار و همرکاب رواحل عشی و الابکار گردانند انه علی ذلک قدیر و بالاجابة جدیر و ازینجهت عامه برایا را انواع بهجت و استبشار روزی شده و پرتو انوار اقبال و رفاه حال بر ساحت آمال کافه طوایف یافته مردم دعاگو و ثناخوان روی با وطان خود نهاده اند و ابواب حضور و سرور بر روی روزگار خود گشاده اند الحمد لله علی نعمائه و الشکر علی آلائه می باید که بنوید این فتح نامه مسرور و شادان گشته وظایف شکر و سپاس الهی بتقدیم رسانند و از حضور و فراغت از حضرت

صباح با منت تواتر فتوحات عام امیلت نموده مترصد اجابت باشد و خاطر اشرف متوجه انتظام احوال حصول آمال خود داشته فقرات تهنیه و تهدید تا آنکه در بولا بعرض رسید که ابن قدوه سلاطین عباس و فاق بصر نفاق اختلال داده و ابواب تعاند را بکلید نقض گشاده و در بعض از ممالک محروسه خلل انداخته و لوای خلافت را بر افراشته لاجرم عنان عزیمت بداعیه الطغای نایره طغیان او مصروف و معطوف فرمودیم و در توجه مسارعت کرده با سپاهی از ذرات افتاب از شمار افزون و لشکری مانند قطرات سحاب از احصای استیفا بیرون مراحل و منازل را مطوی نمودیم و او نیز با استعداد تمام توجه نموده در فلان محل تقارب فریقین دست داد و از طرفین میسره و میمنه و قلب و جناح مرتب داشته مبارزان معرکه هیجا و شجعان میدان وغا مستعد جنگ و پیکار گشتند مقارن این حال بعضی از عزیزان فلان و فلان بملازمت همایون آمده معروض داشتند فرمان امالت حکومت جهر از ابر و فطرت طینت صافی طوبت ما با طاعت فرمان واجب



الاوغان و بالوالدین احسان و ذوی القربی تخمیر یافته و از منشای خلعت جبلت فی جبلت ما بمتابعت مثال حمیتال و آت ذی القربی حقه شکافته همگی همت والاساس و تمامی نهمت خورشید اقتباس مصروف و معطوف بران بوده و همت جمعی از باهی مناهج قرابت و خویشی و برخی از سالکان مسالک عقیدت و خیر اندیشی که نسبت بذات اقدس همایون و عنصر فرخنده سمات روزافزون ثابت و حاصل داشته باشند و از لمعات کواکب طالع خجسته مطالع بمنازل قرب ذوی الارحام که باعث حصول مارب و مرام است رسیده در میدان نظایر و اشباه لوای افتخار و استظهار فراشته باشد بحسن توفیق مفاخر نامی را خیمه آن ساخته و بلطف قاید ماثر سامی را بانتظام آن پرداخته بصنایف هدایات و آلاف عنایات امتیاز و اختصاص یابند و بدستیاری عواطف کامله و یامروی معاطف شامله فراز قصر آمانی و آمال تحت بخت جه بر همگنان محقق است که اساس خلافت خواقین کامکار بر عایم وجود اقارب حمیده اطوار ممهد است و بنیان سلطنت

سلاطین بصفت شعار بعوایم وجود خواهی ناعدار مشید و استظهار لهار عدل و انصاف در اطراف و اکناف بمساعی جمیله دولتخواهان وفاکیش میسر است و ازاله ظلمت جور و اعتساف و انتساف ارقاف تا قاف طمعان سواعی جزیله مخلصان خیر اندیش منصور طراوت گذار ممالک از عمام حمصام اقارب فریدون فرجسم توان داشت و در نزاهت ازار مسالک باشعه اظهار اجتهاد عشایر جمشید اثر دیده مشاهده توان گماشت و مصداق این مقال احوال مسعود الفعال عمدة اقربای عالیشان نقاوه اخلای متعالی مکان نظام الدوله السلطانیه عصام الملة الخاقانی مخلص خیرخواه یکه و کاه خالصا مخلصا کما یرضاه صاحب الاحتشام عالیشان واجب الاحترام صدر مکان مستحق اصناف رعایات پادشاهی حاجی الحرمین الشریفین بتوفیق کبریای معز الدین ملافت که این خصایل از همگنان ممتاز است و بدین شمایل هر توان سرفراز چه از ناصیه احوالش بحال فرخنده فال این ثبت و آنی مزین است و منشور امالش بتوقیع وقیع این حسب کافی معنون از نظام مهد رضاع تا اکنون که از عهد ارتفاع کوکب دولت بیضا

شعاع است و از مبادی ظهور هلال پیکر فال همایون تا الحال که هنگام بدر منظر ساعات اتصال است رخسار آرزو و چهره امل غیر از صهبای وفاق و وفای وجه فایض الجود مانی افروخت خصایص بواسطه این مناسبات و نسبت این مرابطات از استیلای اغیار رخت اثار و اضداد عداوت شعار با صناف عقوبت و ابتلا مبتلا گردید مختصر مقال که تمام اوقات شباب و همگی ایام جوانی او که بهترین اوان زندگانی و خوبترین اوضاع شادمانی است قباسا قرب قرنی میشود در محنتهای گوناگون و تعتهای بیرون از حیز چند و چون که از کمال صعوبت و تحمل عشری از معشار آن حوصله طاقت بشری بیرون بود مصروف گردید و خدا که نقد اخلاص او را از هرچه در بوته ریاضت باتش عقوبت در کوره مشقت مشتعله محنت بیشتر گدازش دادند از غل و غش نفاق و نقار و عدم ثبات و وقار پاک تر و خالص تر بیرون آمد لاجرم بر محک امتحان کامل العیار ظاهر شد سکه رواج قبول مقبول گردیده در میان ارباب وفا و حقیقت و اصحاب صفا و طریقت افسر صفت سرافرازی یافت و پرتو انوار انواع اعتماد و اعتقاد بوسیله

ان شیوه رضیه و شیمه مرضیه بر وجنات احوالش تافت و چون لبعد العهد و البعهد مسطور گشت ندای جان فزای ولیطوفوا بالبیت العتیق را تلقی نموده متوجه حرمین الشریفین زادهما الله مهابة و کرامة گشت و فاتحه ولله علی الناس حج البیت و اذا قضیتم جهة بعض امور که شرح آن موجب تطویل کلام است درباره آن نظام الملک الحضرت شنوده و همت مرکز اعیان و جمهور ساکنان و عموم متوطنان سرکار و محال مذکوره حسب الفرمان جهان مطاع آفتاب شعاع فلک ارتفاع مقرر دانسته از مضمون صدر عدول و انحراف نورزند و بجار ملجار حاضر شده کمال متابعت و اطاعت بجا آورند و احداثی که واقع شده باشد و کماشتهای او رفع نمایند و مرفه الحال و آسوده و فارغ البال بوده بدعای دوام دولت روزافزون و احسان پادشاهی امیدوار بوده در تکثیر زراعت و عمارت سعی بلیغ بتقدیم رسانند و موما الیه نیز در امور مرجوعه در رفاهیت رعایا و برانداختن و مستاصل ساختن اهل فتنه و فساد و امنیت راهها و جمعیت خاطر مترددین خیابان سعی نماید که یوما فیوما آثار نیکنامی او بظهور رسیده باشد و در عهده دانسته از مضمون صدر در نگذرند و تخلف نکنند و چون بتوقیع وقیع رفیع منیع اشرف اقدس اعلی مزین و محلی گردد



اعتماد و عنایت کتب بالامر العالی علاه نفاذه و لا زال مطاعه فرمان ...
در نیوقت فرمان عالیشان سعادت نشان شرف صدور و عز اصدار یافت
که منصب جلیل القدر افتائی ولایت تته که سابقا بمخدوم داود و غیره متعلق بجهة
والحال بمجان دستور بر ایشان مفوض و متعلق باشد تا در محاکمات
و مخاصمات بین المخاصمین از روی حق بینی و خداترسی موافق شرع
مبین متین و دین متین احمد مرسل فتوی داده بنوعی نمایند که در محکمه روز جزا
از عهدهٔ جواب او بیرون توانند آمد می باید که حکام و عمال و جاگیرداران
و کروریان حال و استقبال و اهالی و موالی و وضیع و شریف و جمهور سکنه
و عموم متوطنه آن سرکار ایشان را مفتی خود دانسته در لوازم امر مذکور بایشان
رجوع نمایند و جمیع صکوک و سجلات و تمامی خطوط و قبالات را
بخط و مهر ایشان معتبر شناسند تحریر فی تاریخ غره خورداد الهی سنه
فرمان عدل زمره خاندان سلطنت و فرقه دودمان خلافت و اصول شجره
کیانی و فروع دوحه خسروانی از برادران خلافت و اقبال و انجال سعادتمند
و فرزندان اعزاز جمند و امرای ظفر قرین نصرت مآل و ارکان دولت
ابد اتصال و صدور صدر نشین و وزرای کفایت آئین و ارباب مراتب

و درجات و اصحاب احتشامات و توامانات با اعلام مسالک و اشراف
ممالک از جماهیر نقبا و مشایخ و علما و سکنه مساکن و متوطنه مواطن و عامه
رعایا و کافه برایا بدانند که چون همت مشکور خسروانه با صغار مسئول
درماندگان صرف نمودن جهد مستطاع پادشاهانه و در انجاح آمال فروماندگان
تقدم فرمودن از موجبات دوام دولت و مقتضیات ازدیاد مواد رفعت
دنیا و آخرت قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من اعطاه الله ملکه
علی عباده ثم عدل علیهم مد الله تعالی عمره و اذا انصف ضعیفهم من
قویهم قوی رتبه سبحانه ... هر دوام تر دولت قوی عدل تو زانکه
بر نگردند زهم تا باید عدل و دوام ... لاجرم رعایت مقتضای عدل
و داد در باب غورسی متظلمان و دادخواهان واجب و لازم دانسته
همگی همت همایون مصروف متعلق ماست که پیوسته معلومات تفحص
اوضاع مظلومان و استکشاف احوال مستضعفان و محتاجان
ممهد گردد و در همه وقت راه دادخواه گشوده و استماع سخن هم یافتگان قطع
و فصل کلیات و جزویات ایشان بواجهی و خواه عاجز جانی بظهور
انجامد بنا علی ذلک عمدة الملک الخاقانیه امین الدوله سلطانیه

خواجه قوام الدین که سابق در شرم امتیاز و انزمنی نوع گرامی در باب شقوق
نسبت عالیه و فنون حسب متعال از السنه و افواه مشاهیر وقت
بمسامع جلال پیوسته بود و مبنی صحت و ثبوت آن آنکه از مبادی حالت او پیوند
بمناظم امور ملک و ملت ضروریات دین و دولت بر وجهی که ملاحظه مصلحت
مسلمانان و استسلام کما هی احوال زیردستان تواند بود میپرداخت وهمی پردازد
چنانکه الیوم در موقف همایون سلطانی بواسطه کمال کفایت و کاردانی
از مرتبه وزارت که مستتبع اشرف دیوان بدرجه رفیع امارت مستصاعد
گشته رجوع تمامت امور و کارسازی طبقات جمهور است مع ذلک
در خلال این اوقات مقرر شد که متعهد پرسش دادخواهان و فریادرسی
محتاجان و مظلومان بوده قطع و فصل مهمات ایشان از العزم
ثاقب و رای صایب از ذخایر مثوبات اخروی و جلایل فتوحات
دنیوی داند و از انجمله بر صورت که عرض آن واجب شناسد چشم تقبضه
الوقت بذروه عرض رساند و معتمد الدوله مشار الیه بملاحظه مزید احتیاط
و استحکام که از لوازم احوال مجسته مال اوست و ضبط و ربط
آن مهمات خیرانجام هر آئینه مستدعی قوام عالم و نظام امور

جز او هم تواند بود استدعای حضور اعاظم اشرف یکی از شاهزادگان
ابرار و جمعی از امنا و صاحب خبرت که در سرانجام معظمات این شغل
خطیر سزاوار این کار باشند واجب دانسته برحسب التماس او حکم
قضا امضای سلطانی بر توجه نفاذ پیوست که سلطنت مآب ابوا
انتساب اعتضاد الدوله غیاث الدین فلان که برادر ... در جمیع امور ملتزم
ارجمند و سعادت یار بر دوام روز بروز در آن مجلس خیر شرف قدوم ارزانی داشته
بدان شکل که شرح کفایت مهمات عجزه و مستضعفان از وفور اهتمام
بظهور رساند یوما فیوما در تضاعف این احوال در آن مجلس رفیع الدرجات
یکی از صدور شرح الصدور قضات شریعت سمات و منشیان و بخشیان
با هر ماهر واقف و حاضر باشند و از یساولان و پیاده روان درگاه
ممالک پناه جهل نفر دیگر جهت تردد کارگذاری طریق ازدحام و جمعیت
سلوک دارند تا قطع مهمات و کفایت ضروریات هیچ یک
از دادخواهان جهان بیداد و ستم رسیدگان عالم کون و فساد در عقده
اهمال و امهال نماید و سبیل همگنان و فقهم الله سبحانه لاشاعه مآثر
الخیر و البر آنکه برحسب فرموده که در قبضه نفاذ حکم قضا دارد و مقرر داشته



قدم ارادت از دایره امتثال و فرمان برداری بیرون ننهند تا غبار حیف و تعدی از صفحات صحایف ایام سترده گشته و از سر ولد خود ایشان صورت مراقبت و نیکو کاری بنوعی منظور نظر اعتبار خواهد داشت که هر یک از ایشان در عقیدت و اعتقاد در دامن سرزمه ظالم نخواهد زد از روی استظهار و امیدواری بفحوای این نظم کهتر و مِنَ اللّٰهِ الإِعانَةُ والتأیید

جون بمقتضای فحوای اِنَّ اللّٰهَ یَأمُرُکُم بِالعَدلِ والإِحسان همگی همت همایون بر اسباب و آثار خیرات و حسنات مقصور گشته در قلع و قمع مبانی حیف و تعدی از جمیع رعایا که ودایع الهی اند افاضت انوار عدالت ابد پیوند تمام می‌کرده و از جمله در خلال احوال فلان نام شخص فساد انگیز بعرض رسانیده بر بعضی از اهالی محال خواجه فلان حجز فلان و فلان طرح تعزیر انداخت تحصیل آن از جهات خواجه مشار الیه مبلغهای کلی بطریق امانت در خانه ایشان بوده اولا امرای عظام با ستکشاف آن جهات اشارت نموده و ثانیا فرزند ارجمند سعادت یار منظور نظر عنایت آفریدگار معز السلطنة والدنیا والدین مظفر حسین بهادر ابقاه اللّٰه تعالی فی ظلال الدولة السلطنة بتحقیق حقیقت این صورت التفات تمام بظهور آورد و بعد از

ملاحظه اکه عیاذا باللّٰه صورت حیف و ظلم من المبدأ الی الغایت جوامع ضمیر آفتاب تاثیر پادشاهانه از تجویز مثل اینصورت منصرف و منحرف گذا بوده و قوع نیافته بنظر مرحمت تدریج بر ساحت پرسش آن مهم انداخته غایت امانت و دیانت چنانچه فاعل مستمر و زمان دولت قاهره است ظاهر فرمودیم والحق بعد از تحقیق مقدمات آن بالهام آسمانی در خاطر همایون خاقانی جنان سانح گشته که آن شخص مفسد تعرض و طمع که از آن جماعه داشته بنسبت ایشان صورت کذب و افترا بظهور آورده اکنون توفیق سبحانی رقم بخشش و بخشایش بر صحیفه احوال الجماعه کشیده حکم مطاع لازم الاتباع ارزانی داشتیم که بسبب آن تهمت لا واقع هیچکس مزاحم و متعرض آن جماعه نگردیده داور او درین باب آرند نوع طلب و طمع معاف و مسلم دانند باید که حسب الحکم اشرف اقدس معلی همایون عمل نموده از مقتضای فرمان واجب الاذعان تجاوز ننمایند درین باب قدغن لازم دانند فرمان منصب قضا

چون اختیار حکم محکمه قضا و قدر و اقتضای حکمت موجد خوب و قدر بر حسب مواد معلا اِنّا کُلَّ شَیءٍ خَلَقناهُ بِقَدَر ارکان مبانی

دار القضا و عدالت مادام مطلع آفتاب درخشان اِنَّ اللّٰهَ یَأمُرُکُم بِالعَدلِ والإِحسان بجهت رعایت شرع و امتثال احکام جه اصل و جه فرع ازواج سپهر چنبری و ذروه فلک مشتری گذرانیده قاضی القضات والسلطان ابداع و ایجاد و کافی الکفات دار الملک مهر عالم کون و فساد اعنی قدرت شامله واللّٰه رئوف بالعباد بتجلی دولت معلت مادام توقیع وقیع در ریک بخلق ما یشاء و یختار مزین و مشرف است بمهر خاتم سعادت رقم اِنّا جَعَلناکَ خَلیفَةً فِی الأَرضِ فَاحکُم بَینَ النّاسِ بِالحَقّ مختوم گردیده لا معقب لحکمه ولا راد بقضایه لاجرم بین این مواهب جلیل المناقب در مجلس مرافعه امور کاینات روزنامچه عمر هر مدعی و معاند سجل الکتب السجل الکتب در نور دیده اند و بر صورت دعوی خصم جاحد خط بطلان و نقصان کشیده و سال قضا مضا را که قاضی مرافعه البلده طیبه خلافت بتشریح محکمه نصفت و عدالت است و در درگاه قاضی الحاجات بگواهی شهود عدول بروی احسان بنوعی اثبات نامه که امتثال حکم بر کافه امم و قاطبه بنی آدم واجب و لازم است پس در هر آینه در امضای این عاطفه و ادای حق این عارفه

تشیید مبانی شریعت نبوی و تزیین مبانی ملت مصطفوی بر ذمت همت عالی نهمت که وکیل مطلق مهام جمهور انام است از فرایض تواند بود و در تمهید مناهج اسلام و ابقاء ماثر شرایع احمدی علیه الصلوة والسلام سعی تمام باید نمود و از امهات شوارع این مسالک و معظمات قواعد این مناسک آنست که اموال و دمار و لهیه ضیع و شریف و عبید و اصیل اهل دین و امت حضرت سید المرسلین قد ببرده ضیافت پیشوایان ملت بیضا که عبارت از علماء اعلام و قضات محکمه اسلام اند محفوظ و مصون مانند و چون در فضای جوف کردون و عرصه ربع مسکون دار السلطنه هرات که سواد اعظم و اشرف اماکن عالم است و مجتهد عالم قدیم او را جنبات اِرَمَ ذاتِ العِمادِ الَّتی لَم یُخلَق مِثلُها فِی البِلاد فتوی داده هر آینه در ساحت جنت نشین تفویض مناصب رفیع المراتب شرعیه از رتبه معلای قضا و پایه والای افتا در چنین کشور بعالم و دیندار و عامل شریعت شعار لایق تواند بود که صحایف دانشوری و جراید فضایل گستری را بالواح ثابت الحاج اعلم ما لا تعلموا مذهب کردیده باشد و نقوش و صور اعمال و محاسن افعال را



بسکه دار العدل فاذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل رسانیده
بعد از استقرار مقام و تمتع بی غایت در انجام ظهور این فضایل مستو
شمایل محموده در ذات لازم البرکات قدسی صفات عالیجناب سیادت
مآب افادت ایاب افاضل پناه معالی دستگاه افضل العلمای
والفضلای والاشراف واقدم البلغای والعرمانی الاتجار والاطراف
ومقدم مستجمع العیون العقلیه حاوی اصناف العلوم الشرعیة والنقلیه
المؤید من عند الله المهیمن ذوی الیمین سید اختیار الملة
الشریفة والدین والدین حسن ادام الله تعالی ظلال معالیه موجود بود
جامعیت این معانی از فطرت با خبرت الجناب معالی مآب
جلوه ظهور میمون و شقه علم سعادت برجم و علم ما لم یکن تعلم
نقوش سلسلة الذهب انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت ویطهرکم تطهیرا مزین داشت و در هیدای نسب کل حسب ونسب
تنقطع یوم القیمة الا حسبی و نسبی لوای عالم آرای کل تقی ونقی الی می افراشت
بر ذمت همت عالی نهمت لازم نمود که رجوع امر رفیع القدر قضا و تفویض
شغل شریف الاثار اقبال و اقضی القضاتی دار السلطنه مذکور و لوازم

و لواحق و مضافات و منسوبات آن بعالیجناب افادت مآب مشار الیه
عنایت فرمائیم تا چنانچه از حسن فراست و عین کیاست جناب مشار الیه
موافق هر صورتی در آئینه صافی خاطر انجلا پذیرش چهره گشاید این
امور القضی بخشد و اموال و مال مسلمانان در کنف جد و اجتهاد او
حقوق عباد الله از ارباب عناد بازستانند و مرات ارشاد و شد در
از سوایب زنگ کدورت و فساد پاک گردانند و فصل دعاوی و خصومات
وقطع قضایا و مرافعات را برای و رویت خود مفوض دانسته اجرای
حدود و تعزیرات و دفع مواد منهیات و منکرات نماید و عقود و انکحه
مع الولی و بلا ولی و قسمت ترکات و کتابت صکوک و سجلات و
محافظت اموال غیب و بلاوارث و مجانین و سفها و ایتام و نصب
وصایا و قوام و تعدیل اوران و زراع و تکمیل و تحقیق حال کتاب
خطوط شرعیه و تفتیش احوال وکلا و ائمه مساجد و موذنان و عزل و نصب
ایشان کماینبغی من کان و سایر جمیع اعمال شرعیه اشتغال بنماید
متعلق بجناب مومی الیه باشد می باید که جناب مشار الیه را اقضی
القضات و حاکم امور شرعیه دانسته بعد الیوم در احکام و مسایل شرعی

از دیوان انشاء نویسند اسم سامی و نام نامی جناب مرحومی الیه را لقب
اقضی القضات موشح داشته احکام و اوامر و نواهی ایشان را بلاریب
در دایره شرع از مصون نقصان و عیب مبرا خواهد بود مطیع و منقاد
بوده نافذ و معین دانند و فتاوی و صور دعاوی را بنظر اصحاب
مجران جناب در آورده بمهر ایشان رسانند و جهت در تنقیح اقوال و تصحیح روایات
از قران و امثال هر سر آمد هر روایت را بمهر صحت و قوت یافته بدان عمل
نماید انرا معتبر شناسند و آنشان را ماذون باستخلاف دانسته
شرایط احترام و اکرام ایشان بجا آورند مقرر است که مناهج احوال
و مسالک افعال جناب مشار الیه از غبار میل و درد و دار و سمت علاهت
به خلل و قصور خواهد بود و در جمیع احوال و تمامی افعال و اقوال توافق و انطباق
با ثار انوار عدالت و نصفت مالازم خواهد داشت و خاطر عاطر در مهام
انام به تبیین و تشخیص حق از باطل خواهد گماشت سبیل فرزندان کامکار
و امرای نامدار و صدور با احترام و وزرای عالیمقام و مجاری سلطنه
ارجمند و نوکب سده فلک پیوند و متصدیان اعمال سلطانی و مباشران
اشغال دیوانی آنکه اعزاز و اکرام و تبجیل و احترام جناب مشار الیه را از لوازم

از مواجب دانسته در همه حال و ست فعدی ایشان مراد را اعتراف امر
شغل قویم و امر جسیم قوی و مطلق دانسته و دقیقه از دقایق امداد
و اعانت جناب مشار الیه نامرعی نگذارند و متابعت امر و نواهی ایشان
که بی شبهه بر قواعد شرع متین منطبق خواهد بود بر ذمت خود واجب
شمارند و چون بواجبی بدین امر جلیل القدر مواظبت کند هر ساله
نواب و بوان اعلی مبلغ و مقدار فلان برسم وظیفه بجناب به
انکسار بدیت را رسانند و جهت آن را در ولایت فلان بر گشتر
جهت مبلغ و مقدار مذکور را از توجهات انجا حساب نموده بر بازیافت
نقصان رجوع نمایند اگر صاحب جمع سال از محلی دیگر باید داد
از خارج جوالاصول باشد دهد و ایلچیان و تواچیان الاوغان ایشان را
نگرانند و در منازل ایشان نزول نمایند و شکوه و شکایت ایشان را
مؤثر دانند و چون بتوقیع رفیع منیع اشرف اعلی مزین گردد اعتماد نمایند
منصدیان مهمات امور فلان عموما و متوطنان
ولایت فلان خصوصا احسن الله احوالهم بدانند که بر مقتضای
نص قطع و حکم یقین الا ان حزب الله هم الغالبون آیات



فتح و فیروزی و رایات ظفر و بهروزی مخصوص والیان کشور دین
و مقارن پروان احکام رب العالمین و سنت المرحبان جاری
گوهر صاحب توفیق کامکار در اعلای اعلام اسلام و احکام رسول
علیه السلام مساعی جلیله جمیله بتقدیم رسانند و بحکم اذا جاء
الحق و زهق الباطل بر اهل جور و طغیان و ظلم و عدوان شرف
تفوق و تسلط یابد سر سبزی نهال سعادت باغ دهر با جویبار
شرع مطهر طمع مدار و لله الحمد و المنه بر وفق اشارت الدین
اس و الملک حارس و ما لا اس له فهو مهدوم و ما لا حارس له
فهو ضایع همگی همت خسروانه و تمامی نهمت پادشاهانه مصروف و معطوف
بر آنست که در تقویت دین حق و رعایت مصالح خلق هیچ دقیقه
موقوف و نامرعی نگذاریم تا موجب آن ینصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم
روز بروز قواعد دولت و بختیاری و قوایم خلافت و شهریاری استحکام
دیگر گیرد و انتظام بهتر پذیرد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله
ذو الفضل العظیم و از جمله نظایر و اشباه صورت خوارج و ملاحده است
که درین وقت از ملحدین الا انهم هم المفسدون بمسامع جلال ما رسید

در بعض مواطن و مساکن آن حدود و نواحی جلی برگشته روزگار سر رشته ثواب
از دست داده قدم در راه خطا نهاده اند و مبتدعات رسوم خروج و الحاد
صورت انهدام بقواعد عقاید اسلام راه داده بجلال احدیه و کبریا
نایره سیاست پادشاهانه بنوع در التهاب و اشتعال است
که از شرایس سطوت ان تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق
الارض و تخر الجبال از آنست اگر بعد از احوال
نفس مبارک عنان عزیمت بصوب تمکین این و امیه معطوف
فرمایم در رکاب همایون تجلیل این ماده رنجه آریم و اگر عیاذا بالله
نسمه از صورت ثبوت بوقوع پیوندد بحکم نص قاطع انا من المجرمین
منتقمون بر تیغ آتش بار آبجیات ایشان را تیره گردانیم و شعله
خشم و سیاست و مار از روزگار مدبران خاکسار بر آوریم بنوعی که آثار
آن تا انقراض جهان بر لوح زمان باقی نماند و ما النصر الا من عند الله
العزیز الحکیم بنا بر وفور اهتمام بر شایبه مکنت و تاخیر بکفایت
این مهم خطیر متعلق علی الفور جناب سیادت مآب شریعت
انتساب مولانا مرتضی اعظم حاوی متعالی العلوم الاتم بقیه اعاظم

اولاد سید المرسلین مولانا معز الشریعه و الدین شیخ حسن ادام الله
تعالی میامنه را که نفس او بزیور علوم و سیادت مزین است
و جوهر آیینه ضمیر بصیقل زهد و هدایت روشن و لا محاله محل
اعتماد و وثوق عظایم امور و جلایل اشغال گشته جهت تحقیق و تفحص
القضایا منصب شریعت القدر قضا بلده فلان و توابع بسیادت
و شریعت مآب مومی الیه مفوض فرموده بر سبیل استعجال متوجه گردانیم
تا بر وجهی که از کمال ضبط و دیانت او متوقع و منتظر است قدم بشوق
و دیانت در حرم امانت العالم و امین الله فی الارض نهد و نقد
عقاید دینی و اعمال یقینی هر یک بر محک نیر امتحان نموده بمقدار
عیار مکشوف بصیرت و اعتبار گرداند و فرق حق از باطل
نموده جمعی که مستحق قتل شرعی باشند به سقدار ولایت سپارد و
تا او به پایه سریر اعلی رسته و بعضی که شایسته اخراج باشند نیز به
سقدار سپرده کیفیت را عرضه داشت نماید تا حکم او بنفاذ پیوندد و سایر
مبتدعان و متمردان که مستوجب تعزیر و تشهیر باشند بر مقتضای
شرع شریف اجرای حدود نماید و بهر موضع و مقام که نزول کند منع

و زجر ظالمان و فاسقان و قلع و قمع فاسدان و مبتدعان
از واجبات دانسته ایشان را از جهالت شرک و طغیان و ضلالت
کفر و کفران برهاند و اگر کسی در خوانق و مدارس و سایر بقاع خیر بخلاف
شرط واقف ساکن شده باشد اخراج کند و تفحص رقبات اوقاف
نموده آنچه بغیر حق تصرف نموده باشند متخلص نموده بمتولی شرعی سپارد
تا بعمل عمارت آورد و سبیل همگنان آنکه قاضی مشار الیه من حیث
الاستقلال متصدی این شغل خطیر دانسته تعظیم و توقیر او بجا آورده
و آنچه وی درین باب گوید متابعت و انقیاد او واجب دانند
و از هر جا و هر کس مدد و معاونت طلبد تقصیر جایز
ندارند و در هیچ راه کدخدایان و توشمالان و الاغان و محصلان
و لوکران و سلاطین و نواب و گماشتگان او سلاطین در هر باب
مطیع گرده دانسته باشند شکر و شکایت ایشان را معتبر و موثر
شناسند و هیچ یک از ین قیود و احکام مخصوص بموضع
دون موضع و مقید بوقت دون وقت ندانند بلکه در جمیع
مواضع و تمامیت اوقات مجری دانند و در عهده دانسته



لمرزمودن درنگذرند و تخلف ننمایند و منصب حکام محکمه علیه دین
و دولت و نواب سده سنیه ملک ملت لمرززمان شریعت پرور
و اقارب نصفت گستر و خواقین ذوی شوکت و سلاطین صاحب دولت
و امرای رستم اثر و صدور دین پرور و وزرای کفایت طراز و عمال ادرات
پرداز و ایلچیان درگاه خلایق پناه و محرمان بارگاه سدرت اشتباه
و اصول و اعیان و جمهور سکنه و عموم متوطنه سرکار فلان حمیت
عن الآفات و تغیر و تبدیل نداشند از خوبترین خصلتی از سنین سنیه
که مرتقیان مدارج جاه و جلال تمهید مصالح آن قیام نمایند
و مرغوبتر صنعتی از سر رشته جمیع آن فلان دولت و اقبال تشیید قواعد
آن اهتمام فرمایند ترغیب و واعی سرابر اسلام است و تقویت
مظاهر دین حضرت ملک علام چه قوام امور ملک و نظام مهام
ملت تواند و اطراز احوال شریعت و ارتفاع اعلام دولت
مثلازمان امر باموز معروف نزد مالکان ممالک شهریار از قبیل واجبات
است و ترغیب و تحریص فرق انام با طاعت و متابعت ای کان
اسلام مثل کار ناهنجار مناهج لخبار از مقوله معتبر مناسبات

الحمد لله و المنة که از وجه صدار القضای و سیع الفضای انمن اسس
بنیانه علی تقوی من الله سجل خلافت و اقبال ما بتوقیع و تطبیع تو الله
فی الحق مسجل کردید و محضر دعوی سلطنت و اجلال ما بشهادت
شاهدان ان الله یامر بالعدل و الاحسان بثبوت و تکمیل رسید
اراده خاطر و داعیه باطن و ظاهر آن بوده و هست که عموان
ریاض دولت بعلت ما بترشیح ینابیع شریعت غراطراوت
و نزاهت گیرد و همیشه بنیان حشمت بعلت ما بقوایم ملت
بیضا استحکام و التیام پذیرد و حصول این مامول و فتی میسر است
که در ولایت قاضی و بعبارت عالیمقدار تعیین فرمایم که خلایق سالک
از طریق مضیق ظلمات بعضها فوق بعض نجات داده بسعت قضاء
روح افزا ی نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء هدایت نماید
و وصول این مسئول هنگامی متصور است که در هر ناحیت
حاکم شریعت و ثار فقاهت اثار نصب نمایند که عالمیان را
از سرگشتگی بیدای گمراهی مخلص داده براه نمونی منهاج دین قویم
و شرع مستقیم الولیت و خلاص بروی روزگار ایشان کشاید

و مجرای خصایص در روایت شریعت سمات جناب افادت
مآب افاضت مناصب فقاهت ایات شریعت شعار سمو
اثار حاوی اصناف العلوم جامع انواع الفنون من المحسوس
و المفهوم سمو الفقهای بین الانام مستجمع الشرایع و الاحکام الذی
هو التابع الشرع و مطیع غیاث الدین فلان موجود است
چه تارک مباهاتش با فسر سعادت اشرا اکتساب بطبقه علیه
اولیائی تحت قبائی لایعرفهم غیری مشرف است
و قاسعه دانش بخلعت تابحت الحراظت در زمره اولوا العلم قایما
بالقسط معزز گشته و در ازمنه اباء عالی نژاد ما در ممالک محروسه قاضی
نافذ الامر بوده و بواسطه غایت تفقه و دانائی و نجابت و دیانت و دینداری
محل اعتضاد و اعتقاد نموده و ما نیز انوار این حالات و اثار این مقالات را
از جبین مبین آن شریعت مآب تفرس فرموده منصب رفیع الاقضای
قضای بلدة فلان را من حیث الانفراد و الاستقلال به و مفوض فرمودیم
که بواجبی بوجه امر شریف پرداخته صورت کلمه اجتماع التعظیم لامر الله
و الشفقة علی خلق الله را نقش بمقیت و انتباه دارد و در تحقیق

قضایای شرعیه مناهج شریعت باقدام فراست پیموده و سر و علانیه
از متابعت هوا و دعاوی ریا بکلی اعراض نماید و در استماع کلام متخاصمین
بحکم اذا اختصم الیک خصمان فسو بینهما فی اللفظ و اللحظ طریق
مساوات سپرده در تزکیه و تعدیل شهود و شرایط حث و ده اهتمام
بتقدیم رساند و در احیای مراسم امر معروف و نهی منکر و اجرای
حدود و تعذیرات و قطع و فصل دعاوی و خصومت و قسمت متروکات
و ضبط اموال غیب و ایتام و مجانین و سفها و نصب قوام
و اوصیا و عقود انکحه مع الولی و بلا ولی و وقع و رفع و زجر و منع
فسقه و فجره و اباطیل و ما یکون من هذا القبیل جهد مستطاع
مبذول داشته از مواخذت روز حساب و محاسبه یوم نطوی السماء
کطی السجل للکتب غافل و ذاهل نباشند سبیل همگنان انکه مشارالیه
را قاضی باستقلال دانسته و ظایف توقیر و تعظیم او
کما ینبغی بجا آورند و در جزوی و کلی قضایای شرعیه و معاملات دینیه
رجوع باشارت و استصواب او نمایند و هرکس از قبل خود
بامر قضا تعیین کند نایب مناب قایم مقام او دانسته اطاعت



امر و نهی او بجا آورند و لوازم این امر شریف را از هر وجه و مخصوص آن
معالی‌جناب شمرند از جوانب برین جمله روند و حسب توقیع رفیع
منیع مزین و محلی و معلی گردد اعتماد نمایند **فرمان منصب قضا** حسب الارشاد
آثار آنکه امور شریعت و تنسیق مهام ملت بیضا متوجه و مصروف است
و آثار دیانت و دانشوری و انوار فضیلت و شریعت گستری از وجنات
حالات و مقالات فضایل مآب کمالات اکتسابات فقاهت
آیات زبدة العلماء و المدرسین قدوة الصلحاء و المتورعین نظام الدین
فلان واضح و لایح و هویداست بنابران فرمان عالیشان شرف نفاذ یافت
که آن امر قضا بلده فاخره فلان و توابع اقدام نموده بلوازم و مراسم
این امر چون کتابت صکوک و سجلات و قطع و فیصل دعاوی
و خصومات و قسمت مواریث و متروکات و عقود انکحه مع الولی
و بلا ولی و تحقیق اموال غیب و ایتام و مجانین و سفها و تعیین قوام
و اوصیا ما یتعلق بها غایت سعی و نهایت اعتنا بتقدیم رساند
و در تزکیه و تعدیل شهود بذل مجهود و جهد محمود بجا آورده بین المخاصمین هر چند
تفاوت نه بیند بحکم اذا اختصم الیک خصمان فسو بینهما فی اللفظ و ...

ساوات مرعی دارد و از میل و مداهنه بکلی احتراز واجب داند
و لازم دانسته این منهاج قویم و صراط مستقیم بطریق سپرد عند الخلق
و الخلایق مستحسن و مشکور باشد می باید حکام کرام و سادات عظام و علما
و مشایخ و صلحا و اهالی و اعیان و کافه مسلمانان از مقیمان و متوطنان
و واردان و عامه جودریان و قانونگویان و مقدمان و رعایا و مزارعان
بلده مذکوره و توابع فضایل مآب مشارالیه را قاضی نافذ الامر انگاشته
دست تصدی او را در تقلید این امر قوی و مطلق دانند و اعزاز و احترام او
کما ینبغی بجا آورده دقیقه نامرعی نگذارند از جوانب اینجمله عمل نموده از مضمون و مدلول
صدر عدول و انحراف نجویند حسب توقیع وقیع رفیع منیع اشرف امجد
اعلی مزین و موشح و ضیع و محلی گردد اعتماد نمایند کتب بالامر المطاع العالی
خلد بقاؤه و لازال مطاعا **فرمان منصب قضا** چون حضرت قاضی الحاجات
بقواعد حجج شواهد و بینات در دار القضای بفیض الحق و هو خیر الفاصلین
بر ثبوت قضیه خلافت بالشهادة شاهدان عدل و احسان حکم فرموده و
محضر ادعای ایالت و معدلت بالشهود عدول اولئک هم الصادقون
موشح ساخته پس شکرانه گذاری آن مواهب عظمی و سپاسداری

عطیه کبرای ملک آرای متعالی است که امور دین و دولت را انتظامی
و اسباب ملک و ملت را انتظامی حاصل آید ترویج شرع متین و تنسیق ملت
مبین روز بروز در تزاید باشد و بی‌شبهه ثبوت المعامله خیر بر بینات
نصفت و شهود عدالت قضات اسلام و علمای اعلام که حافظان ممالک
ملت و حارسان مسالک شریعت انجام نمی‌یابد و حسب آن فضایل
ستوده و در ذات جناب شریعت مآب فضیلت آیات فقاهت
اکتساب کمالات انتساب تقوی شعار تورع و سار امانت آثار
کمال الدین قاضی فلان موجه و صورت راستی و دیانت او بوضوح رسیده
بنابران امر جلیل القدر قضا بلده فلان مع توابع و لواحق بهت کرده
بلا مشارکت قاضی دیگر بدستور سابق بشریعت مآب مومی الیه مفوض فرمودیم
می باید سادات عظام و مشایخ کرام و علمای اعلام و حکام و عمال و جاگیر
داران و متصدیان مهمات حال و استقبال و جودریان و قانونگویان و مقدمان
و رعایا و مزارعان و مقیمان و متوطنان سرکار مذکور شریعت مآب مومی الیه را
قاضی نافذ الامر دانسته دست تصدی او را در باب عقود و انکحه مع الولی و بلا ولی
و قسمت ترکات و کتابت صکوک و سجلات و محافظت اموال ایتام

و غیب و تعیین اوصیا و ازاله جمور و منکرات و ازاله فجور و منهیات
و اقامت فرایض و واجبات قوی و مطلق دانند و شرایط و تعظیم
و تبجیل او را بجا آورده از سخن صواب دید او که موافق شریعت مطهره
باشد عدول و انحراف نورزند و او نیز باید چنان سلوک نماید که یوم
یقوم الحساب از عهده جواب تواند **ایضا فرمان منصب قضا** چون انهزام
جیوش نفس و عصیان از استمداد و عساکر فیروزی مآثر شریعت غرا
نیز می پذیرد و انکسار جنود ضلالت و طغیان از استعانت سپاه نصرت
دستگاه ملت بیضا تحصیل میسر و لاجرم از فرصتی که تجمل خلافت
و اقبال ما در محکمه علیه انبیا و حکما و علما بشهادت شاهدان ان الله
یأمر بالعدل و الاحسان مسجل گردید و محضر دعوی سلطنت و افضال ما
در دار القضا افمن شرح اسس بنیانه علی تقوی من الله بصورت
فتوی و الله یقضی بالحق بمرتبه تکمیل رسیده جوامع همت شریعت طراز
و بواعث نیت قویم بمسامع جمیله ما مشید و معلی و مشارع شرع مستقیم
از مراسم سواع خزبلیا از شوایب شبهه و ریا پاک و مصفی باشد و حصول این
مامول و قتی تعیین فرماییم ریاض دین مبین را از خار بدعت و ضلالت



براسته وارد و بمفتاح لازم الافتتاح تفقه و دانائی قفل ابواب
و ناوانی از دلهای سالکان مسالک مسلمانی کشوده و نقاب قصور
ترویج و تنسیق شرع اقدس لوازم جد و اجتهاد مبذول شمرد و الحق قصد
این مقال احوال ستوده مآل فضایل مآب افادت مناب
شریعت شعار فقاهت آثار موهبت دثار عمدة الفضلاء
بین الانام جامع الشرایع والاحکام قدوة الحفاظ والقراء بحار
اسالیب القراءة الکلام الملک العلام قاضی فلان دامت
فضایله و شمایله است مختصر و مطول فضایل و کمالات از
آیات سواد حالات و مقالات او بر روشن ضمیر تفسیری بر همکنان
همت توضیح و تلویح یافته و می باید موجز و مفصل انوار فضایل و سعادات
او از مطلع تحریرات ناشی الاضائتش بر صفحات امانی و آمال عالمیان
تافته و می تابد بناءً علی ذلک المقدمات درین اوقات بابرکات اثر تعجبات
منظور انظار الطاف و اعطاف داشته منصب جلیل القدر عسکر همایون را
من حیث الاستقلال بدو ارزانی داشتیم بدین امر عظیم القدر
پرداخته دقیقه از دقایق فرو گذاشت نکند و طریق متابعت ظاهره

و منهاج ملت زاهره را باقدام قوایست و کیاست بپوید و سرا و علانیه
از شوایب میل و ریا اجتناب و احتراز لازم داند و در استماع کلام
متخاصمین و ملاحظه مساوات طرفین تزکیه و تعدیل شهود و بینات
هرچه لازم منصب القدر است بنوعی اهتمام کند که مزیدی بر آن
متصور نباشد و چنان نماید که یوم یقوم الروح والملائکة الی آخر الآیة
جواب او مطابق سوال افتد سبیل همکنان علی طریق التعمیم آنکه
موصی الیه را قاضی عسکر نافذ الامر دانسته لوازم این امر شریف
چون قطع و فصل مخاصمات و دعاوی و قسمت متروکات بلاوارث
و ضبط اموال ایتام و مجانین و غیب و اجراء تقریرات و حدود
و عقود و انکحه مع الولی و بلاولی و زجر و منع فاسقان و فاجران و طلاب
و ما یتعلق بها مخصوص باو دانسته مرافعات جمیع ملازمان و منتسبان
درگاه عالم پناه را بید اهتمام او متعلق و مربوط دانسته و چون
بتوقیع وقیع مجلی گشته اعتماد نمایند فرمان احتساب سادات عظام
و مشایخ کرام و قضات اسلام و علماء اعلام و موالی و اهالی و اصول
و اعالی و حکام و ارباب و کلانتران و کدخدایان و مفتیان و متوطنان

و جمهور سکنه و عموم متوطنه سرکار فلان از فرقه خاص و خالصه عوام بدانند
که چون پیوسته و داعی همت مقتضی آنست که اوامر شرع متین رونق گیرد
و احکام دین مبین نظام و رواج و بمشیت لا کلام ایزد و منجوا...
که احکام ورع و پرهیزکاری بر سنین جاری باشد که رضای حضرت
امر و ناهی واوفوا الکیل والمیزان ولا تبخسوا الناس اشیاءهم
بران منطبق تواند بود و در نولا صورت راستی و دیانت و امانت
فضایل مآب احتساب آیات تورع و نار صلاح آثار مولانا فلان
که وجنات احوالش بحسن خصایل آراسته است بظهور رسید بنابر آن منصب
جلیل القدر احتساب تعلقه بلده فلان و توابع و لواحق بمولانا
مشار الیه مفوض فرمودیم سبیل مقدمان و متوطنان و رعایا و مزارعان
و کلانتران اهل بازار مسلمانان و هنود آنکه دست تعدی او را
در دفع و منع فجره و فسقه و اراقه و مسکرات و ازاله و مناهی و منکرات
از کسر ادوات و منع خرافات مزامیر و طنابیر و تعذیب اهل بدعت و براندختن
رسوم باطله و تحقیق و تعدیل اکیال و اوزان و تعیین اسعار و اقامه جمعه
و جماعات و تحریض مردم بران قوی و مطلق دانسته و آنچه مخصوص

بایں منصب منیف القدر است بموصی الیه منسوب دانسته و در اعزاز و
توقیر و اکرام و تبجیل دقیقه فرو نگذارند و در جمیع مهمات از سخن صواب و رای او
که هر آینه مطابق شریعت مطهره باشد بیرون نروند و عدول ننمایند مولانا
موصی الیه نیز باید که تارکان صلوة را تادیب نموده بصلوة
و صیام راغب سازد و در باب امر احتساب بنوعی قیام
نماید که عند الله ماجور و عند الناس مشکور باشد و کوتوالان
بلده و توابع و لواحق بهر باب ممد و معاون بوده باشند و در عایت
او را از لوازمات شمرند و اهل بازار بلده و مضافات و منسوبات
از مسلمانان و هنود باید که هر روز در محکمه علیه دار القضاء
بلده مذکور حاضر آمده نرخ و قیمت هر چیز سال القلم در آورده
با موصی الیه تسعیر نامه موافق نرخ و قیمت روز بروز منقح ساخته
روزنامچه را بخاطر عالی رسانند و در هر هفته اکیال و اوزان خود را
به نظر او در آورده درست نمایند و اگر احیاناً در تنقیح و تشخیص
نرخ و قیمت و تعدیل اکیال و اوزان و ذراع که موصی الیه درست
نموده بکیل و وزن و ذراع نادرست و خرید و فروخت نمایند



نمی‌طلب و معاتب خواهد بود و حسب الحکم عمل نموده انحراف نورزند
و چون بتوقیع رفیع منیع اشرف اقدس اعلی مزین و محلی گردد اعتماد نمایند
تحریرا بالامر العالی خلد نفاذه لا زال مطاعاً **ایضاً فرمان منصب قضا**
چون قبل ازین بموجب ارث و استحقاق منصب جلیل القدر قضای قصبه فلان
در عهده فقاهت و دیانت جناب فضایل مآب کمالات اکتساب
قاضی فلان بود و درینولا تفحص احوال او نموده کُنه و رز محبه امتحان سکه
شرعیه در ممارسات مسایل فقهیه و مزاولات اعمال دینیه کامل عیار
برآمده لهذا بجهت بدستور سابق منصب جلیل القدر قضای قصبه فلان
مذکوره در عهده فلان اصالت او نهاده شد بر نهجی که رسوم و ضوابط
او شرع در اجرای حدود و تقریرات و دفع و رفع مواد منهیات
و مسکرات و عقود انکحه مع ولی و بلا ولی و محافظت اموال غیب
و ایتام و تبیین حلال و حرام و امتیاز حق از باطل و منع
و زجر و فسقه و فجره و تارکان صلوة سعی محمود و بذل مجهول بجا آورده
کتابت محاضر و صکوک و سجلات و قسمت معاریث و ترکات
و تعدیل اوزان و ذراع و کل ما یکون من هذا القبیل بنوعی که از و فور

تقوی و دیانت او سزد مساعی جمیله بظهور رسانند و دران امر مذکور بیام
اقدام نماید و اگر خلاف آن عیاذاً بالله امری صادر شود خود و بال
آن در آخرت و نکال آن در دنیا تصور نماید می‌باید که سادات
عظام و قضات اسلام و علما و مشایخ و صلحا و اعیان و عاملان و شقداران
و داروغگان و کلانتران و ریشسفیدان و کافه اهل اسلام از متعیّنان
و جمهور سکنه و عموم متوطنه سرکار بکر مشارالیه را قاضی نافذ الامر دانسته
مطیع و منقاد بوده و تبجیل و تکریم و احترام بحضور لازم دانسته و ...
تصدیر او را درین امر شریف قوی و مطلق دانند و بجواب دعوی آمده
حلقه اطاعت بجا آرند و در جمیع مهمات شرعیه رجوع بموی الیه نمایند
و دیگری را با او شریک و سهیم ندانند و درین باب قدغن لازم دانسته از
فرموده تخلف نورزند   دستخط خاص نواب سپه سالار خانخانان
در اجرای احکام حقیقه مدار عقل کهن سالانه با جذب فهم جوانانه ...
راست قامتی تمیز کهلانه جمیع نموده حضرت دانای اسرار را واقف ضمایر
...تر با سوا نابود و محض سنت والا رحیب تصور کرده و چشم از لوازم
لایم پوشیده به آن تقوی و انتقام بحجه و اثبات قدم شروع کند و بهر جلی

هر یکند با وجوه اعتبار اطراف سخن با استحکان از روی نیت صحیح بکنند و در سر
آن به تعیین نشود و ما بقی مردم شهر و ولایت او را قاضی نافذ الحکم دانسته
و ما و راجی که متصف این صفات باشند **فرمان منصب خطابت** چون خطیب
لبیب ادیب حکمت حضرت مهیمن بحجت برافراز منبر عالی منظر
با پایه گردون خطبه بلیغ انی جاعلک للناس اماما بنام نامی از اسلام
میخواند و امام معصوم معصوم و هو قایم یصلی فی المحراب انه نودی ...
انی اصطفیتک علی الناس بگوش هوش صفوف معتقدان سلطنت
میرساند واجب جان می‌نماید که در اعلام مراتب و درجات مبانی
اسلام و احیای مراسم فرایض الهی و سنت نبوی عزم غایت سعی و
اهتمام مبذول گردد چنانچه روایت و وظایف طاعت و عبادات و
قواعد و مقاعد جمعه و جماعات و اصول و قوانین واجبات و مستحبات را
رونق و رواج هرچه تمامتر بحصول پیوندد و میسر این مطلوب و تحصیل
این مقصود و موقوف بر آنست که هر امری از امور دین و هر منصبی مناصب
شرع سید المرسلین یکی از فضلای متعین و علمای متدین که بکمال فصاحت
و بلاغت است و حال تقوی و ورع و دیانت و عز فضایل و طینت

شمایل و وفور علم و ادب و صنوف مکارم موروثی و مکتسبی آراسته باشند
مفوض گردد و صدور تقویت و تمشیت و اعلاء معالم و ارسا و مراسم ایمهم اهمام
... و شکور بظهور رساند بنابرآن درینوقت منصب امامت و خطابت
مسجد جامع بلده فلان را من حیث الاستقلال بمولانای افصح اعظم
جامع فنون الحکم مولانای فلان که باوصاف سنیه متجلی و از اخلاق ذمیمه
دونیه متخلی است تفویض فرمودیم تا بر وجهی که از صدق اعتقاد و حسن
اجتهاد و کمال اعمال او متصور است در نظم و نسق و رواج و رونق امهم
سعی مالا کلام مبذول دارد و هیچ دقیقه از دقایق مواظبت و محافظت نامرعی
نگذارند و سبیل سادات عظام و قضات اسلام و مشایخ کرام و طوایف
انام از خواص و عوام آنکه مولانای مشارالیه را من حیث الاستقلال
بلا مشارکت و مساهمت غیری متصدی و متعهد این امور خیریه
دانسته شرایط اعزاز و اکرام و وظایف اجلال اعظام و احترام او
حسب المقدور بظهور آورده مراسم تقویت و تمشیت بتقدیم رسانند و او را
مادون با استحلاف دانسته وظیفه که بجهت این تعیین یافته باشد الاستمرار
بر و مسلم و مقرر دانند و تغیر و تبدیل نرهند و چون بتوقیع رفیع منیع اشرف اعلی



موشح و موضع گشته اعتماد نمایند تحریراً بالامر العالی خلد نفاذه و لا زال عالیاً

فرمان صدارت حفاظ و قراء

بعد از تصدیر صحایف محمدت و ثنا بنام نامی پادشاهی که صدور جوامع جهان مواظبت تلاوت آیات مثبات کلام معجز اساس نظام اوراد صباح و مساء و زبان دارند و لبس از تحریر صفایح تحیت و دعا بروح پرفتوح دین پناهی که معتکفان جامع عالم امکان بمداومت صلوة و تسلیمات او اوراد غداو عشاء حرز جان میشمارند بر رای صواب نمای ارباب خبرت و انتباه و درنقاب ارتیام مستور نخواهد بود که بر وفق منطوق لازم الوثوق اهل القران اهل الله رعایت حال عند لیبان چمن تجوید نزو مالکان ممالک بختیاری قاعده متحتم سیما قاری که بمقتضای مؤدای الذین یتلونه حق تلاوته بجودت قرات و بهجت تلاوت سوامع مقیمان صوامع جهان را مورد اصناف فتوحات و برکات گردانیده و بمقتضای فحوای و رتل القران ترتیلا بفصاحت بهجه و لطافت بلاغت و طلاقت لسان قلوب و صدور عالمیان را بانواع سعادات و هدایات رب منن محال مال خود را بحلیه حلقه بینوا القران باصواتکم مزین و مجلی ساخته و گوش و هوش مستمعان قرآن حمید را بابلاغ و اذا قرء القران فاستمعوا

و انصتوا لعلکم ترحمون نواخته الحق حاوی این اوصاف ذات فایض البرکات قدوة الحفاظ و القراء صحیح اللهجه فصیح الاداء الفایق علی ارباب التجوید و موفق اسد المنان کمال الدین حافظ فلان است که آیات سوده کمالاتش در حسن تجوید ادای باید و بر توالی انوار غایت استحضارش در اسالیب قرات و قوانین تلاوت از صوت غم زدای و قول فرح افزای او بر ساحت احوال متمکن می تابد لاجرم در بنولا او را مسطور نظر انوار اکرام داشته منصب صدری حفاظ فلان ولایت را بدو تفویض فرمودیم که باستقلال برین امر پرداخته دقیقه از دقایق اهتمام و اجتهاد نامرعی نگذارد و در اوقات معینه در جوامع مشخصه بتلاوت و قرات پرواخته بی عذر شرعی بتعطیل جایز ندارند و حفاظ سازد که آثار سعی او روز بروز بوضوح پیوسته موجب مصدر و مفرد دانسته اعانت و تقویت او لازم شمرند غیری را شریک و سهیم ندارند و جماعه حفاظ او را مقدم و پیشوای خود دانسته از سخن و صواب دید او که هر آینه متلازم رواج و رونق مهم مذکور خواهد بود عدول و انحراف نورزند و اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد باشند و مبلغ وظیفه اوقات جوامع وظیفه او از سال بسال بلا کسر و اهمال رسانند از جوانب برین روند و چون بتوقیع رفیع رسید اعتماد نمایند بنابرین صدارت و تقدمی

حفاظ جامع هرات را بدو تفویض فرمودیم که باستقلال برین امر پرداخته دقیقه از دقایق حد و اهتمام نامرعی نگذارد و در اوقات معینه در جوامع مشخصه بتلاوت و قرات پرداخته بی مانع شرعی تعطیل جایز ندارند

فرمان میر عدل

چون سعی مشکور با صفای مسئول درماندگان مصروف نمودن و جهد مستطاع در انجاح مامول فرو ماندگان تقدیم فرموده و تفحص حال متظلمین و تعدیل ارکان معدلت واجب بر پادشاهان عالیشان و سلاطین گردون توان است لاجرم شان استبقای ذکر جمیل و استبقای اجر جزیل است لهذا در بنولا از روی کمال معدلت روز افزون که مرکوز خاطر فیاض جهانگیر ماست منصب جلیل القدر عدالت بلده و ولایت فلان باسره و اجمعها بتربیت و تفضیلت آیات کمالات اکتساب تقوی شعار صلاح آثار قاضی فلان که صحیفه صادرات افعال و اقوالش مرقوم فضل و دیانت و امانت مزین است معروض و مرجوع فرمودیم و تقلد آن امر خطیر را که سلوک منتج مستقیم قویم است در عهده اهتمام او نمودیم که ما تبلغ رواج افزای شرع شریف و ملت حنیف بوده زوایای محسن و شداید مظلومان آن ملک را بنور عدالت انصاف ...

وتاه کشیده دارد و فرقه فسقه و فجره را بحدود شرعی رسانیده آثار منهیات و مسکرات را بالکلیه از آن دیار برطرف سازد و در تعدیل مکیال و اوزان و ذراع و تعیین اشعار و اجرای حدود و تعزیرات و ترغیب مسلمانان باقامت عیدین و جمعه و جماعات دقیقه نامرعی نگذاشته اوامر و احکام شرعیه را موافق قانون ملی داران ملک نافذ و جاری سازد و سبیل حکام و سادات عظام و عمال و جاگیرداران و کروریان و ارباب و موالیان و وضیع و شریف و اصول و اعیان و ارباب و کلان تران و جمهور سکنه و عموم متوطنه آن سرکار و اهل حرفه و بازار آن ولایت آنکه مشار الیه را بلا مشارکت و مساهمت غیری میر عدل مستقل آنجا دانسته دست تصدی او را در امور مذکوره صدر قوی مطلق دانسته از سخن صواب دید او که هر آینه موافق حق و صواب خواهد بود بیرون نروند و صلاح و استصواب آن فضیلت آثار را در متفرعات آن منصب اعتبار نموده جمیع خطوط و قبالات و سجلات را بخط و مهر او معتبر شناسند و تعیین نرخ را بوقوف و شعور او متعلق شناخته از اظهار مشار الیه و تاپینان او در جمیع قصبات و پرگنات مشخص سازند بجهان نرخ خرید و فروخت اجناس منفوده باشند و شکر و شکایت او





جهت انطباع اخباب شعاع عز صدور و شرف ورود یافت که منصب
جلیل القدر تدریس دار السیاده سلطانی که از فواصل صدقات و ثواب
خیرات همایون در سر بهار سوی دار السلطنه هرات بنا یافته بمولانا و
اعظم جامع الفضلاء والحکم مولانا فلان که به نجابت حسب و نسب معروف
و بکثرت از ارباب فضل و افضال و اصحاب بلاغت و کمال بمزید حدت ذهن
لقاء و جودت طبع و ذکاء ممتاز و مستثنی است منصوب باشند و براکه
از حسن افاده و تعلیم و لطایف ابلاغ و تفهیم او سزد ارباب استفاده
محظوظ و بهره ور گردانند و پیوسته الفقاد جوش درس و فتوی و مجلس
علم و تقوی مواظبت نموده بمداوله و مذاکره نکات و دقایق فنون شرعیه
قیام و اقدام نماید سبیل متصدیان و مباشران اوقاف انکه
رعایت حالت مشار الیه دقیقه نامرعی نگذارند و اثبات و اسقاط معید
و طلبه را برای موقوف دانسته از سخن و صواب دید او بیرون نروند
و چون بواجبی بدین امر شریف القدر قیام نماید وظیفه دستوری را
از محل خود گیرد و بمورد رساند **فرمان منصب میرشکار** چون منشور طایر
فرخ فال نصرت و برتری از آستان عالیشان مرحمت ازلی فراز

میجه قدرت ما نشیمن ارتفاع بلند پرواز ظفر و سروری از هوای
فضای عاطفت لم یزلی بحمله عزت ما ارام پذیرفته شنقار گردون شکار
بخت بلند ما از کمال قوت به تسخیر صید مقصود فایز گردید و شاهین
بلاوت آیین دولت ارجمند ما از غایت سطوت تذرو مراد و مطلوب
زیر مخلب وصول کشیده توشخانه همایون بر حسب اولی اجنحه مثنی
و ثلاث و رباع به تعداد جانوران شکاری زینت یافته و پر تو انوار
این موهبت از ماثر طاوس مرصع بال سپهر بر ساحت سلطنت
روز افزون تافته ساعت بساعت از صدای بال ملک این مضمون
بمسامع جلال میرسد که بازیست همت تو که پرواز میکند
زیر پرش فلک چو تذرو فلک کلنگ ❁ و لحظه بلحظه از صفیر مرغ
فلک انتقال بگوش هوش خدام آن آستان عز و اقبال می‌آید ❁
زهره ابر نشیم وجه از جنگ تا و ورز سهیل ❁ بازداران ترا بر جبله بلغار کل ❁
ما نیز شکرانه این عطیت عظمی و مکرمت کبری رای همایون آثار و خاطر
مهر انوار مصروف و معطوف بران داریم که جمعی از ناهجان مناهج خدمتکار
و برخی از سالکان مسالک حق گذاری که باوجه وقوف در مواقف تقرب

واختصاص و نزول در منازل عقیده و اخلاص بر دق ر علمنا ه
منطق الطیر غایت وقوف و استحضار بر حقایق احوال جانوران کمال
اطلاع و شعور بر دقایق این امر خیر اثر داشته باشند و بر طبق توالفکم
نفس و حال و آمال خود را مقصور در استرضای نواب کیوان جناب دانسته
بوسیله آن لوای مباهات و مفاخرت لایق ممتاز گردند و بعنایت
متقارب سرافراز شوند والحق باصدق این مقال احوال من المخصوصین
بزرق المقربین معز بمراحم بیکران فایز بمکارم بی پایان مبارزه الدین
فلان است لاحر و بجری امیدوار عزیست که دست امور عنایت بنعمات
درینولا البصیر مراو انداخته و غزال مطلوب را طعمه مامول او ساخته
منصب نامی گرامی قوشبیگی را که از جلایل امور کارخانه سلطنت
بدو تفویض فرمودیم که بواجبی لازم و مراسم این امر پرداخته و قیقه از دقایق
نامرعی نگذارند در ضبط و ربط و رواج و رونق قوشخانه خاصه و هرچه لازم
آنست چنان اهتمام کند که مزیدی بران متصور نباشد و آثار آن
یوماً فیوماً بعرض رسیده موجب تزاید درجات او گردد و سبیل
همگنان آنکه موما الیه قوشبیگی باستقلال دانسته و دست تعهد او را

در تقلید این شغل قوی دارند از سخن و مصلحت او بیرون نروند و اوامر
و نواهی او را مطیع و منقاد باشند و چون بتوقیع وقیع رسد اعتماد نمایند

منصب قوشخانه

فرمان تا همای قدس هوای همت بلند و بار پرواز دولت ارجمند فراز
پنجه قدرت و جمله عزت ما نشیمن دارد و تذرو خوش خرام سپهر و مرغ زرین
جناح مهر صید سرپنجه شاهین دولت ماست و هر لحظه منقار گردون شکار
بخت فیروز ما را که دست آموز عنایت یا ایها الناس علمنا منطق
الطیر و اوتینا من کل شیء است از صدای بال ملک و صفیر مرغ فلک
بگوش تیز هوش چنین میرسد که بازیست همت تو که پرواز میکند
زیر پرش فلک چو تذرو فلک کلنگ ❁ و چون از اسلاف عظام و اجداد
فلک احتشام ما را عادت خسروانه چنان بوده که بعد از ترتیب اسباب
دین و دولت و تمهید قواعد ملک و ملت ساعی بقصد تنزیه خواطر
دریا ماثر بحری تیز بر طبع را بصید و شکار مشغول میداشته اند ما نیز
اقتدا بدین سیرت بادشاهانه نموده بعد از اشتغال خلافت کردون بناه
و اشتغال امور سپاه ظفر دستگاه که وحشر السلیمان و جنوده
من الجن والانس والطیر نمونه آنست خود را بانعام عام قل احل



لکم الطیبات وما علمتم من الجوارح سرافراز داشته گاه گاه طایر
همت بلند پرواز از عالم ملکوت مخاطب بدین خطابست
زهره ابریشم وبد از چنگ دو زد سهیل * باز داران ترا بر بعله بلغار کل
هوای صید شکار در سر دولت افزای باشد و چون درین امر از همعنان
لایق که بحلیه مهارت وجبه بصارت از همگنان قصب السبق ربوده
و بزواید اخلاص و عواید اختصاص سمت امتیاز داشته باشد
ناگزیر بود بنابرین قدوة الامرا فی الزمان عمدة الملک فلان که حقوق
خدمات پسندیده و صنوف دولتخواهی و حسن عقیده آبا و عم نسبت
دولت این دودمان و حشمت این خاندان بر اهل جهان ظاهر و باهر
و از دیوان عنایت ما بشرف مهتوای امرای درگاه معلی بارگاه جهان پناه
مستشنر است حکم فرمودیم که متعهد و متکفل خوشخانه همایون بوده
حل و عقد و قبض و بسط آن بید اهتمام و قبضه انتظام مشار الیه متعلق باشد
و بشرکت معتمد الخواص فلان بسر انجام امور مذکور قیام نماید فرمان منصب
چون بنا عمارت دار الملک خلافت و جهانبانی و طرح اساس روضه
الخلد سلطنت و کشورستانی بیمن افاضه خیر و امتنان منسوب است

وارکان مدارس اسلام و مبانی طرایق ملت حضرت سید الانام با شفقت
شفقت و احسان منتظم و حصول آن مامول را بهتر چیزی وسیله و نفیس ترین
پیوا سطه طریقه مرضیه اطعام نوال و گستردن اقامت ولیل بران میفرماید
لاجرم بشکرانه آن موهبت و در مقابله آن مکرمت ولیل بران میفرماید
برحسب امر عالی و اما بنعمة ربک فحدث امداد و تایید وار سعادت توفیق
رفیق حال خجسته فال و قرین احوال فرخنده مآل همایون گشته بنای
مدرسه عرش رفعت و خانقاه کرسی منزلت که بموجب ان المبانی تحکی
همة البانی اوج فلک را زیر دست و دوده سپهر را در شکست دارد و توفیق اتمام
و ابواب رضای حضرت بیچون شتافته مقرر فرمودیم که بر طبق و یطعمون
الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا زمره انام و قافله خواص و عوام را از فواید
موائد انعام عام بهره مند گردانند تا مثوبات آن در روزگار خجسته آثار
همایون لاحق و عاید گردد و برابطه خلوص اعتقاد و نیکو بندگی که معتمد خاص
و محرم حرم اختصاص نظام الدین فلان لکاول را مدت مدیدیست
در سرا پرده خلافت و شهریاری علاقه خصوصیت ثابت دارد و سابقه محرمیت
او در درگاه خلایق پناه در غایت ظهور است بنابران منصب لکاول

و خوشگذاری مطبخ مدرسه شریفه و خانقاه مسافر پناه بدو مفوض شد
که بوظایف الخدمت قیام نماید و مادام که معتمد مشار الیه در قید حیات باشد
من حیث الاستقلال و الانفراد بامر مذکور اشتغال ورزد و هرگاه که
برحسب وعده کل نفس ذایقة الموت شربت فنا از دست ساقی اجل
چشد بکی از اولاد او بطنا بعد بطن و قرنا بعد قرن که قابلیت امر مذکور
داشته باشد متصدی آن باشد و چون بواجبی بدین امر مذکور قیام نماید
وظیفه دستوری کبرو دیدو رسانند سبیل فرزندان کامکار و امرای عالیمقدار
و صدور عظام و وزرای ذوی الاحترام و باقی متصدیان امور از متولیان
و مباشران امور او قات سلطانی آنکه در تمشیت امر مذکور قاعده اهتمام
بجا آرند و او را و اولاد او را بشرحی که در صدر مذکور است برین امر جلیل القدر
منصوب و معین دانسته بموجب شرط واقف وظیفه و حصه از
جوانب برین جمله روند درین باب قدغن عظیم دانند منشور و تفویض
منصب ملک التجار معتبر چون کیوان رفعت سپهر اقتدار و فرزندان
فلک سطوت آفتاب دیدار و خواقین معدلت آیین طراز و سلاطین
نصفت قرین لازم الاعزاز و امرای معرکه آرای رستم شیم و صدور شریعت

محرم و دوربار عطارد و طینت کفایت مدت و عمال صاحب دیانت و امانت
محرم و نواب سده خلافت و جهانبانی و حجاب ابواب عظمت و
کامرانی خصوصا مکارم بلاد و امصار و امرای حدود و اقطار و ارباب مراتب
و درجات و اصحاب تمنات و حراز حات و متصدیان امور توره و برغو
و درجات و طلاه مان کرابان و مباشران کفایت مهمات و کافه سکنه
و عامه متوطنه مواطن و تمغه چیان و باج خواهان و کشتیبانان و گذربانان و
افراد طوایف امم و احاد عرب و عجم عموما بدانند که از جمله فواید که از بندگان
درگاه المعی بمعاملان سرکار پادشاهی عاید میشود آنست که تجار نامدار
که مضمون بصدق مقرون ان الله تعالی عبادا اختصهم لمنافع الناس
بر فضیلت ایشان دلیل قاطع است نفایس امتعه و اجناس از
بلاد تجار بر مطایای احوال بار کرده و تحمل شداید اسفار و مکاید خطار
نموده بدرگاه خلایق پناه میرسانند و از قلیل منافع که از خبایا بارگاه
سبحانی بلا ذمان استان سلطانی لاحق میگردد آنست که علمه اسلام
که منطوق لازم الوثوق و هو الذی یسیرکم فی الارض و البر و البحر بر ترتیب
ایشان برهان ساطع است بدایع اقمشه بدیعه از بلاد و امصار بر مراتب



آمال نهاده و در طرق آفات و مخافات اضطبار نموده در آستان عالیت
بار اقامت میکشاید و فی الحقیقت آسایش جهان و جهانیان من
اراد الدنیا فلیتجر منوط است و نظام احوال عالمیان و آدمیان
لامره رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله افتخار التجار بین الاشباه و
الانظار سیاح براری و سباح البحاری خواجه فلان از خلوص عقیدت
و خصوص عبودیت بر ابواب آستان عالیشان وارد و پیوسته ظرایف
منسوبات و لطایف امتعه نفاست از اقصی بلاد جهان بدرگاه کیوان
نشان آورده روی اخلاص بر زمین اختصاص میساید و انتظام در
سلک بندگان ما ساخته راستی بر خاک نهند چهره سود و کاد سود
دیگران برزر زبان کردند او بر خاک سود و پیوسته بدایع امتعه خلافت
و شهریاری و صنایع امتعه جلالت و کامکاری ما را با وجود سایح جان و نقود
خالص روان خریدار آمده در زیادی زینت تمول و افزونی زیور زینت
تجمل سعی مینماید لاجرم قدر او را با بشر عنایت مشرف ساخته اقامت
قابلیت او را بالباس مرحمت مفتخر ساخته منصب ملک التجاری
ممالک محروسه را بدو ارزانی داشتیم و رسم ترخانی در دفع
حوادث حرز جانی لو ... ق و موسوم و بحصول این مواهب
ابواب فراغت در ... بر چهره و جبهه آمال او کشودیم می باید
آن افتخار التجار را ملک التجار دانسته و دست تعهد و تقلد او را در اعناق این
شغل قوی دارند و امداد و اعانت و تمشیت و تقویت او بواجبی بجا آرند
تجار بلاد محروسه او را ملک التجار و پیشوای و کلانتران خود دانسته
از سخن و مصلحت او عدول و انحراف نجویند و او امر و نواهی
او را اموری که روی دهد بدو رجوع نموده فیصل دهند توجهات و هرچه
واقع شود بصواب دید او رفع نمایند و هرچه از جهة موافق حساب
معامله گوید در نگذرند و از آنچه متعلق بخاصه او داشته باشد یک دینار
بطریق باج و خرج و زکوة و دو یک و جهل و یک و نامعلومی مهر را
و امثال آن نگیرند و معاف و مسلم و ترخان و مرفوع القلم دانسته
اصلاً و قطعاً توقع ننمایند از جوانب برین جمله روند و چون بتوقیع
وقیع رفیع اشرف اقدس اعلی مزین و محلی و محلی کرد و اعتماد نمایند کتب
بالامر العالی خلد نفاذه و لا زال مطاعاً منشور تفویض منصب معماری
چون حضرت واحد احد قادر صمد الذی رفع السموات بغیر عمد
بقدرت کامله رفع قواعد شدید المعاقد ... ایجاد و تکوین فرمود و انا زینا
السماء الدنیا بزینة الکواکب چند هزار خشت سیم و زر در قالب
سپهر مدار ریخته طاق نه رواق فلک اطلس و سپهر مقرنش را زیب و زینت
فزود بنوعی که در مدارج ارتفاع شرفات غرفاتش مقیاس مهندسان
کامل نظر احصا یابد و نه در مبانی مراتب اعتلای قصوری قصورش معمار
وهم و خیال بقدم اهتمال شتابد سبحانک ما خلقت هذا باطلاً و
در هنگام خلقت خلیفه اعظم بمنطوق اعظم لازم الوثوق خلقت العالم
لاجلک و خلقتک لاجلی مبین آنست که جمل با بداد وجود او را در
فضای فضل و افضال و عرصه کمال و اکمال بهره و دست قدرت که یکی
عبارت از مآثر جلالی و دیگر کنایت از مفاخر جمالی است تخمیر نموده
به پیکر با فر و هیئت با بهجت او را در احسن صور و اکمل وجوه بر حسب
لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم بپرداخت و نقش خمرت طینة آدم
بیدی اربعین صباحاً بر صحیفه در و دیوار جهان و فراز و نشیب عالم
امکان بنگاشت فتبارک الله احسن الخالقین نواب همایون
ما را بر حسب قضیه مرضیه الاصل یسری فی الفروع از میراث آن و رانمایه
و جوهر بلند پایه نصیب اوفی و بهره مستوفی ممتاز و سرافراز ساخته خلقت
با بهجت و لقد کرمنا را بقامت با استقامت ما پرداخته مانیز در ازای
سپاسداری نعم حضرت قادر بیچون و جزای حق گذاری کرم صانع
کن فیکون تعمیر امصار و بلاد و ترفیه احوال طبقات انسان از
مساعی معمار فضل و احسان ما ممهد و احسان مستحکم در ریاض آمال
اصناف آدمیان از اجرای انهار لطف بیکران ما سبز و خرم باشند
و بهر بنایه تکلف زینت بلدان و زیب مداین جهان در نظر احداث
عمارت عالی و قصور متعالی که مناظر چرخ بلند نما ارم ذات العماد التی
لم یخلق مثلها فی البلاد دم بصری تواند زد و همت تحصیل میکرد و به بنا
منازل رفیع و طاقهای بدیع که باساس حرمان و سد پر دعوی برابری
تواند نمود و صورت متیسری بپذیرد و بر همگنان محقق است که حصول
این مأمول وقتی میسر است که جمعی از استادان چابک دست
نادر کار و بر وجهی از طراران بدیع الاختراع ماهر الاعصار که از
طراحی اشکال بدیع تمثال ایشان محیط در اضطراب و از تصور صور
غرایب مسطرات اقلیدس در پیچ و تاب مانده ملحوظ انظار مرحمت اثر

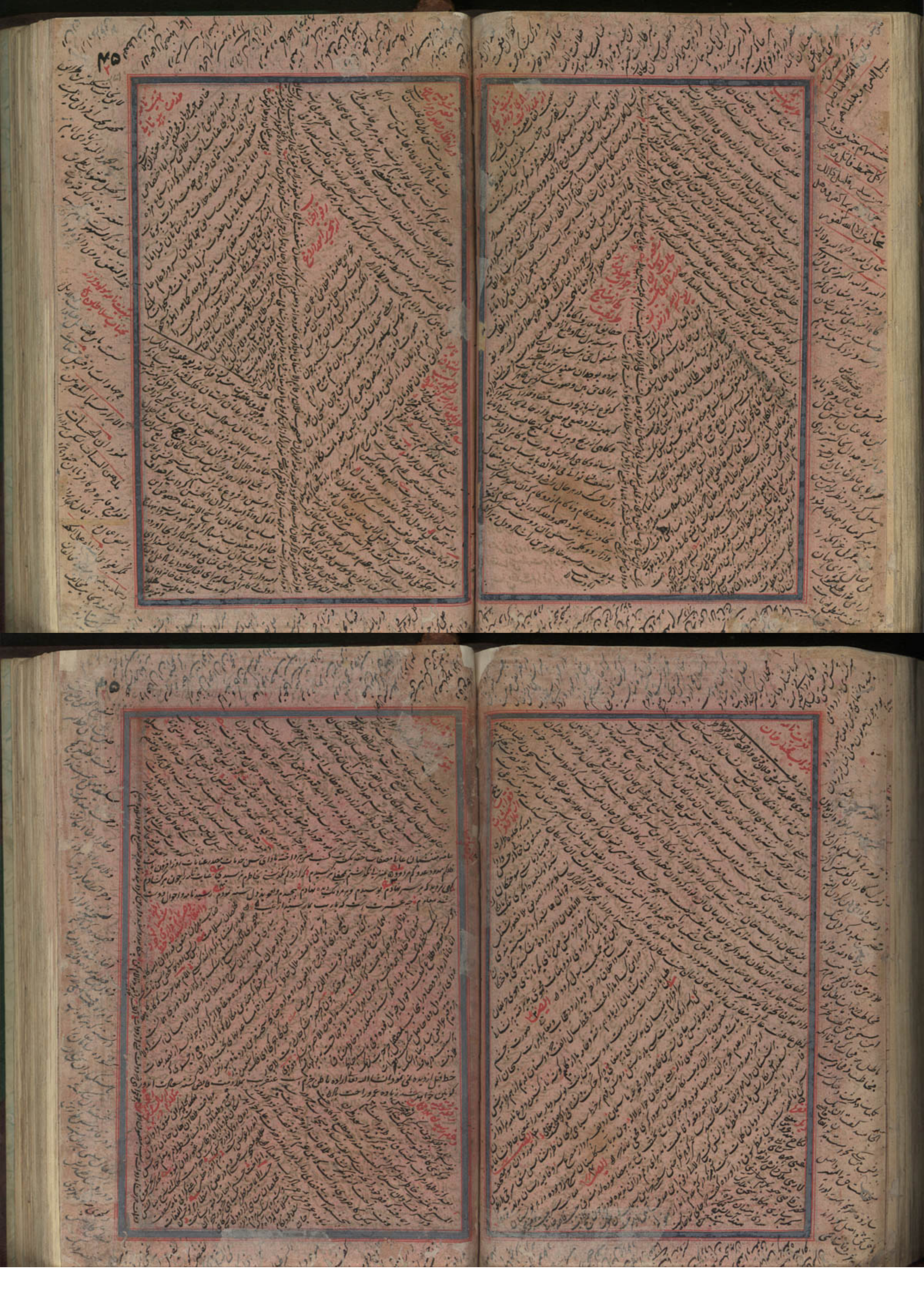


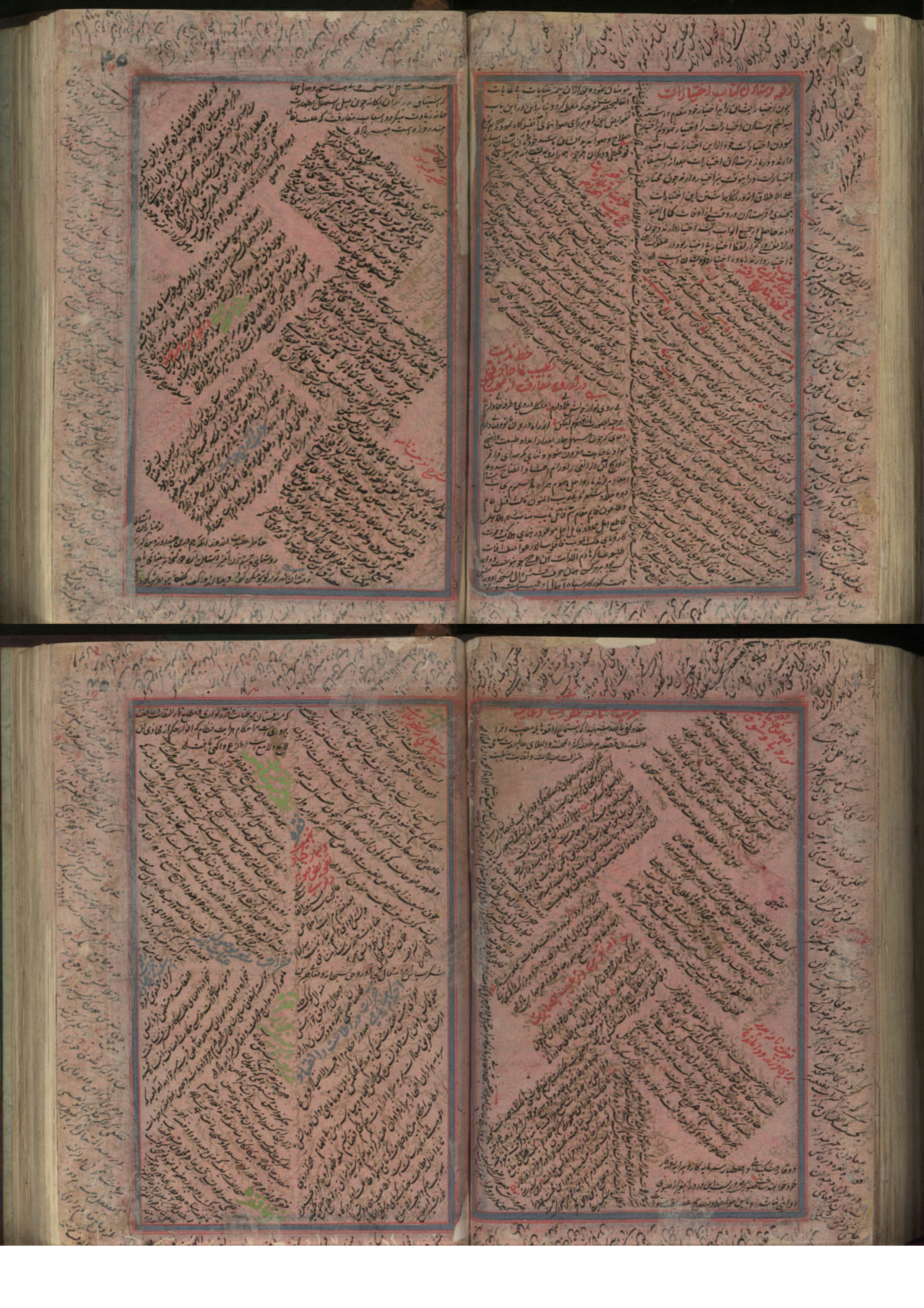
دارم و در ظهور عواطف کامل و معاطف شامل درباره ارباب [illegible]
بظهور و مبذول شماریم و الحق ما صدق این فال [illegible] و هنرمند
ماهر عدیم المثل فی الآفاق نادر العصر بالوفاق والاتفاق مهندس [illegible]
[illegible]

آورند و کلکاران و خشت مالان و سنگ تراشان و سنگ کنان
و چوب فروشان و چوب تراشان و نجاران و دیگر
خشت پزان و گچ پزان و آهک پزان و هرچه از این قبیل است
او را معمور و پیشوای خود دانسته از سخن صواب دید او بیرون
نروند و اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد باشند و در آوردن
کارهای [illegible] و هرچه از این [illegible] گوید قول او را معتبر
دانند و در جمیع امور از متابعت او سر نپیچند و با او عمل
[illegible] موافق قانون قدیم و قاعده مستمر
مخصوص او شناخته واصل گردانند والسلام

نقل نامه ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه

نقل برد سته سند
سنه ۱۱۱۸
هجری

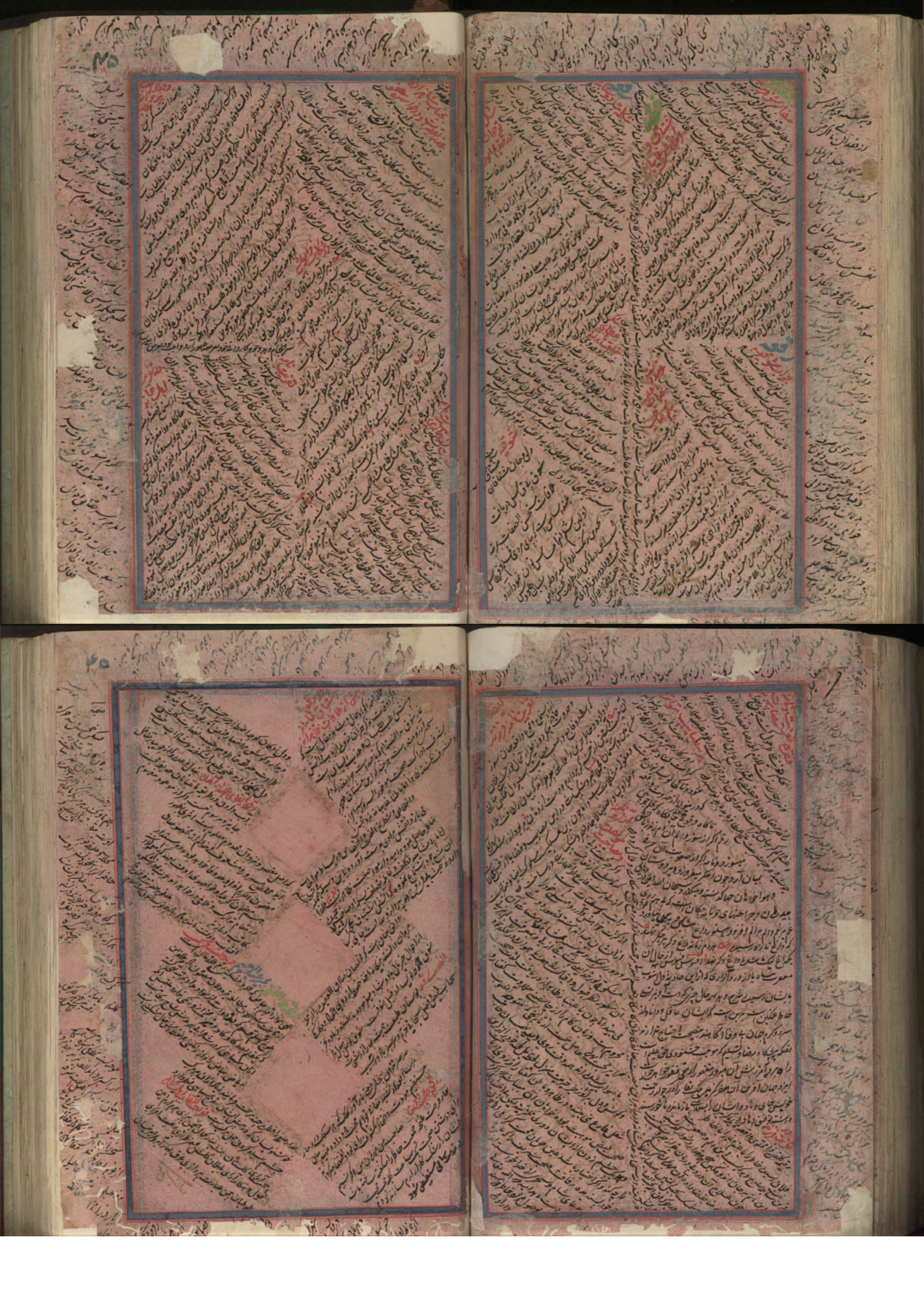


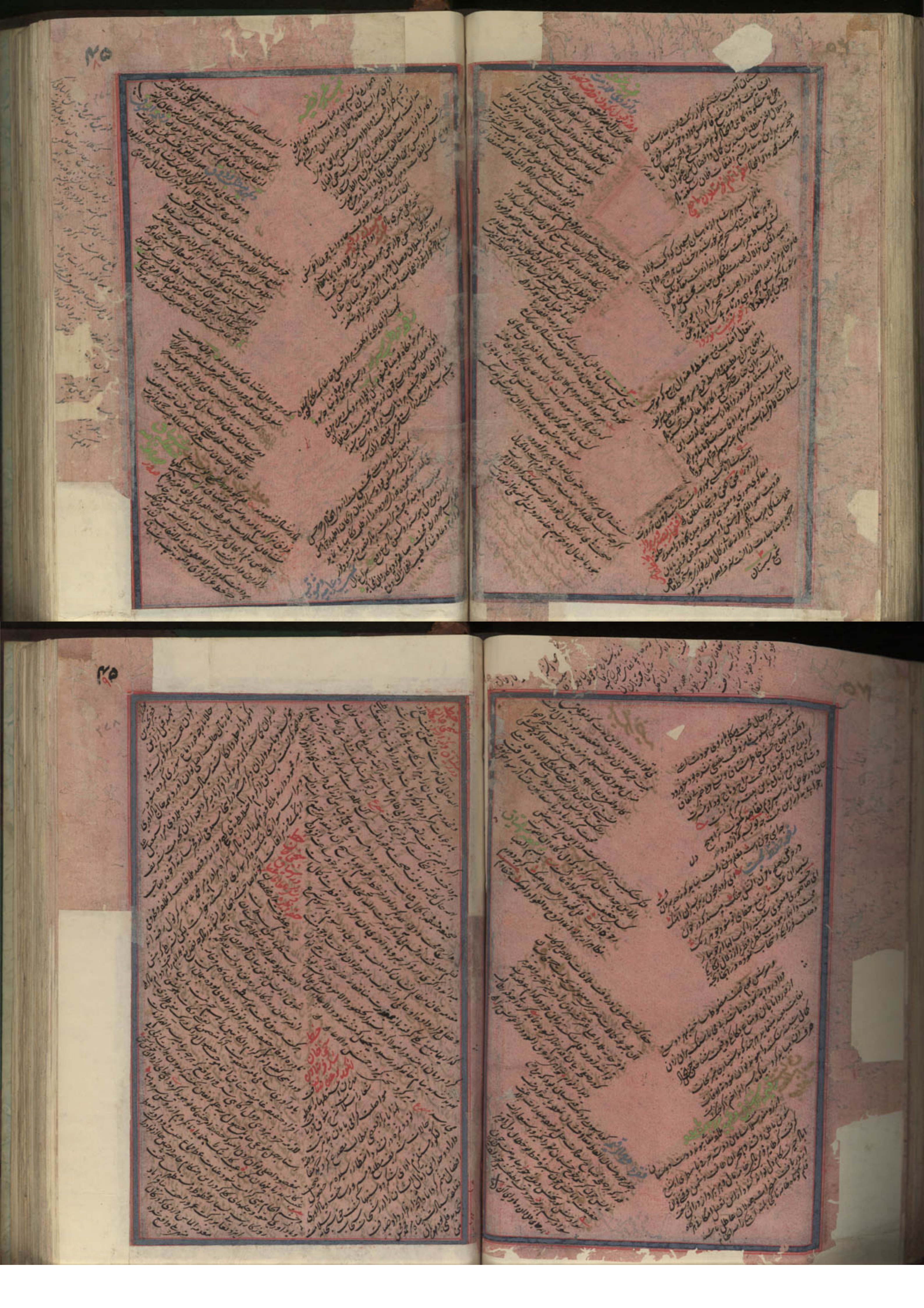


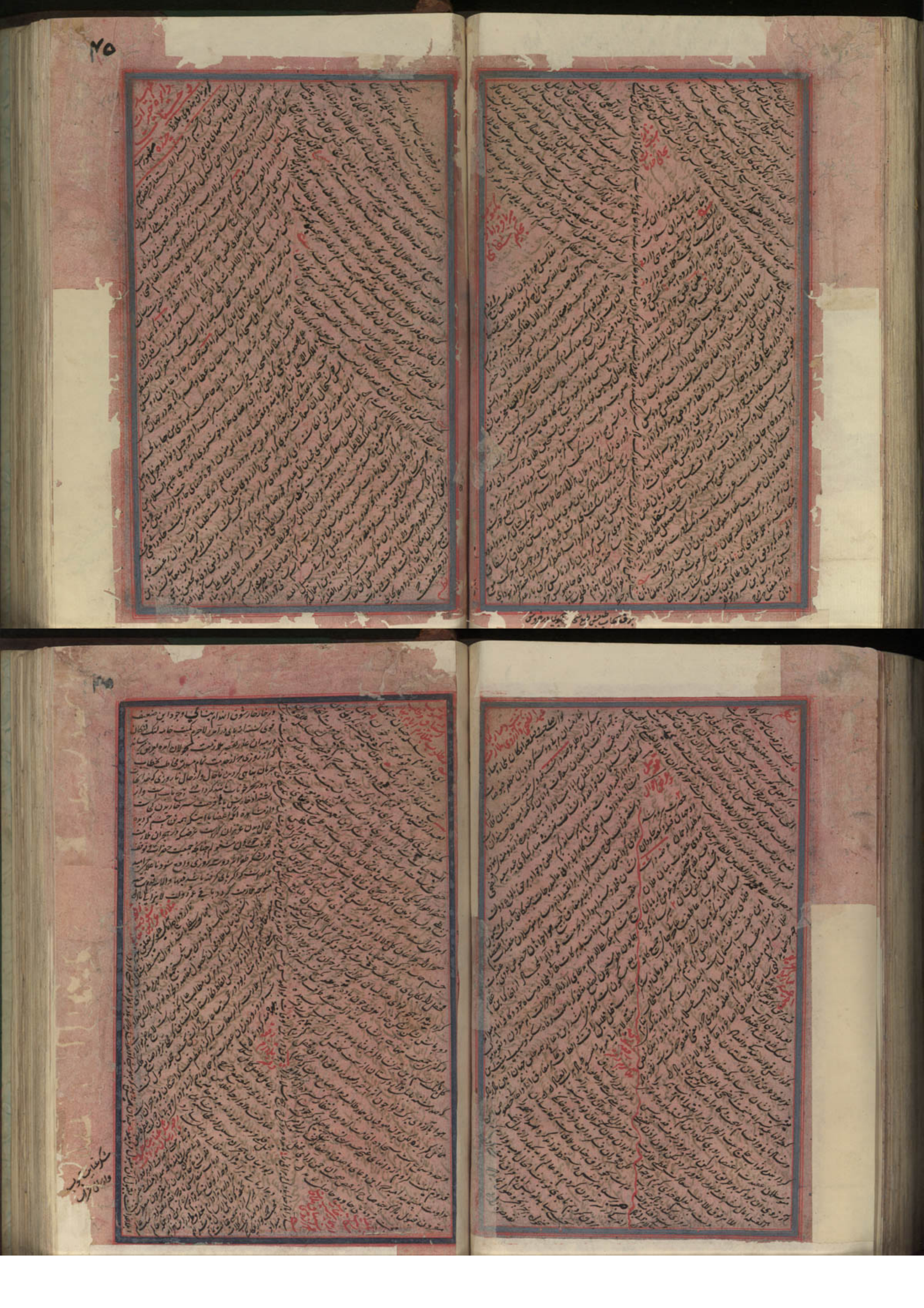
رقعه فرستادن کتاب اختیارات

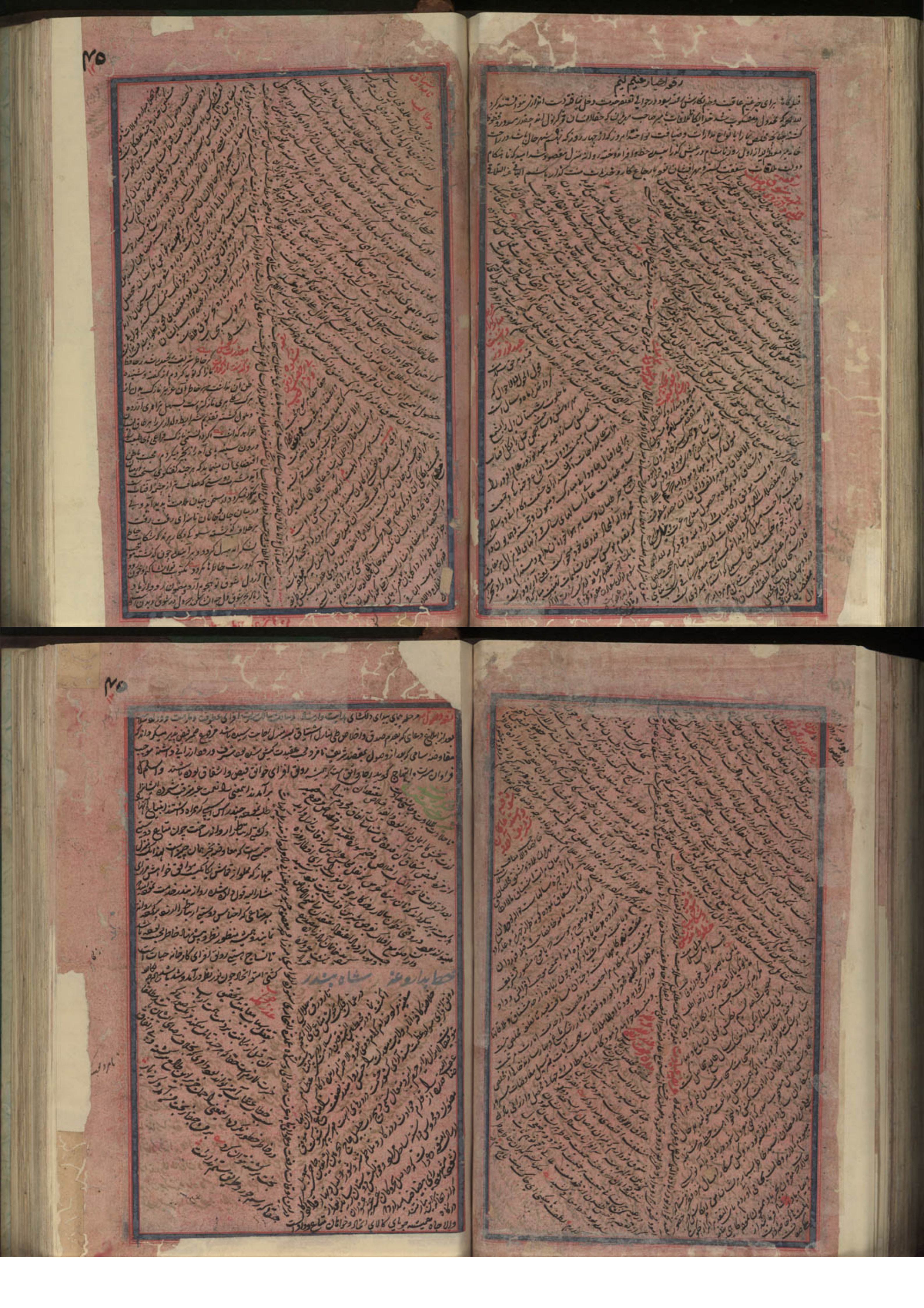
چون اختیار ایشان را به اختیار خود مقدم داشتم
میدانم فرستادن اختیارات را اختیار نمودم در اختیار
نمودن اختیارات خود از این اختیارات اختیار
دارند و در باز فرستادن اختیارات بعد از استیفاء
اختیارات در اینوقت بر اختیار دارند چون مختار
على الاطلاق اند و در نگاه داشتن این اختیارات
بجهت فرستادن در وقتی از اوقات کمال اختیار
دارند حاصل در جمیع ابواب ایشان اختیار دارند و چون
در الفاظ فی تکرار لفظ اختیار بی اختیار بود در عفو گستاخی
اختیار دارند زیاده اختیار [illegible]

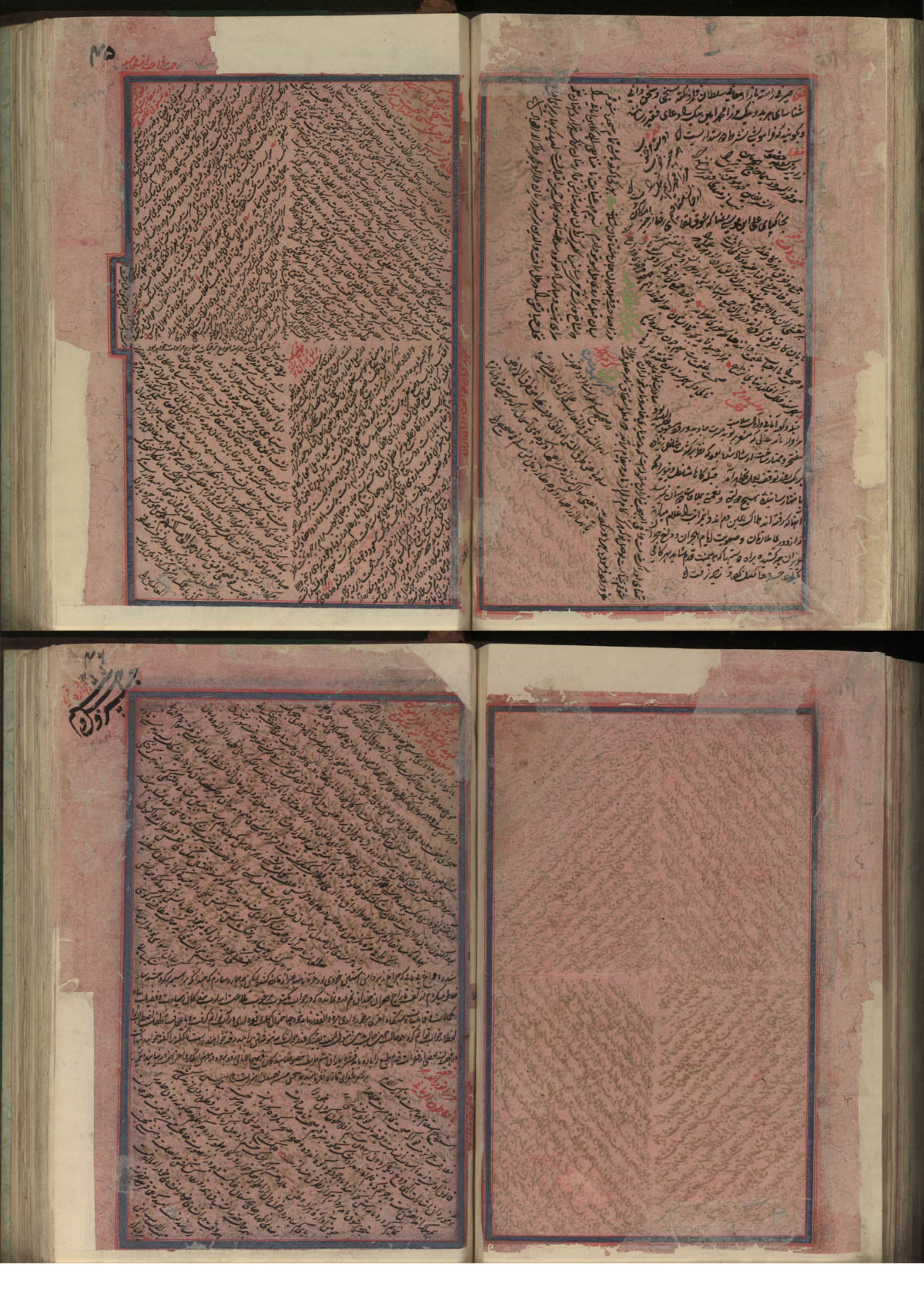
مونسان نموده بود از آن همه عنایات بی غایات
انقالیبحصر متوجه گردد بنا بر این در این باب
تفویض این امر برای صوابنمای آنقدر که نموده هم نوع
صلاح و صوابدید ایشان باشد خود ما آن استان را
توکیلی دیگران هر چه [illegible]

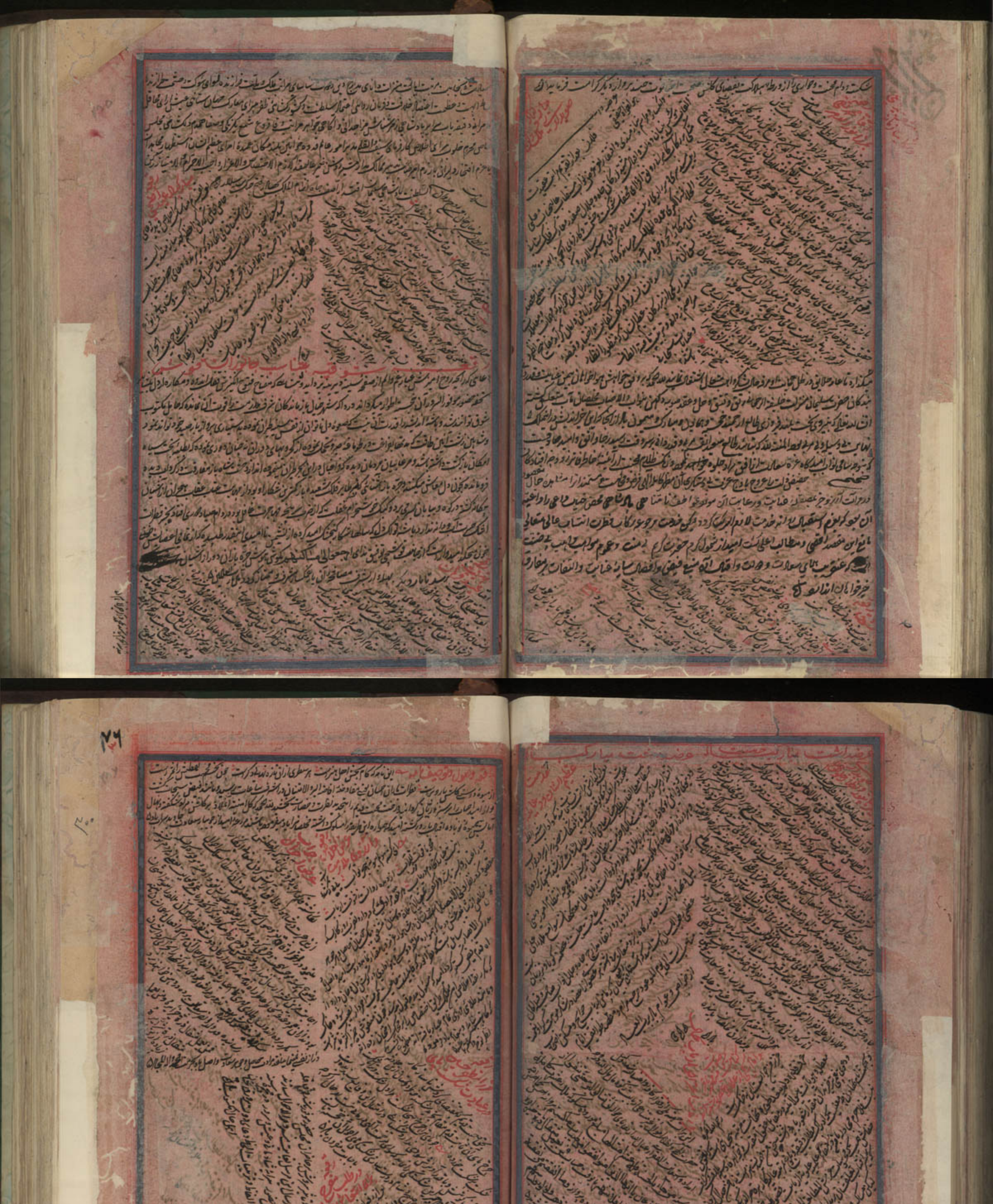


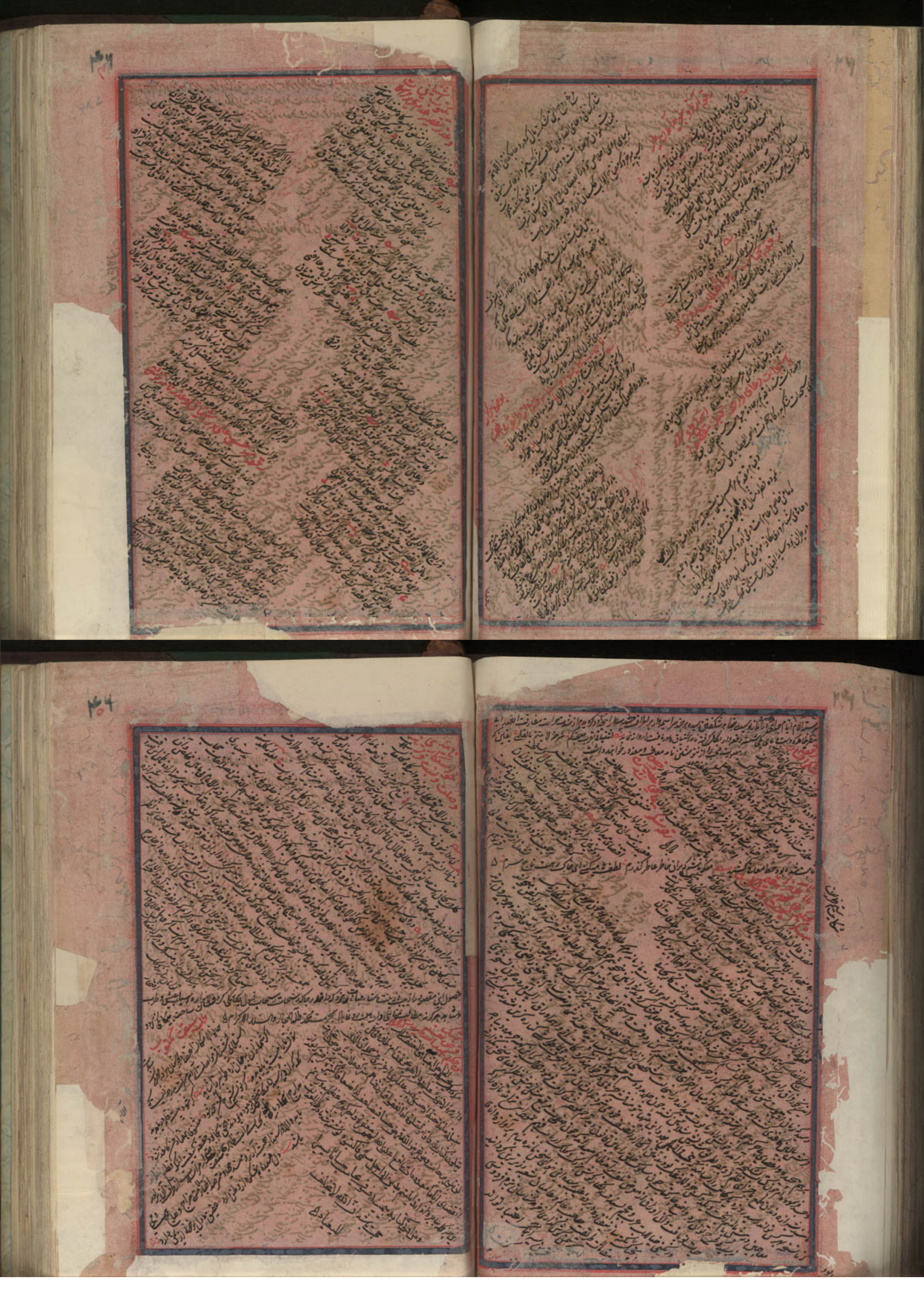


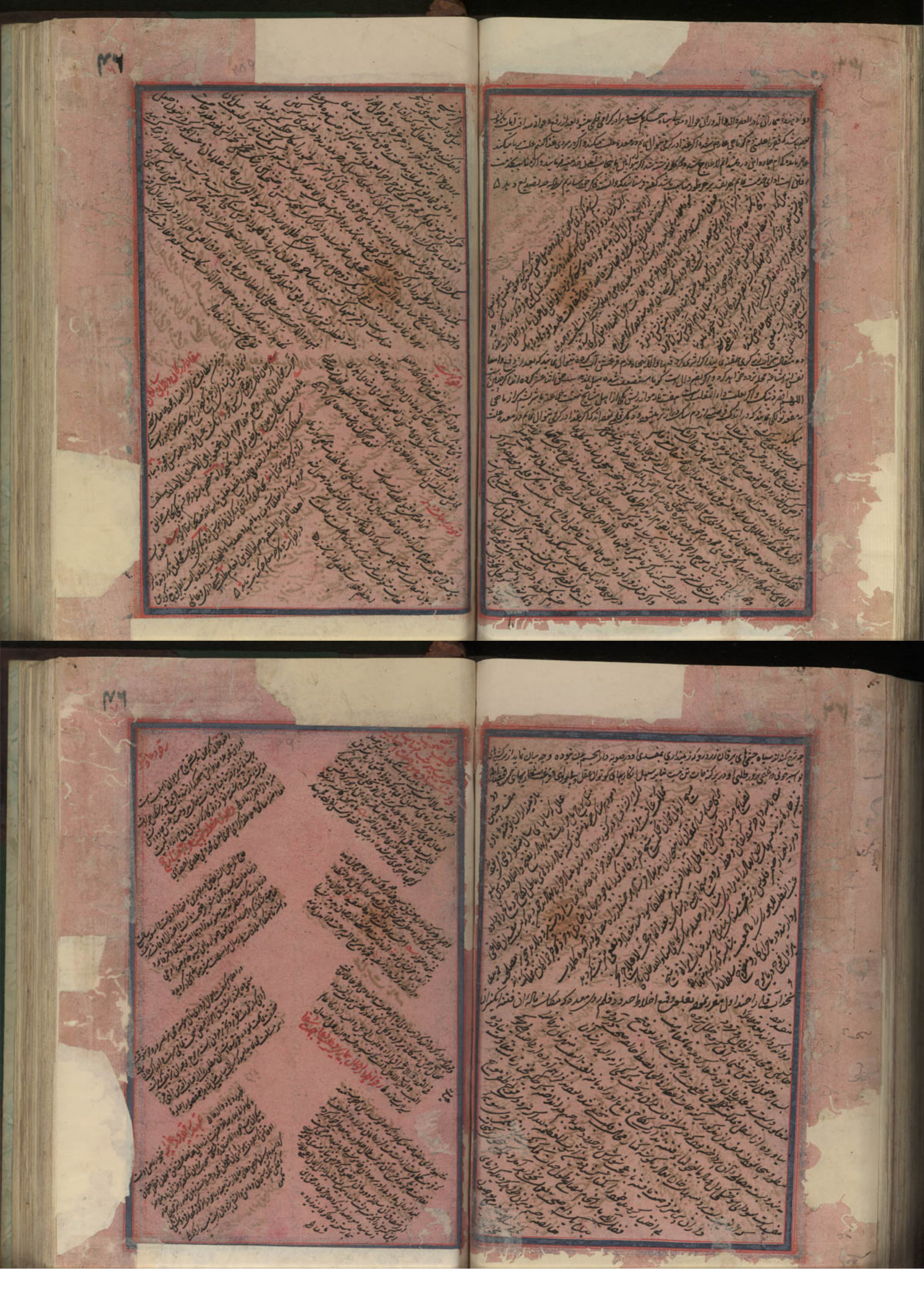


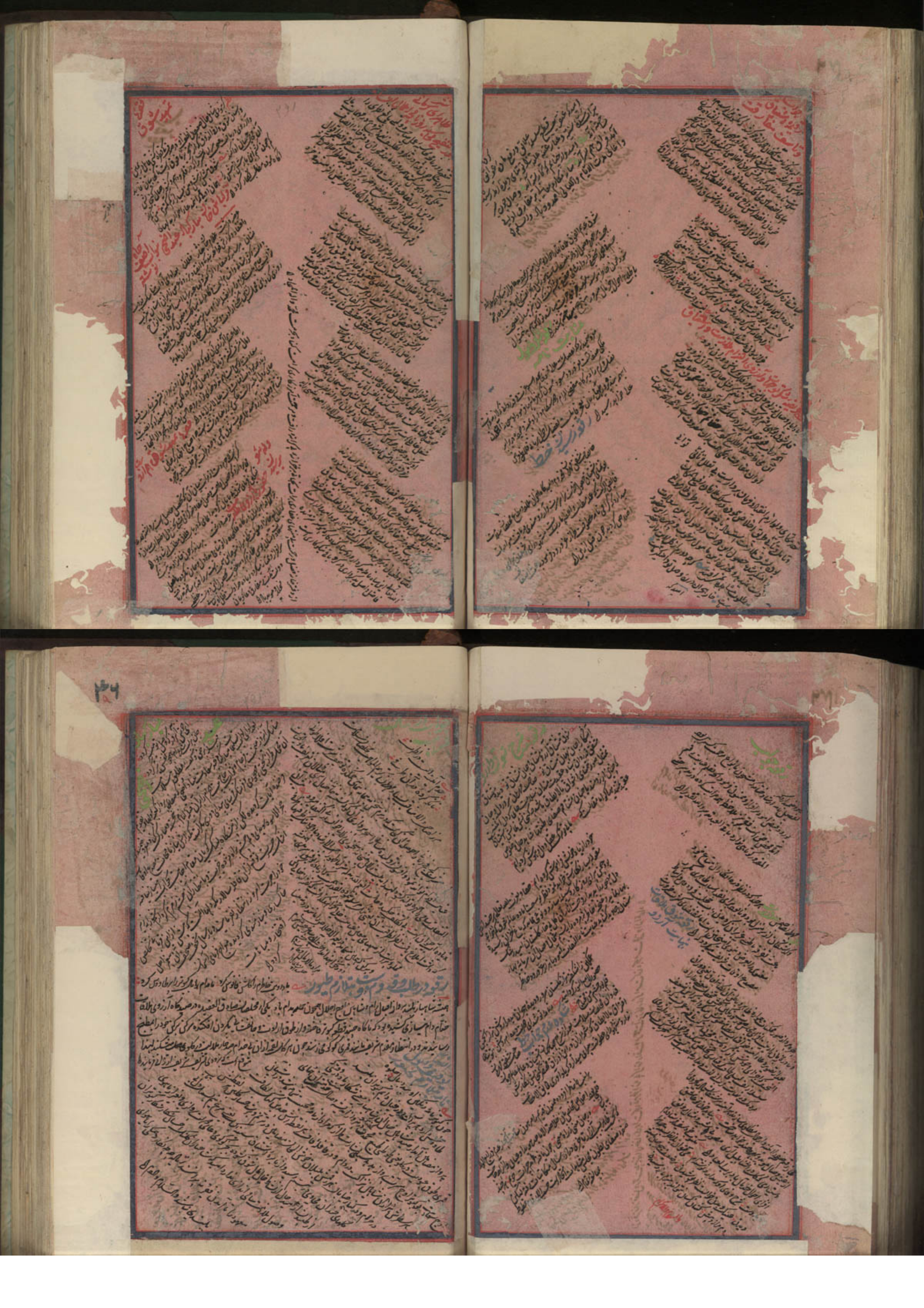




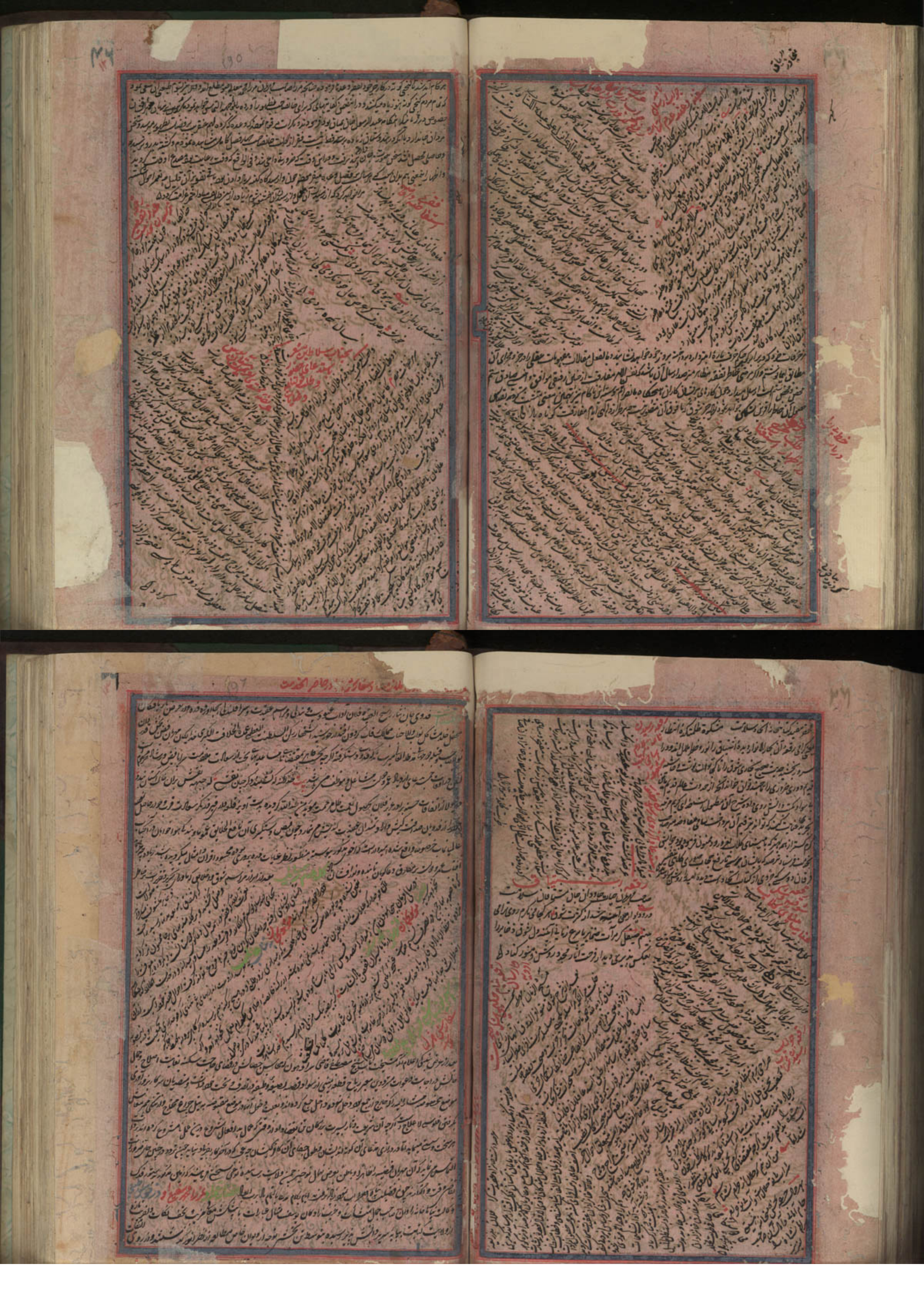


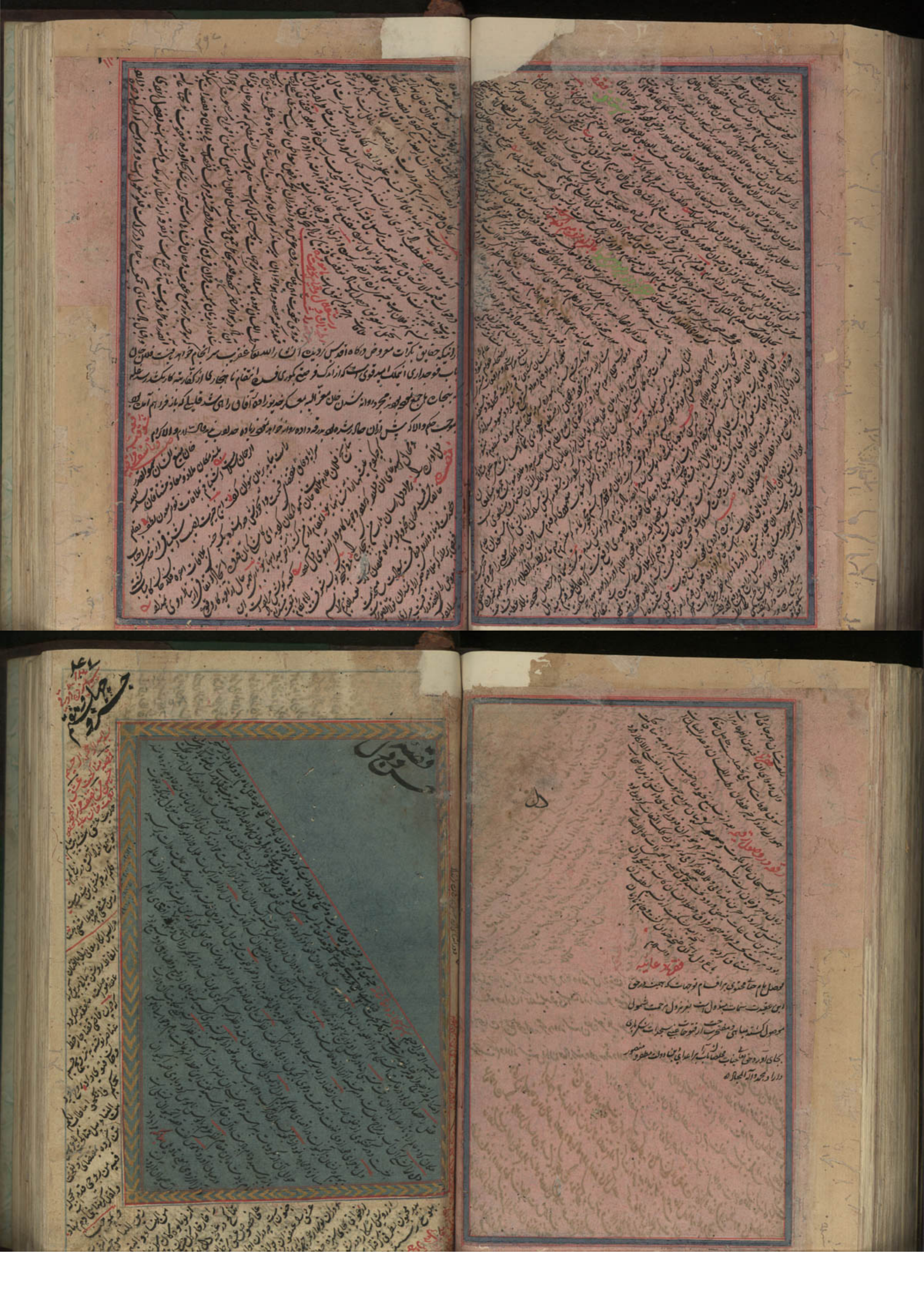


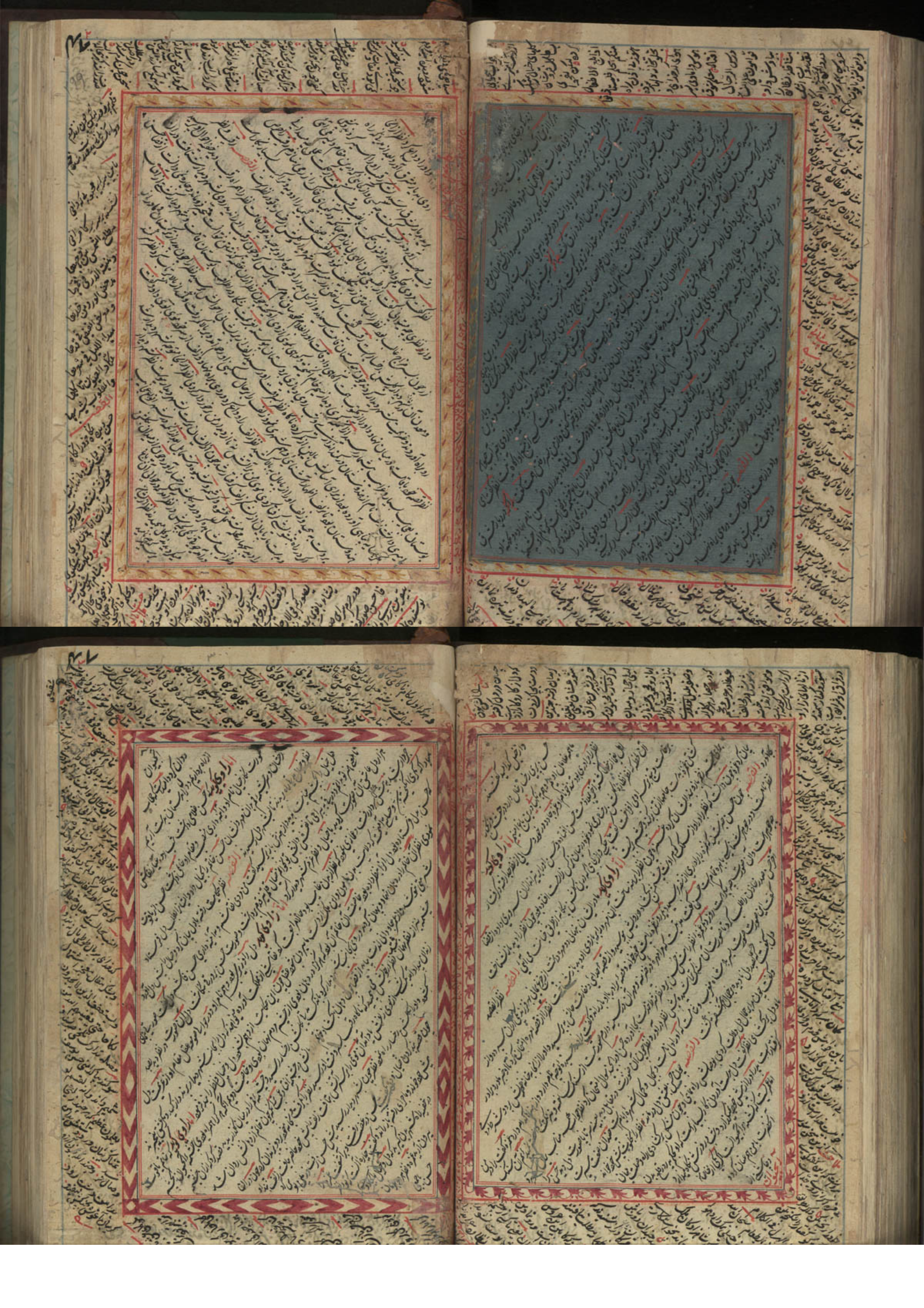


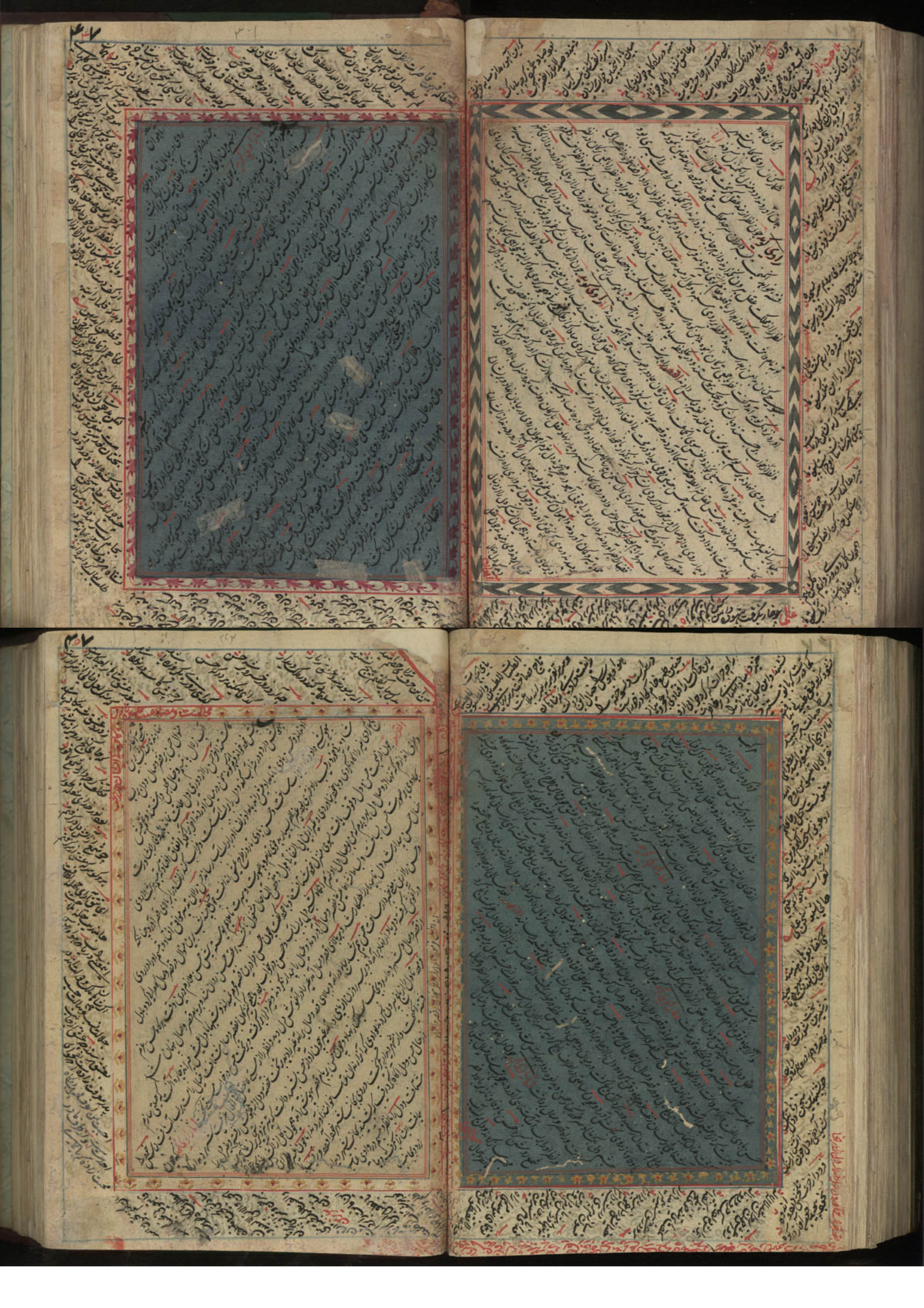






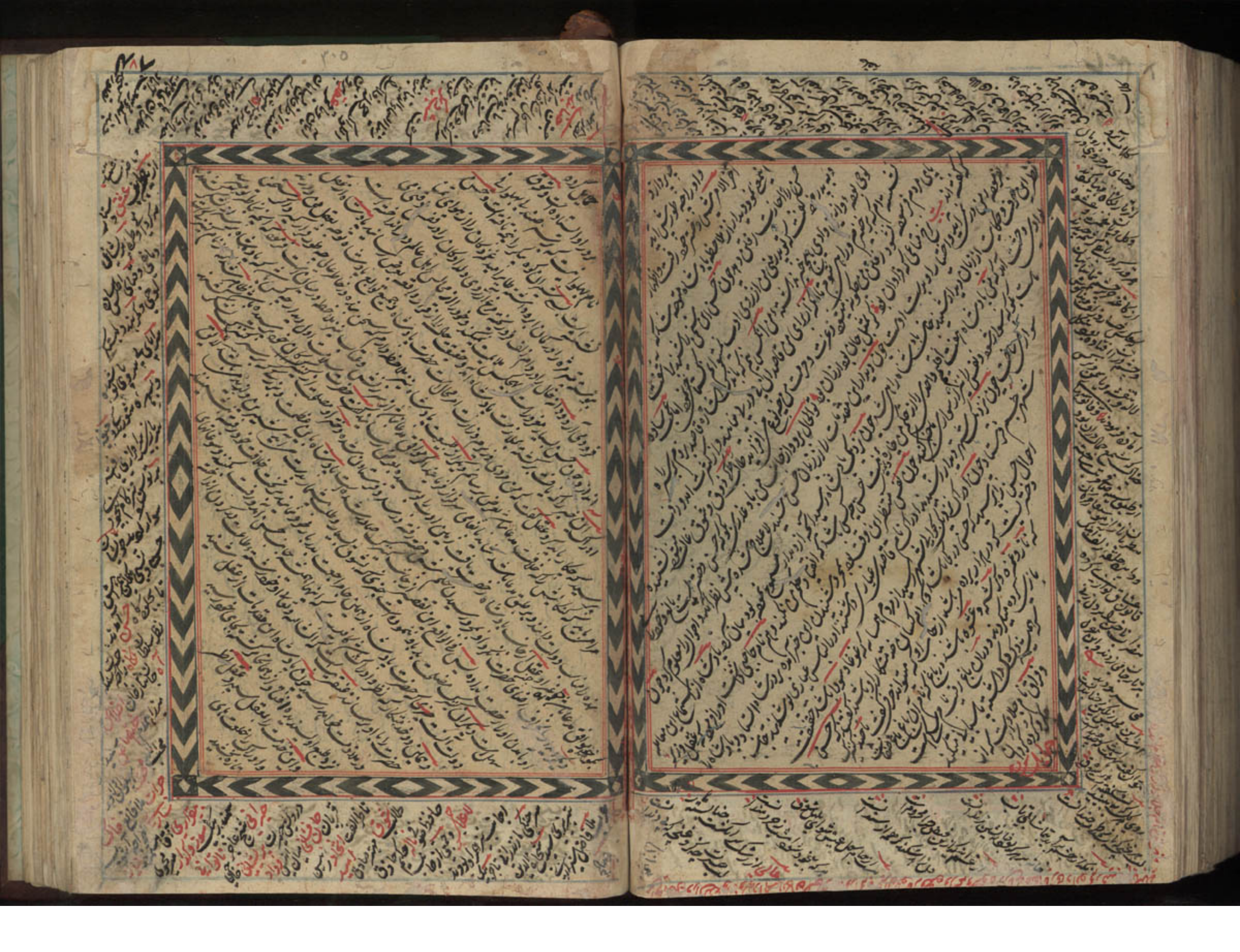
























طوطی نامهٔ علامی ابوالفضل بن مبارک



طوطی نامه



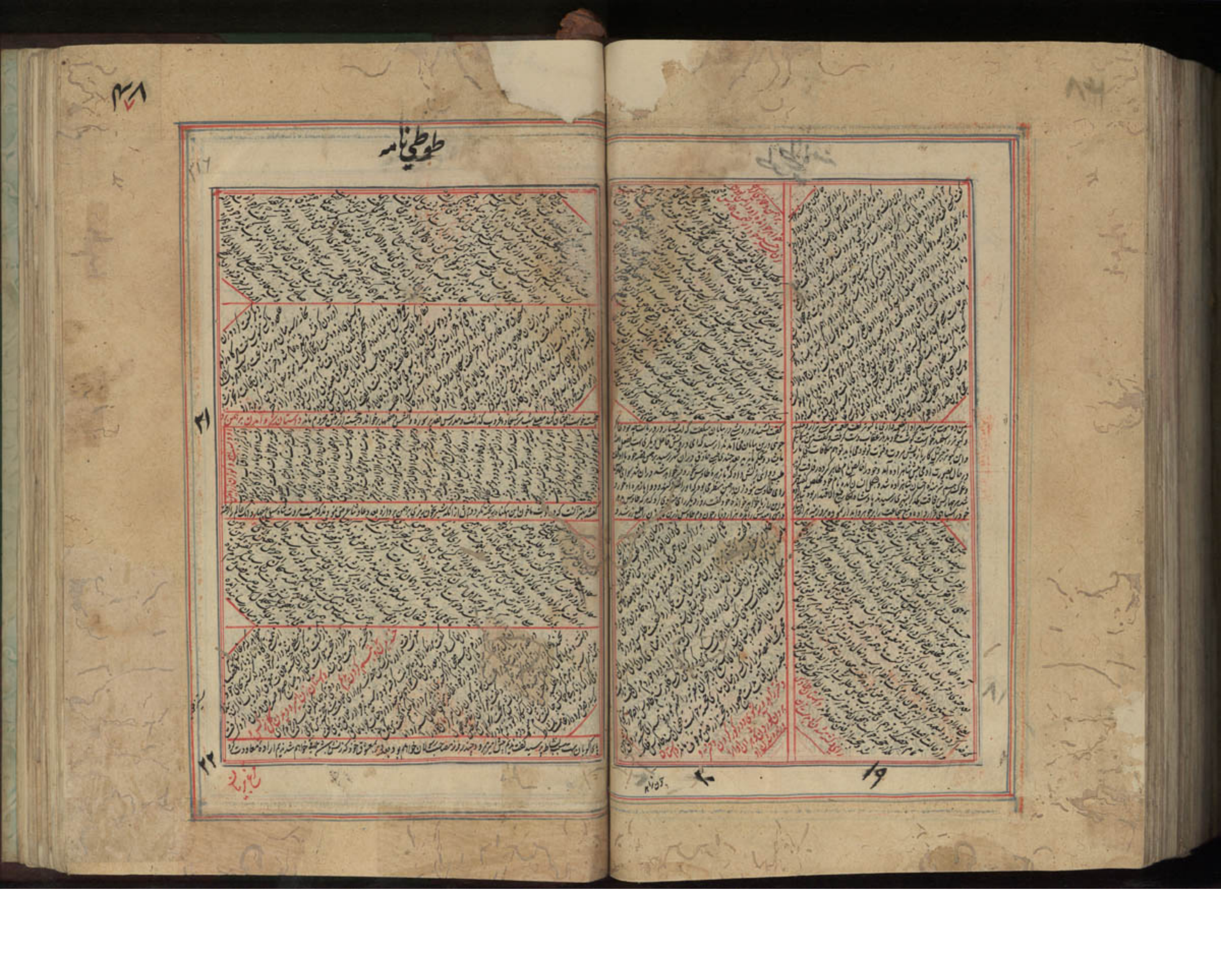

طوطی نامه



طوطی نامه



طوطی نامه

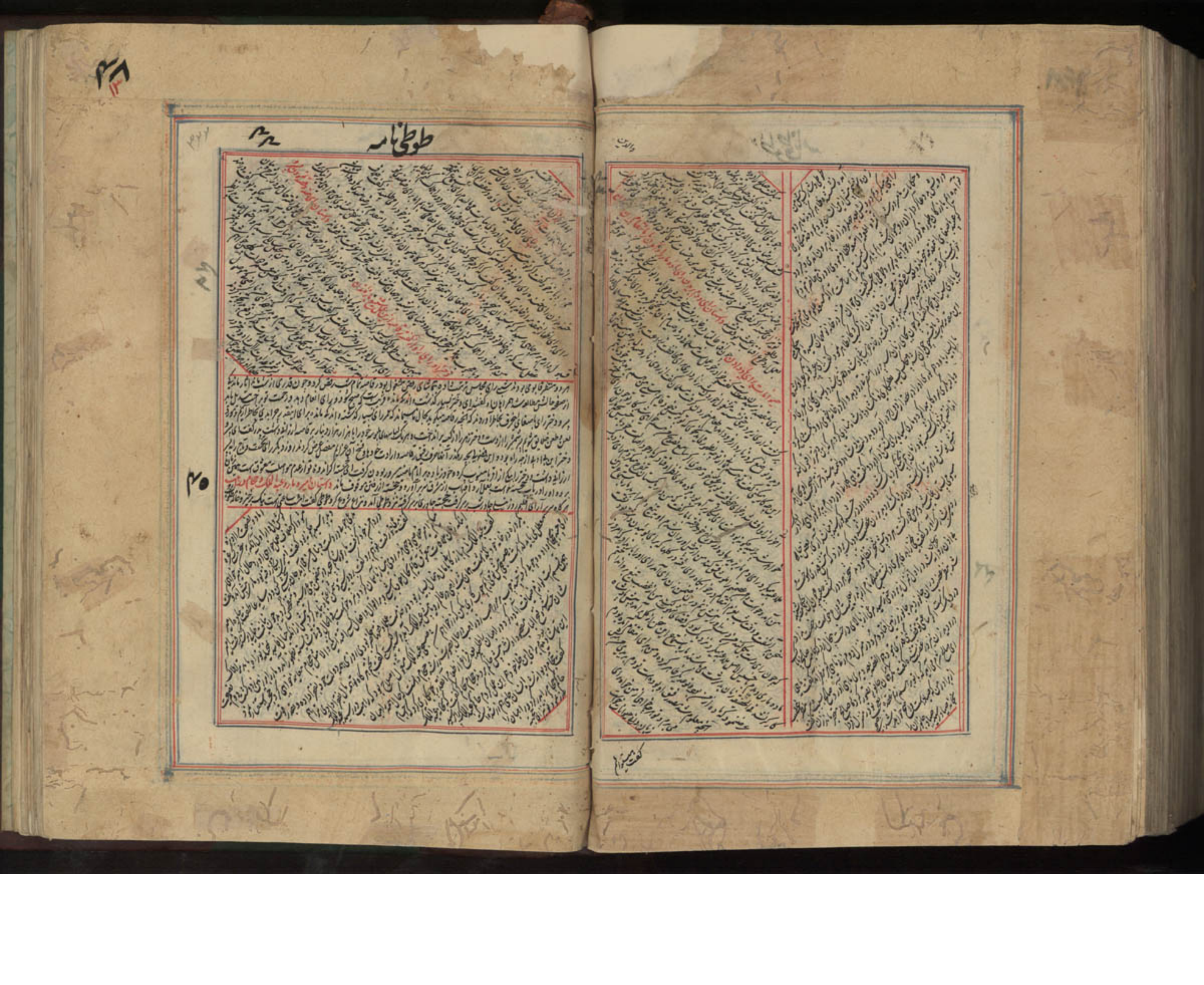



طوطی نامه




طوطی نامه


طوطی نامه






طوطی نامه























بسم الله الرحمن الرحیم

حکایت

کذ مهتر عیسی در گورستان افتاد دید
مردی نزدیک گوری نشسته و از سر
آن گور بر نمی خیزد مهتر عیسی پرسید چه
حالست که از سر گور نمی خیزی درین خاک
ترا کیست گفت ای پیغمبر خدا درین خاکدان
زن منست و مدت سی سالست که درین

خاک سپرده ام و ما هر دو عهد کرده ام
او گفته که اگر تو پیش از من بمیری شوهر دیگر
نکنم و من گفته بودم که اگر تو پیش از من بمیری
مجاوری تو کنم ای پیغمبر خدا این زن من
وفات یافت امروز سی سال باشد
که من وفای عهد بسر می برم از گفتار او
مهتر عیسی را شفقت آمد و گفت اگر درین
ساعت زن تو ازین تربت زنده بیرون آید
چه گوئی گفت ای پیغمبر خدا آنچه از عمر من



باقی مانده نیمی عمر خود بدین بخشیدم مهر عیسی را
در حق او رحم آمد دست بدعا برآورد و گفت
الهی این سنگ نواز غایت محبت که بزن
خود دارد نیمی عمر خویش بدین می بخشد اکنون
تو آن را بکرم خود زنده گردان فی الحال دعای
مهر عیسی مستجاب شد و برست شکافت
همچو ماه شب چهاردهم تابان از برست
بیرون آمد و میان زن و شوهر ملاقات شد
اکنون مهر عیسی از سر وقت ایشان بگذشت

و این زن و شوهر هر دو تن روزگار خود در بیابان
میگذرانیدند تا روزی پادشاهزاده در شکار
بیرون آمده بود و بر سر وقت ایشان رسید دید
که مردی خفته و نزدیک او مردی با جمال نشسته
و نظر عورت بر جمال پادشاهزاده برسید تو
کیستی گفت که من پادشاهزاده ام زن چون
نظر بر جمال و کسوت او کرد شیفته پادشاهزاده شد
پادشاهزاده نیز عاشق او شد و پادشاهزاده او را
جانب خود خواند او شوهر خود را خفته گذاشت


ونزدیک بادشاهزاده رفت شاهزاده پرسید
که این مرد نزدیک تو حقه است کیست گفت
این دزدی است که مرا بکرا از شهر بیرون کشیده است
بادشاهزاده گفت من فریفته و عاشق جمال تو
شده ام مرا قبول منی کنی یا نه زن گفت این
مدعی اگر حقه ایست دور و برطرف کردانی
من بتو راضی کردم بادشاهزاده گفت
جون این دزد است و ترا بکرا از شهر آورده
اکنون کشتن وی واجبست من این را جکونه

میکذارم جون این سخن آن زن از زبان بادشاهزاده
شنید او را همدران محل خود کذاشت و خود در بر
بادشاهزاده رفت جون شوهر او بیدار شد
دید که زن منست اینجا برآورد و مسکین در حق
او کمانی نیک می برد و هیج نمی گفت مکر برای اینکه
بزور بردم دیدم این مکر بود که بی واسطه ایی
در نظر آمد و بر خود گفت من کفتم صاحب قوت ولی
بزور بردم بیشتر آمد دید که مردی سوار کرده
می برد قدم بلند برکرفت بانک زد و گفت



چرا زن مرا می بری و از خدا تعالی نمی ترسی
پادشاهزاده آغاز کرد زن را از کجا یافتی که تو
این دعوی شنیده مرد گفت یکی که زن من پیش
دیگر بر من افترا میکنی باز زن بهتان آغاز کرد
ای پادشاهزاده من پیش از این میگفتم که این
مرد دزد است سر گردیت باز ندارد تا آنکه
او را انگشتی پادشاهزاده کس باز خواند و فرمود
که این دزد را بگیرید و دستها پس پشت محکم بر بندید
همچنان کردند در شهر بردند پادشاهزاده

بر پدر برفت و تمام واقعه پیش پادشاه گفت
که من امروز بشکار رفته بودم عورتی صاحب جمال را
دیدم تا پادشاه در حق وی چه سیاست
فرماید که مردی بکرو زن را بیرون شهر
برده است و من آن مرد را بسته آورده ام اما پادشاه
در حق آن مرد چه سیاست کنند آنگاه من این را
در نکاح خود آورم پادشاه فرمود هر دو را
پیش من آرید چون آوردند پادشاه رخ بر مرد
بکرد و پرسید ای مرد این عورت از آن که بود



گفت این زن من نیست و بعد از آن رخ بزن
بکرد و گفت ای زن این مرد تو چه تعلق دارد
زن گفت این دزد است که مرا بمکر و دزدی
کشیده است پادشاه گفت ای مرد تو میگو
که زن من نیست و این بحضور تو چنین میگوید
که این مرد مرا بدزدی کشیده است چون این مرد
از زبان عورت چنین شنید گفت سبحان الله
این چه میگوید از گناه آمرزد گفت ای پادشاه اکنون
هرچه میگویم شما کی استوار میدارید که در حق

من زن چنین گواهی میدهد اما منصف
احوال ما مهر عیسی است و گواه من همو نست
پادشاه رخ بر وزیر بر آورد و وزیر گفت ای مرد
که میگوید جای دم زدن نیست که پیغمبر خدای را گواه
میخواند وزیر گفت این مهر عیسی را کی می آری
گفت فردا بیارم پادشاه گفت برو بیار آن مرد
از پیش پادشاه بازگشت عورت از پیش پادشاه
اغاز کرد که این مرد دزد است بدین حیله خود را خلاص
گرداند بار او کجا یابید پادشاه بوزیر گفت



اگر این بهانه پرستی باشد فردا بیاید چه کشید
وزیر گفت ای پادشاه چند نفر در عقب او بدوانید
تا او را پیش کرده بیارند همچنان کردند و ایم زد
قدری راه رفته بود که در خاطر خود گذرانید
که مهتر عیسی در بیابان مقامی معین ندارد من او را
کجا طلب کنم همدرین اندیشه زیر یک درخت
سر در زانو کشیده در خواب رفته همدر خواب
جمال مبارک مهتر عیسی را دید گفت ای مرد
بار واندوهگین مباش که فردا بر پادشاه خواهم آمد

آن مرد هنوز در خواب بود که کسان پادشاه در رسیدند
و او را بیدار کردند و میگفتند نیکو پادشاه گفته بود
برای آوردن مهتر عیسی و بغم شدی در خواب شدی
چون نزدیک پادشاه آوردند و گفتند چگونه خفته بود
و بغم شده در خواب بود بیدار کردیم بیاوردیم
پادشاه گفت کجاست مهتر عیسی که در طلب
ایشان رفته بودی گفت ای پادشاه چون تو
گفته بودی برو مهتر عیسی را بیار من از پیش تو
بازگشتم و در خاطر من گذشت که مهتر عیسی در بیابان



مقامی معین بنهاد من او را کجا طلب کنم همدرین
اندیشه بخواب رفتم و سر بر زانو نهادم در حال
مهر عیسی علیه السلام را در خواب دیدم مرا گفت
تو باز گرد که من فردا نزدیک پادشاه خواهم آمد پادشاه
جانب وزیر دید گفت این چه میگوید وزیر گفت
ای پادشاه چهار پاس شب گذشتن دیر بخواهد
چون فردا مهر عیسی نیاید هم گفتار این مرد دروغ بود
و هر چه پادشاه را خوش آید بر جان این بنده
بکند دیگر آن روز بگذشت دوم روز شد

پادشاه بار عام داد و پسر را بخواند و گفت
وزیر در پیش من آید و سیاست کرده آید همدرین
بودند که دیدند نوری از طرف صحرا بر آمد و رخ
شهر گرفته می آید وزیر گفت ای پادشاه بنگر
مهر عیسی علیه السلام می آید و نور پاک او از
زمین تا آسمان گرفته می آید هم درمیان
همچو ماه شب چهاردهم طالع شده مهر عیسی رسید
پادشاه از کرسی خود فرود آمد و پیش مهر عیسی
علیه السلام باز آمد و ملاقات کرد بعد ملاقا



بادشاه کیفیت آنمرد در میان آورد و گفت ای پیغمبر
خدای بسر من در شکار رفته بودم مردی و زنی را
بدیدم و از آن زن پرسیدم که کیستی و این مرد کیست
زن گفت این مرد دزد است مرا از دزدی
بیرون آورده است و اینمرد میگوید که این
زن من است و من گفته او استوار
نمیداشتم و میخواستم که او را بکشم او گفت
واقعه من پیغمبر عیسی میداند و گواه من همو ست
چونکه نام شما شنیدم توقف کردم اکنون عیسی علیه السلام

گفت بگو تا مرد را پیش من آرند بادشاه مرد را
طلب کردند بیاوردند پیغمبر عیسی علیه السلام
رخ بر عورت کرد و گفت قصهٔ خود دراز مکن بتو
عطای که این مرد کرده است هم بدین بد زن
شوخی گفت نیکو باشد پیغمبر عیسی علیه السلام
گفت مستقبل قبله شو و بگو الهی عطایی که اینمرد
از عمر خود مرا کرده است نمی باید باز عطای اینمرد
بدین دادم بشنو از این سخن نگو نگفته بود که
بر زمین افتاد و توده خاک شد بادشاه و بادشاهزاده



و وزیر جمله خلق در حیرت ماندند که در زمان
چگونه خاکستر گشت انگاه پادشاه پرسید ای
پیغمبر خدای هیچ معلوم نشد که این مرد بود دو
میان ایشان عهد بود از غایت محبت که
بعد از مردن تو من شوهر نکنم و بعد از مردن تو من
زن نکنم قضای حق تعالی در رسید زن این مرد
وفات یافت و این مرد مدت سی سال وفای
عهد بر سر تربت گذرانید تا روزی گذر من بسر
این مرد افتاد پرسیدم چه حالست که ار سر تربت

نمیخیزی گفت نمیخیزم که مدت سی سال است که وفا
عهدی که با این زن کرده ام بسر می برم گفتم زن تو
اگر زنده شود چه گوئی گفت ای پیغمبر خدای الحمد
از عمر من باقی مانده است نیمه عمر این زن می بخشم
من دعا کردم خدا تعالی زنده گردانید امروز زن
عورت عطای ایزد که از عمر خویش بخشیده بود
باز داد سر آنچه خاکچه در گور خاک بود در ساعت
نیز خاک گشت همدرین میان از عالم غیب آوازی
شنیدند که ای عیسی هر که جز ما دل بر غیری بندد



هر آینه خبری وفایی بشنید دیگر روزی
که زن مهتر عیسی در بیابانی افتاد سه نفر زاید
دو مرد دیگر زن پرسید شما کیانید ایشان
گفتند ای پیغمبر خدای ما زن و شوهر پیریم و من
جوان بر ما است زغایت بی نوایی شهر را
ترک داده ایم و میان ما سه نفر یک جامه
بیش نیست و آن را یگان یگان بنوبت می پوشیم
و در شهر از برای گدایی می رویم تا آن زمان که آواز
شهر باید ما دو نفر زانو گرد آورده می نشینیم

بعد سه روز نوبت یکی می رسید اکنون ای پیغمبر
خدای تعالی شما بر سر وقت ما رسانیده دعا کنند
تا از تنگی نجات یابیم مهتر عیسی علیه السلام
گفت بگذارید شما بگویم در حضرت ذو الجلال
هر چه فرمان خواهد شد بر شما بگویم چون از سر
وقت ایشان بازگشت وقت مناجات کیفیت
ایشان عرضه داشت نمود فرمان شد که
از تنگی روزگار خلاص شدند و هر چه بعد از
صبحدم از درگاه خدای تعالی با اول سخن بخواهید



همان باید بمهر عیسی علیه السلام بایشان
این سخن رسانید و بازگشت زن باز شوهر
برسید خواست مطلوب دل با داده اند
بگو تا بهر خود چه خواهی طلبید شوهر گفت
از بادشاهی چیزی زیادت نیستم من همان
خواهم خواست شوهر گفت ای زن مطلوب
خواست تو چیست گفت من جوانی خواهم
خواست تا تو جز من زن غیری دل ننهندی
در شادی این حکایت بودند که شب باخر رسید

وصبح دمیدن گرفت باز عورت بر شوهر گفت
اول من بخواهم بعد از ان شما خواهید برخاست
و بر چشمه آب رفت و وضو ساخت دست
بمناجات بر آورد و از خدای عز و جل
التماس کرد که بار خدایا جمالی ده که باز
جوان شوم همچنین شد همدرین میان بادشاهی
دنبال شکاری گرفته بر سر وقت او رسید
دید در جمال و صورت او که وقتی در جمع عمر چون نقش
ندیده بود پس نزدیک او شد و گفت ای بادشا



تو کیستی که از نوری پایان منور گشته چنین دانم
مگر حور از آسمان و یا پری زمین هستی که اگر زن از
جمال تو قسمت کنند چنین دانم که آن زن خوبی تمام
حرم را دهند با زن جمال تو برابری نکند او گفت
من آدمی زاده ام پادشاه گفت اگر تو را قبول
کنی ملکه حرم من باشی و آنچه در ملکیت پادشاهی
دارم ملک تو گردانم از زبان پادشاه چون شنید
راضی گشت و در خاطر اندیشه کرد اگر شوهر من
پادشاهی خواهد خواست اما او پیر است و من جوان

و صاحب جمال گشته ام و این پادشاه که بر سر وقت
من رسیده است هم پادشاه است و هم جوان
و هم فریفته من شده است برابر این بروم در جمال
رضا داد پادشاه محافه طلبید در آن شد و برابر
پادشاه رفت هیچ باز پس شوهر و پسر نگرد
آن مردی پسر رمید و پدر روی پسر دید غضب
مردی در کار شد بر پسر آغاز کرد که مادر تو
بر من بیوفایی کرد و من انتقام بیوفایی او کشم
نزدیک آب رفت و وضو ساخت و دست



بمناجات برد و گفت الهی التماس من وار دم
که تمام اندام آن زن از جنس آدمی باشد اما رو
او را همچو خوک گردد **دیگر** چون پادشاه محافه را
در حرم خود برد خواست که از محافه بیرون شد
دید صورت او هم چو خوک گشته پادشاه برنشست
و گفت که من میگفتم که این صورت در جهان
نباشد مگر خواست تا مر آسیب برساند کسان را
بفرمود تا هم درین محافه سوار کنند و هم در آن
چشمه آب روان رها کنند و بیایند همچنان

گردند و آنجا سر دو پدر و پسر نشسته میدیدند کسان پادشاه
وی را سوار کردند و بر سر چشمه آب که داشته وجود با
بازگشتند نظر پسر بر صورت مادر افتاد و گفت
ای پدر دعای تو مستجاب شد و صورت مادر
همچون خوک گشت آنگاه پسر زار زار بگریست
و بر سر چشمه آب بیامد و وضو بساخت و دست
بمناجات برداشت و گفت ملکا پادشاها اگر مادر من
خطا کرده است اکنون من از بهر خود چه خواهم
آخر او مادر منست خواست من در حضرت پاک تو



ایست چنانچه صورت قدیم ما در من است
همچنان گردان فی الحال صورت ما در که قدیم
دهست همچنان شد **دیگر** ابیات که بر حرج
جز خدا تعالی دل نبندی آخر وفا نیابی چون لیلی
از جهان خبر مجنون رسید که لیلی تو در
جهان نماند بجز دستیندن دست در خاک
بکرد و در دهن خود می انداخت بر گشتند
چرا در دهن خاک میکنی گفت بجز خدا تعالی
کسی را دوست داشتم که وی آخر زوال نه دید رفت

الهی بحرمت کرم کریمی خویش همه بیگان گویان را
بر حکم خویش صابر و راضی گردان بمنه
واکرام کمال کرم تمت حکایت
بوفایی زنان
که بر قول و فعل ایشان
اعتماد نباید کرد



۳۴۹

تو از آن صورتی که پی بردیت — منظور شود شکیبایی
من ز دست تو خویشتن بکشم — تا تو دستی بخون بیالایی
گفته بودی قیامتم بینند — این گروهی عجب سودایی
هر که چنین روی گلستان گر تراست — خود قیامت بود که بنمایی
ما تماشا کنان کوته دست — تو درخت بلند بالایی
ره با آستان خدمت تو — گر رهایی دگر نبخشایی
ناید از شکرانه دادن از من خواهد — گر بانصاف در میان آیی
عقل باید که با صلابت عشق — نکند پنجه توانایی
تو چه دانی که بر تو نگذشتست — شب هجران و روز تنهایی
روشنت کرد این حدیث چو روز — گر چو سعدی شبی بپایی

حکایت

یاد میداری که با ما جنگ در سر داشتی — ای رای قیمت خواهی جنگ خواهی آشتی



کتاب مطایبات من کلام شیخ













که عمود مرداریت ز چه شکلست خر انفت که لوع ی
سو لامار حنکلکل چه حکمتست که جماع ازو اونیه کودکان
خوشتر ست که از کون زنان لعنکلکل سوالی بس جو
و لجاجت مرعب آورد سوی ای بچاغ نداسی کتاب
که در پای مناره در جای باشد خوشتر از آب
بود که نزدیک منجلابی بود ابو نواس لوطی بوسیده
قوم خود را این وصیت کردی که ای غلامان بهشت
و رشوید از چیزی که در بهشت نیاید حقیقت آنست
که این غرمت زیر کانست و طریق مزمندان
کان گرفتی اختیار مرکان علمت لبی لب مابو او فرخی بس
هر که بچون بر آمد انزلواله از عم نفقات و رنج کدخدا
اوست و تمتع خوردن پیشه او و کون دادن

جنگ داشت یناک چون است که بدرت زار عیبت
بکون بوده ترا به کیرست و او را زیر بودی ترا
زیرست گفت و ام پدر اقتضای کنم و بعد ششم اقا
پسر خلف آنست که وام پدر بگزارد و او را زیر بار قرض
بکند ارداکر بیخوای که فرقت تخیل چون رسید فوج
سیح بچه مجوزست از ایوان کیوان بکند سینه رجاک
نه و در زیر چدان مردان آی مرد بدیه که در کشاکش کیر
تنگ زنگی بن امیا باشد تا در خور این خطاب
آید که اولیک لهم اللعنة و لهم سوء الدار معاشرت
الکنده ز نیستن است یعنیت تنبویه که شجره لعینت
ماخوذه فضیحت برینوزد و اگر تطبه خوان علم بر پشت
تو بینه ماییه که مردم صادق ربابی بنده گیش مزبنگ









رباعیات





تا یک سر موی در تو جا باقیست | [illegible] اندیشه کار بت پرستی باقیست
گفتی بت پندار شکستم رستم | آن [illegible] که ز پندار برستی باقیست

وله

گر زحمت ما ازین کوی [illegible] | [illegible] ترش بودن این روی [illegible]
[illegible] | [illegible]

ایضا له

ای درد دل من رفته چه خون در دل | هر چه آن لب را آید ز دست [illegible]
ای مرغ سحر تو صبح برخاستی | ما خود همه شب نخفته ایم از غم دوست

وله

از بس که بیازرد دل دشمن و دوست | گویی [illegible]
وقتی غم او بر همه دلها بود | اکنون همه غمهای جهان بر دل [illegible]

وله

هر چند که عیبم از قفا میگویند | دشنام و دروغ ناسزا می گویند
[illegible] | [illegible]

ایضا له

کس نیست که عشق از دل ما [illegible] | یا چاره کار عشق تو داند [illegible]
[illegible] | زین دست که او پیاده [illegible]

وله

آن درد ندارم که طبیبان دانند | درویشیست محبت که حبیبان دانند
[illegible] ز روی آشنایی گشتست | وین حال نباید که غریبان دانند

ایضا له

ای قدر تو [illegible] آسمان پیش [illegible] | گویی [illegible] از خلق جهان [illegible]
دشمن چه کرا کند که [illegible] | از چشم [illegible]

وله



چون بخت تند پر نکوشوان کرد | بی فایده سعی گفت بر کوشوان کرد
کم مهر بودم صبر کم نکشید بی | هم صبر بر بر که صبر از و شوان کرد

الضا

اما آن که پری روی بشکر گشاید | حقیقت کر روی خوب پنهان دارد
فی الجمله نقاب بهتری فایده هست | تا زشت بپوشند و نکو کمتر
ول

پسر چون تو ملک زمانه تخت نشانید | هر یک مراد خویشتن کامی
از حلقه ماینه دو کیش ستود | دریاب که از تو همچنین خواهانی

الضا

در خرقه تو آمدم روزی چند | چشم بدهان و اغلط و گوش بپند
ناگاه ندیدم آن سهی سرو بلند | وز یاد در رفتم سخن دانشمند

ول

در چشم من آمد آن سهی سرو بلند | بر بود دلم ز دست و در پای افکند
مردان همه عزم پار بودند | قوتی بنزار حیله اندوخته اند

الضا

این دیده شوخ میبرد دل بکمند | خواهی که بکس دل ندهی دیده ببند
فردای قیامت بگناه ایشان | باشند که لشو زند که خود خوشه اند

ول

بیچاره کسی که بر تو مفتون باشد | دور از تو گرش دلی بود خون باشد
آن کش نفسی قرار بی روی تو نیست | اندیشه کن بی تو مدتی چون باشد

الضا

مارا چه وجه از تو صبوری باشد | یا طاقت دوستی و دوری باشد
جایی که درخت گل سوری باشد | خوشدن بلبلان ضرور باشد

















